THE TRAVELS IN EUROPE

OF

NAWAB MIR LAIKALI KHAN

IMADUL SALTANA

SIR SALAR JANG BAHADUR **K. C. I. E.**

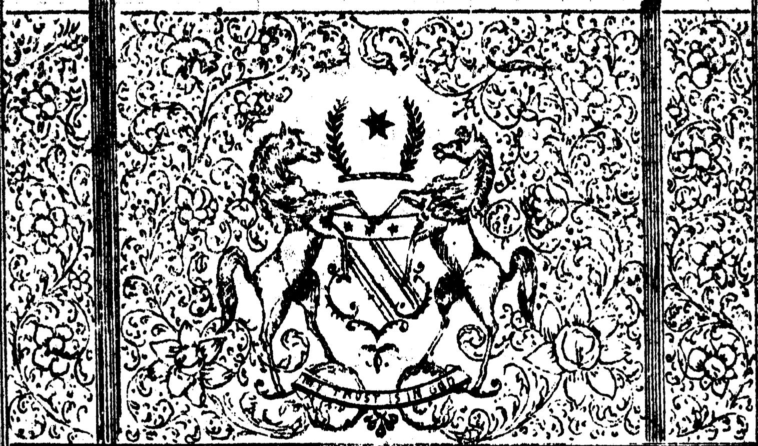
هو الله تعالی شانه

وقایع مسافرت نواب مستطاب

اشرف ارفع والا امیر لایق علیخان عماد السلطنه

سر سالار جنگ کے سی آی ای بصوب فرنگستان

بسعی و اهتمام اقل الاحباب میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب
در دار الحکومت بمبئی بزیور طبع در آمد



بسم الله الرحمن الرحیم

هرگونه ترقی که درین عصر از سفر دست میدهد شوق مسافرت ممالک دور و دراز است مخصوصا اشخاصیکه نصیبشان شده است در جرگه رعایای دولت بهیه انگلیس اعظم یابند از دنیا فایدهٔ عظیمی در طی مسافرت حاصل میکنند چه بهر دیار که گذر کنیم علاوه بر تماشای اماکن خوش نما و مناظر با صفا می بینیم همه در تحت تصرف خود ما ان است اعلام ظفر فرجام ما همه جا در بحر و بر برپا است پس اگر برای هر قوم مسافرت عالم سهل و اسباب ترقی و تربیت باشد برای رعایای علیا حضرت ملکه معظمه اسهل و انفع است این است که ما در مسافرت و سیاحت گوی سبقت از تمام ملل روی زمین برده ایم

چون بواسطه علتی از علائل از وزارت مملکت حیدرآباد دکن استعفا نمودم فراغتی حاصل شد که یکدفعه دیگر از دیار فرنگستان حظی ببرم پنجاه سال قبل قریب سن نوزده سالگی چندماهی در انگلستان بسر بردم چون حالا چند سال از آن زمان گذشته و به تجارب و آزمایش

افزوده

افزوده شده بیشتر قدر آنچیزها را که آنوقت دیده ام خواهم دانست امیدوارم از ملاحظهٔ حالات
وحرکات پلتیکیه که در تمام فرنکستان این زمان انتشار دارد و از ملاقات اربابان سیاست
که رشتهٔ امور معظمه در کف کفایتشان است بملکت خود ببصیرت و معرفت مشخص و معلوم
آن عللی را ببرم که اغلب باعث اضطراب فرنکیان است و آن صیتی است که درین زمان
متصل رایحه اش بمشام حدود شمال غربی هندوستان میرسد

نیز ملاحظه درستی کردن در سعت ملل غربیه مخصوصاً در ممالک جرمنی و فرانسه و انکلستان
در حالیکه احتمال دارد تغییرات ملتی بزرگ روی دهد خالی از فایده و علم منیت آیا ازین تبدلات
بهتری حاصل میشود یا بتری و آیا این تغییرات که لابد بر محصولات می افزاید و هم مخارج عساکر حاضر
رکاب را زیاد میکند در عوض باعث امنیت و آسایش رعیت میشود و املاک مردم سالم و محفوظ تر
میماند و در همه جا آزادی فقط مطیع قانون میشود یا خیر در صورت ثانی اگر ترقی مملکت فرنکستان و صحت
علوم غربیه فقط اسباب مخاطرات غیر معلوم و پیوسته باعث اضطراب عمال و اربابان
سیاست بشود و هم یوماً فیوماً به اضطراب محکومین بیفزاید پس هرچه بیشتر وضع آسیا دست
نخورد و بی تغییر بماند و آن جاه طلبی ها که در ممالک بارده ساری و ساری است از میان مردم
بیشتر دور باشد هیچ جای تأسف و اندوه نیست حکمت شرقی ما که درحقیقت مثل عالم ثانوی شده
برای ما بهمان حالت صحت اولی باقی است و حال آنکه سلسله های متعدد معدوم و حدود
وثغور ممالک با خاک یکسان شده اند نه فقط آرای شرقیهٔ ما اسباب قناعت ما شده بلکه
پیوسته مایل و طالب منفعت و خیر حکومت خوب هستیم و درحقیقت خیلی هم کار ما خورده پس آیا
در تفحص حکمتهای پلتیکیه غربیه باید در اماکن خراب مسافرت نمائیم آیا باید در تجسس قواعدی برآئیم

که تقریباً خلیع العذار ند و جلوشان را نمیتوان گرفت و تبعیت جمهور را نمینمایند حتی اغلب علم خودسری برپا مینمایند جز این سئوالات خیلی اهمیت دارند برویم سر مطلب چون هندوستان و انگلستان سال بسال بیکدیگر بواسطهٔ کشتی بخار و قوه الکتریک نزدیکتر میشوند و هر سال این دو قوه با اهمیت و کمال میرسند اهل بی قرار مملکتین برای جستجوی و تلاش ترقی هر سال از دیدار یکدیگر بهره مند میشوند هندوستان بواسطهٔ ارادهٔ قایم مقامان دولت در مد نظر دارند مضطرب شده امّا این نوع حکومت را بسیاری از عقلا و دانشمندان سلسلهٔ ما متفق اند که مخصوصاً برای عواقب امور هندوستان خیلی مناسب خواهد بود از گوش خود می شنویم که ترقی این ملک منوط باین است که مذاهب مختلفه بسرزمین ما بیایند خصومت مذهبی را کنار اختلاف ادیان را پشت پا بزنند و افکار ملتی و معاشرت با یکدیگر را وسعت بدهند تا مملکت ترقی نماید از طرفی نیز سیاحان معتبر فرنگ بدرستی و راستی ما را متیقن می نمایند که حکومت منتخبه که در فرنگستان است چنین بنماید که ضرر رشش بیش از نفعش است و هم قانونیکه دارند رو بزوال و انهدام است و اگر بالفرض خود اجزا باقی بمانند بلا شائبه ریب و شکی رشته معاشرت و مناظرتشان از هم گسیخته خواهد شد از هر جهة این مسئله معلوم است و چون بیقراری جمهور متصل در تزاید است از وضع زندگانی و گذران خود بطوریکه باید و شاید رضایت ندارند عزم خود را جزم کرده اند که بهر وسیلهٔ که ممکن باشد بچیزهای بهتر دست اندازی نمایند حتی در صورت لزوم خرج از کیسهٔ همسایه و هم خاکشان هم باشد اظهر من الشمس است که هندوستان محتاج است درین نکات اطمینان کلی حاصل نماید مخصوصاً از آن اشخاصیکه قابلیت و استعداد نصیحت گفتن و پند دادن را داشته باشند بناءً علی هذا چند ماهی در فرنگستان

بسر بردن امید گل مراد چیدن است نه فقط برای فایدهٔ ذاتی بلکه چون بدرخت گل رسم دامنی برای
هدیه هموطنان خود پر از گل کنم اگر سؤال کنند ترقی روزافزون غربیین بهتر است یا قناعت
شرقیین میگویم اولی برای عالم خوبست و ثانوی برای وجود بنی آدم و نیز ارادهٔ من این است
که قبل از مراجعت بملک خود در اقیانوس اتلانتیک سفر نموده آن مملکت جمهوری وسیع را که
ینگی دنیا باشد ببینم چه گویا ترقی روز بروز آن قطعه عالم سبب بیقراری دائمی اهل فرنگ شده
باشد و چون آن عالم منتها غربی نقطهٔ کرهٔ ارض واقع شده بقاعده باید برای شرقیین خالی از فایده
و علم نباشد بنظر می آید که این ترقی کثیر درین زمان قلیل کلیةً نباید عاری از علت و مناسبت
باشد بدون حرف ترقی قوه طبیعیه و حرکت بدنیه با انبساط قوهٔ عقلیه توام خواهد بود امید
وارم تمام این چیزها را در ضمن مسافرت ببینم انشاء الله تعالی

همین تاکید کرد کار جهان چهارشنبه دهم شهر شعبان سنه ۱۳۲۴ از منزل کوه شریف ساعت پنج و نیم
بحیدرآباد جنت نشان نقل مکان کرده قریب ساعت شش و نیم شرفیاب خدمت حضرت
مستطاب مالک رقاب حضور پرنور پادشاه مملکت عظیمه دکن ادام الله دولته و شوکته شده
حسب الرسم ادای نذر کرده استر خاص حاصل نمودم بعد بمنزل رفته پس از صرف شام تمام
خویشاوندان و پیوندان را وداع نموده ساعت یازده شب بمحل توقف کالسکه بخار رفتم جمعیت
زیادی از اعیان و اشراف شهر بمشایعت آمده بودند با تمام آنها فرد فرد تعارف رسمی معمول
آمده ساعت یازده و نیم کالسکه بخار حرکت نمود اسامی همراهان از اینقرار است میرزا طفیل علی
بیگ خان میر جاندار علی خان میرزا اسمعیل خان میر فدا علی خان و چند نفر ملازم شب از کمال
استراحت خوابیدم هوا گرم بود نزدیک صبح قدری خنک شد

روز پنجشنبه یازدهم شهر فوق

ساعت نه و نیم کالسکه بخار بمنزل کلبرگه رسید نواب یار جنگ حاکم صوبه جنوبی و صاحبمنصبان نظامی و قلمی کلبرگه تا دم توقف گاه کالسکه بخار باستقبال آمده بودند با همه تعارف رسمی شد چون هوا بشدت گرم است امروز را درین جا اطراق نموده طرف عصر بسمت بمبئی حرکت خواهم نمود و انشاء الله بشرط سلامت مزاج روزنامه متفرقا با وقایعی که رخ میدهد در طی مسافرت بحر و بر بقلم بیان خواهم آورد نهار را در عمارت حکومتی مهمان اکرام الله خان بهادر نواب یار جنگ بودم غذای مفصل و خوبی صرف شد پس از نهار قدری استراحت کردم از یکساعت بعد از ظهر الی ساعت سه هوا بکلی خفه و گرم بود بعد قدری ترشح باران شده خنک شد ساعت چهار و نیم سوار کالسکه شده به موقف کالسکه بخار رفتم امروز از وقت معموله کالسکه بیست دقیقه دیرتر رسید قریب ساعت پنج بکالسکه نشسته رفتیم درین راه شب قدری باران آمد هوا سرد شد ساعت ده خوابیدم صبح قبل از طلوع آفتاب برخاسته فرایض معموله بجا آورده شد بعد پیاده شده چای صرف نمودیم باز براه افتادیم

جمعه دوازدهم

یکساعت بظهر مانده وارد بمبئی شدم با وجودیکه از آمدن خود بکسی اطلاع نداده بودم باز جمعی از پارسیان باستقبال آمده بودند درشکه‌های دو اسبه حاضر بود سوار شده بمهمانخانه واتسن رفتم این عمارت تمامش از آهن و گنجایش صد و هشتاد نفر مسافر را دارد بسیار مرتفع خوش منظر و مشرف به بحر است خلاصه پس از شست شوی بدن سر میز نهار رفتم هرچند اشتهائی نبود باز قدری همراهی کردم بعد از غذا باطاق مخصوص خود رفته بعضی نوشته جات لازمه را

خوانده جواب نوشتم چهار ساعت از ظهر گذشته با همراهان و جمعی از مشایعین کنار دریا آمده سوار قایق دودی شده راندیم بطرف کشتی که در لنگرگاه لنگر انداخته بود ولیاقت علی خان از بمبئی جزو همراهانیکه بفرنگستان می آیند شد این کشتی موسوم است به پیشاور طولش ۴۹۵ و عرضش ۴۲ وارد ارتفاعش ۳۶ پاست وزنش ۳۹۰۹ تن وقوت ۵۰۰ اسب دارد ساعت هشت مشغول شام خوردن بودیم که کشتی حرکت کرد بجز من و همراهان من که شانزده نفر بودند نواب ظفر جنگ بهادر که برای جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکهٔ معظمه بلندن میرفت و کاپتان و مسیس کلارک و راجه بیمری و راجه مورلی نیز جزو مسافرین بودند شب بسیار خفه و گرم و دریا قدری متلاطم بود علاوه بر این باد مخالف هم میوزید لهذا بسرعتی که میبایستی حرکت نماید ممکن نبود اگر هوا خوب باشد و باد هم نوزد این کشتی ساعتی سیزده میل حرکت میکند علی ای حال ساعت ده گفتم بستر در عرشهٔ کشتی انداختند قریب دوازده خوابیدم

شنبه سیزدهم شهر شعبان المعظم

امروز مبارک روزی است انشاء الله ببرکت این عید سعید درین سفر سیاحت مدن با سلامتی بدن توام خواهد بود وقتیکه از خواب برخاستم دیدم باز دریا مثل دیروز در تلاطم است هوا گرم بود قدری بالای عرشه رفته راه رفتم و قدری در سطحه گردش کردم ساعت نه زنگ نهار زدند رفتم به نهار پس از صرف غذا باز بالا رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهان روز را بسر بردم کشتی تا امروز ظهر ۱۹۶ میل مسافت طی کرد

یکشنبه چهاردهم

بعد از حمام و صرف چای در عرشهٔ کشتی نشستم میرزا اسمعیل خان تاریخ حیات لرد کلیو را

که مؤسس و مبدع استیلای انگلیس شد بر هند از زبان انگلیس بفارسی ترجمه کرده بودند گفتم آوردند قدری خواندم خوب ترجمه کرده بکلی الفاظ مروّج و محاوره این زمان است بعد زنگ نهار زدند سر نهار رفتم پس از نهار با زوجه کاپیتان کلارک که از ورود کشتی تاکنون بیمار است صحبت کردم میگفت هیچ غذا نخورده ام مگر قدری حریره خیلی تاسف خوردم بعد باز بالا رفته راه رفتم امروز هم باد مخالف مثل دیروز در وزیدن است کشتی تا امروز ظهر سیصد و نه میل مسافت طی کرده شب هوا خنک شد ابتدا قدری ابر بود بعد کم کم مهتاب شده هوا مثل روز روشن شد تک تک لکه ابر در آسمان بود چرخ کشتی آب را بشدتی میشکافت که متصل قوهٔ برقیه از میان آب مثل نقره شفاف پیدا میشد بالجمله شب باز در عرشه کشتی بستر انداخته خوابیدم

دوشنبه پانزدهم

صبح را مثل روزهای گذشته بسر بردم بعد از نهار بعرشه کشتی رفتم میرزا اسمعیل خان از مهندس کشتی که شخصی بود کوتاه قد و ریش توپی جوگندمی داشت خواهش کرده بودند چرخ بخار را تماشا کنند میر جهاندار علی خان و میر فدا علی خان را همراه برده تماشا کردند میگفتند جائیکه چرخ بخار است نود و چهار درجه و جائیکه کوره است صد و سی درجه حرارت دارد ارتفاع دود کشتی هشتاد پا است و خود کشتی درین موسم شانزده پا زیر آب است تا امروز ظهر سیصد و یک میل مسافت طی شد هشت میل کمتر از دیروز زیرا که دیشب اوائل شب دریا قدری متلاطم شد پنجره ها را کلاً بسته بودند که مبادا آب در حجرات بریزد امروز هم باد مخالف میوزید دریا چنانچه باید صاف و هموار نیست اما بحمد الله نه مرا و نه هیچیک از همراهان را دریا گرفت فقط قدری دردسر میرزا طفیلعلی بیک خان دوران پیدا شده بعد

رفع شد تا ساعت پنج عصر هوا صاف بود بعد بتدریج ابر شد صبح و عصر که هوا خنک است ماهیهای پرنده در سطح آب مثل طیور پر میزند ولی منتهای پرید نشان چند ذرع است شب را چون شبهای پیش بسر بردم هوا خنک بود

سه شنبه شانزدهم

صبح از خواب برخاسته پس از کارهای لازمه متداوله در عرشه رفته قدری راه رفتیم جعبهٔ جواهری که همراه بود چیزی در ان میخواستم ببینم چون در انبار گذاشته بودند به کاپیتان پیغام دادم حکم بدهد بیرونش بیاورند پس از انکه آوردند کاپیتان از جانب دو نفر خواتین که در حجرهٔ وی بودند خواهش کرد در مجری را باز کرده جواهرات را بنمایم خواهش ایشان را قبول کرده نمودم پسندیدند خلاصه وقت نهار شد سر میز رفتم پس از صرف غذا در عرشه کشتی رفته قدری با همراهان صحبت کردم امروز نسبت بایام گذشته با دکتر میوزد دریا قدری آرام تر است باین جهة تا امروز ظهر سیصد و ده میل مسافت طی شد هشت نه میل بیش از دیروز و پریروز رفت هوا بهمان طور گرم است چون هیچ جه ساحلی دیده نمیشود و هر روز شبیه بیکدیگر است تازه که قابل نگارش باشد نیست لکه های ابر در آسمان زیاد بود که اغلب جلو آفتاب را میگرفتند از ظهر به بعد قدری باد خنک وزیدن گرفت از ساعت چهار به بعد طلاطم دریا زیاد شد از پنجره با در حجرات میریخت دریچه ها را مسدود کردند تکان کشتی نسبت بایام قبل خیلی بیشتر شد تا ساعت هشت همین طور متحرک بود بعد الحمد لله آرام شد

بنحویکه آب

چهارشنبه هفدهم شهر شعبان

امروز صبح دیدم دریا مثل کف دست صاف و آرام است حرکات کشتی هیچ جه

محسوس نمیشود فردا انشاء الله تعالی باید بشهر عدن که متعلق بدولت عثمانی است
برسیم سه چهار مرغ دیده شد میپریدند یا از عدن آمده اند و یا از خلیج ایران که تا این نقطه قریب
پانصد میل مسافت دارد هوا نسبت بایام قبل گرمتر است تا امروز ظهر ۲۹۶۲ میل مسافت
طی شده است چون دیروز عصر دو سه ساعت هوا منقلب شد سیزده میل از عشر
معمول کشتی کاسته شد ساعت پنج عصر یک جهاز جنگی کوچک که دوازده عراده
توپ داشت از پهلوی ما گذشت معلوم شد به بندر بمبئی میرود یک کبوتر طرف
ساحل عدن آمده روی دقل کشتی نشسته بود یکی از اهل جهاز آنرا با تفنگ زد شب بعد
از شام بعضی خطوط برای حیدرآباد نوشته گفتم فردا بچاپارخانه عدن برسانند بعد
در عرشه کشتی رفته خوابیدم

پنجشنبه هجدهم

صبح زود از خواب برخاسته دیدم جبال عدن از دور نمایان است و کشتی لنگر انداخته
فوراً چای خورده لباس پوشیده رفتم بساحل چون تا خود شهر عدن مسافت زیاد بود و
چندان هم قابل تماشا نبود نرفتم کنار دریا چند دکان خوب و مهمانخانه مرغوبی بود
در یکی از دکاکین رفته قدری اسباب خریدم و از آنجا رفتم مهمانخانه برای نهار همراهان همه
بودند کشتی برای ذخیرهٔ ذغال سنگ و آب شیرین چهار ساعت اینجا می ایستد نزدیک
شهر عدن برکه ایست بسیار قدیم میگویند در عهد رومن ها ساخته شده ولی این قیاسی است
زیرا که هیچ تاریخ یا سندی در دست نیست جمعیت شهر قریب سی هزار نفر است
ده هزار نفرشان عرب و باقی ملل مختلفه اند میوه بسیار کمیاب و هوایش بسیار گرم است
بعد از نهار برگشته بکشتی آمدیم مردم از بالای جهاز پول توی دریا می انداختند اطفال

[illegible]

بهشت نه بالفور از زیر آب رفته پول را در می آوردند معلوم میشود اهل اینجا در شناوری
بسیار تر دست اند اطفال مثل بوزینه که از درخت بالا میرود از شاخی بشاخی میجهد از طناب
کشتی بالا می آمدند چیزی از مسافرین بگیرند اجزای جهاز با وجود مهارت و زرنگی که در جهاز
داشتند هر چه سعی میکردند و عقب این اطفال میدویدند که بگیرند شان ممکن نبود در کمال عشرت
از این قایق بقایق دیگر میرفتند وقتیکه میدیدند چاره منحصر است و عنقریب گرفتار میشوند خود را
بدریا می انداختند خیلی مضحک و با تماشا بود خلاصه هوا گرم است دریا هم آرام و صاف
کشتی تا امروز صبح ساعت هفت که بلنگرگاه عدن رسیدیم ۲۴۶۰ میل مسافت طی کرد و از
ساعت ده و نیم الی ظهر نوزده میل طرف عصر بشدت هوا گرم شد که نزدیک بود غش کنم تمام شب
همین طور گرم بود نزدیک فجر جزئی نسیم خنکی وزید مابین بحر هند و بحر احمر تنگه ایست موسوم بباب
المندب چون اینجا زیاد سنگلاخ است کشتی را خیلی یواش و بتانی میبرند کمال احتیاط لازم است
که مبادا بسنگی یا تپه بخورد الحمد لله بی خطر گذشت از عدن برداشتیم طرف ظهر دست راست
رشته جبال خشکی بود تا جزیره پیرم که صد میلی عدن است دولت انگلیس در این جا
قلعه مستحکمی ساخته همیشه یکدسته سرباز و توپچی و دو نفر صاحب منصب با دو عراده توپ
در این قلعه ساخلو مند چون هوای گرم و تب انگریزی دارد هر دو ماه یکدفعه مأمورین عوض
میشوند آذوقه از عدن بایشان میرسانند طرف راست ساحل عربستان و سمت چپ
کناره افریقا محسوب میشود از این جزیره ببعد بحر احمر است وجه تسمیه اش را بطورهای
مختلف بیان می کنند بعضی میگویند بواسطه جبال حول و حوش است که هنگام مغرب
سرخ رنگ بنظر میآیند برخی بهانند که چون سواحلش خاک سرخ است باین نام معروف

معروف شده اما ظاهر این است که سببش نباتات سرخ رنگی است که در کف دریا قریب بساحل میرویند و روی آب می آیند باین جهت احمر مینامندش

جمعه نوزدهم

صبح هوا ملایم بود و دریا بکلی صاف و آرام است طرف راست دو کوه مخروطی شکل بنظر آمد گفتند اینجا ساحل عربستان محسوب میشود دو مرغ بسیار بزرگ شبیه بلاش خور اما گردن کلفت کوتاهی داشتند در سطح آب برای گرفتن ماهی پرواز مینمودند نوعی از طیور ماهی خوارند تا امروز ظهر کشتی بواسطه ملایمت هوا و دریا ۳۲۷ میل طی کرد امروز سفاین متعدد از پهلوی جهاز ما گذشت شب را چون لیالی گذشته بسر بردم

شنبه بیستم

صبح که سر از خواب برداشتم دیدم دریا مغشوش است معلوم شد از نصف شب دیشب شروع بتلاطم کرده امواج چون تلال بلند میشدند و در کشتی میریختند از دور آب مثل کوه بلند میشد و کف میکرد مثل این بود که در دریا جبال متحرکی هستند که قللشان پوشیده از برف است اما خالی از خطر بود میگویند اینجا همیشه درین فصل باد شدید میوزد کشتی ما قریب ظهر بکشتی دیگری که پیش از ما از بمبئی حرکت کرده بود برخورد از آن رد شد تا ظهر سیصد و سیزده میل مسافت طی شد اگر باد مخالف نمیوزید خیلی بیشتر میرفت جواد سینگ راجه نیمری که برای تبریک جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلندن میرفت امروز روز مولودش بود از من و از بعضی دعوت کرده عصرانه خوبی صرف شد بواسطه ضیق جا نتوانسته بود تمام مسافرین را دعوت کند بعد از صرف عصرانه بالای عرشه رفتم دیدم کف دریا بواسطه تموج مثل صحرائی پر از تپه و ماهور بنظر می آید از قراریکه میگفتند تا فردا همین طور مغشوش خواهد بود

خدا حافظ است در همه جا و در همه حال شب را کالفی السابق بسر بردم

یکشنبه بیست و یکم

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم تلاطم دریا از دیروز خیلی بیشتر است بنوعیکه گاه گاهی ترشح آب تا عرشه کشتی میرسید کاپیتان میگفت روز خنک خوبی است اگر این طور باد نمیوزید گرما زیاد اذیت میکرد خلاصه تکان کشتی بعقبی زیاد شد که اغلب مسافرین سرشان بنا کرد به پیچ خوردن هر یک بگوشه افتادند و معدودی را استفراغ دست داد و بعضی ها که دریا دیده و گرم و سرد روزگار چشیده بودند تاثیری هیچ نکرد و هر یک بکار خود مشغول بودند یعنی مردها براه رفتن و سیگار کشیدن و کتاب خواندن زنها بخیاطی کردن و جوراب بافتن و اطفال ببازی کردن و قس علی هذا این قطعه بگرما معروفست و امروز اتفاقاً چنان سرد شد که مسافرین لباس کلفت پشمی دربر کردند و درجه میزان الهوا که هر روز کمتر از هشتاد و هشت و نود نمیشد امروز از هفتاد و چهار بالا نرفت تا امروز ظهر هشتاد و چهار میل مسافت طی شد با وجودیکه باد بشدت میوزید باز خوب مسافتی طی کرد ساعت هفت و نیم شب دریا قدری آرام گرفت ساعت ده شب رسیدیم بجائیکه موسوم است به اخوین درین نقطه دو تل بزرگ واقعست شبها در برجی که روی یکی از اینها ساخته شده چراغ می افروزند که از ده پانزده میلی پیداست و کشتی بهدایت چراغ بمسافت زیاد از پهلوی تپه های مزبور میگذرد از این جا تا سویس دویست و چهل و هفت میل است ساعت دوازده در عرشه رفته چون شبهای گذشته خوابیدم نزدیک طلوع فجر هوا بسیار سرد شد

دوشنبه بیست و دوم شهر شعبان

امروز صبح داخل خلیج سویس شدیم دست راست از دور دو کوه مخروطی شکل پیدا
بود چند میل که رفتیم رشته جبال طویلی در طرفین خلیج نمودار شد کشتی نیم میلی جبال دست
چپ میرفت امروز هم دریا مغشوش است ولی چون طرفین جبال است و عرض خلیج
چندان زیاد نیست حرکت کشتی از دیروز و پریروز کمتر است هوا خیلی خنک است تا ظهر دویست و
نود و چهار میل راه رفتیم ساعت شش کشتی بلنگرگاه سویس رسید شکر باری را بجای آوردم
که بحمدالله بسلامتی و تندرستی این چند روزه سفر دریائی بی خطر گذشت بعد با کاپیتان کشتی
که مردی دراز حمایل بود و ریش موچپی داشت و نامش مول بود خداحافظ کرده بقایق
دودی نشسته بطرف سویس آمدیم کاپیتان کشتی بسیار آدم قابل و مهذبی بود تمام لوازم
کشتی از قبیل حمام آب و اغذیه و بستر وغیره بسیار پاکیزه و منقح بود علی ای حال شب ساعت هفت بود
که بخشکی رسیده رفتیم به مهمانخانه سویس که مشرف بدریا است هوایش خنک اما اطاقها بسیار
تنگ و کوچک بود بعد از شام تفرج کنان رفتیم بطرف شهر چند دکان ایطالیائی خوبی
دارد وقت مراجعت جمعیتی بنظر آمد قریب چهل پنجاه نفر فانوسهای شیشه الوان از جلو می
کشیدند بعد از فانوس کش ها شش نفر با البسه رنگارنگ در یک [illegible] ابتدا آمدند معلوم
شد وسطی داماد است و طرفین دو ساقدوش که بخانه عروس میرفتند برای آوردن
وی ساز و طنبوری در میان نبود شخصی گلاب پاشی در دست گرفته جلو داماد میرفت گاه
گاهی بصورت داماد گلاب می افشاند و همه صلوات میفرستادند سویس قصبه ایست
بزرگ جمعیتش مشتمل است بر بیست و پنج هزار نفر مردمان مختلف المشرب و متفاوت المذهب
از قبیل ایطالیائی و یونانی و فرانسوی و انگلیس و عرب و یهود داخل خود سویس چشمهای

بهان

کوچک شکسته دارند و روی هم رفته قصیر الخلقه هستند کوچه های شهر تنگ و معوج و کثیف است هیچ کالسکه اسبی پیدا نمی شود سواریشان منحصر است به الاغ چند گاری بارکشی دیده شد که شتر و قاطر میکشیدند

سه شنبه بیست و سیم

ساعت نه پس از صرف نهار بموقف کالسکه بخار رفته متوجه مصر شدیم اقطار کالسکه بخار متجاوز از هفت یا هشت نبود همه کوچک و کثیف و ناراحت گویا در دنیا کالسکه بخار باین بدی پیدا نشود از سویس الی اسمعیلیه طرفین راه زمین بایر و خشک بود حرارت هوا بقدری شدید بود که نزدیک بود هلاک شوم ساعت دو در منزل زاکازیک چاشت پاکیزه ئی صرف شد ساعت پنج ربع کم وارد قاهره شدیم از کالسکه بخار که الحق مجسمه کرم و خفه بود پیاده شده سوار کالسکه اسبی شده رفتیم به شفرد هتل که یکی از مهمانخانهای بسیار خوب مصر است بلکه میخواهم بگویم از حیثیت آسایش و راحت مسافرین اول و مقدم است تمام اسباب مهمانخانه از قبیل آئینه و میز و کرسی و تخت خواب وغیره بسیار با سلیقه و تمیز است پیشخدمتها ایطالیائی هستند همه لطیف و مهذب شب بعد از شام زیاد ننشستم چه تکان گاری سویس زیاد خسته ام کرده بود زود خوابیدم قبل از رفتن به بستر رقعه بجناب سر اولین برینگ سفیر کبیر دولت بهیه انگلیس که چندسال قبل بحیدرآباد آمده بود خبر ورود خود را نوشته در ضمن اطلاع دادم که فردا ساعت ده و نیم بملاقات می آیم جواب فرستادند در ساعت مزبور منتظر خواهند بود

روز چهارشنبه بیست و چهارم

حسب الوعده ساعت ده و نیم بدیدن جناب معزی الیه رفتم بسیار آدم مهذب قانون دان هستند فرانسه خوب حرف میزنند پس از احوال پرسی و قدری صحبت پرسیدند میل

دارید باجناب نوبر پاشای صدر اعظم ملاقات کنید گفتم البته آنجا که عیان است چه حاجت
به بیان است فوراً منشی خود گفتند با تلفون اطلاع بدهد پس از پنج دقیقه جواب آمد که حاضرند
لهذا رفتیم بصدارتخانه همه جا میان خیابانهای عریض و طویل و مستقیم و باصفا گذشتیم قاهره بسیار
شهر آباد و خوبی است تمام کوچه و برزن تمیز و نظیف اند اغلب چهارراه ها باغچه باصفا و حوض
های فواره دار دارد خلاصه جناب وزیر اعظم نوبر پاشا خیلی اظهار محبت نمودند معمر ند
بنظر شصت ساله میآیند بنهایت هوشمند و پولتیک دان درضمن صحبت رشته کلام
بوضع تنبیه مفسدین و جرم و جنایت مجرمین هند کشید دیدم قانون شریعت و مذهب مسلمانان
هند و ترک بریک وطیره هست یعنی علماء شرع اینجا هم مداخلت باحکام عرفیه می نمایند
و چون نوبر پاشا عیسوی اند بالطبع از مداخلت علماء شرع که مکرر دست اندازی باحکام امور
عرفیه می کنند بلکه عکس آنها میخواهند حکم جاری نمایند به تنگ آمده اند هیچ شکی نیست
که حقوق متنازع فیه فیما بین شرع و عرف را درکمال سهولت میتوان معین نمود اگر قانون درمیان
باشد باالجمله صحبت از ابنیه قدیمه مصر و مساجد معتبره و مدارس وغیره شد معلوم شد مصریین
دراین عصر در رواج علوم خارجیه کمال سعی و کوشش را دارند و قریب ده پانزده سال است
مدارس جدید برای السنه مختلفه و علوم متنوعه ایجاد نموده اند چون جناب صدراعظم دیدند
میل من بیشتر بطرف معلم خانه و مدارس متوجه است فرمودند امشب یعقوب پاشا رئیس
اداره تعلیمات از اسکندریه میآیند باو خواهم گفت که شما را به یونیورسیتی و کتابخانه
ببرند تا شما تماشا نمائید خیلی اظهار امتنان کردم قریب سه ربع ساعت طول کشید وقت
خداحافظی تادرب اطاق مشایعت آمده مراجعت نمودند از دم درهم باجناب سراولین بیرینگ

دست داده منزل آمدم ایشان هم بمکان خود رفتند نهار حاضر بود صرف شد بعد مشغول بعضی نوشته جات لازمه شدم در ضمن یادم آمد که قدری آینه همراه هست بهتر آن است سهمی برای جناب نوبر پاشا بفرستم وقتیکه آوردند همه لک زده و ضایع شده بود معدودی درست مانده چند بسیار کم بود نخواستم منت خود را بر گردانم لهذا همان چند عدد را فرستادم ایشان محبت نموده دوستانه قبول کردند و فرموده بودند فردا ساعت سه بازدید تشریف خواهند آورد میرزا اسمعیل خان بملاقات جناب ایشان رفته از وضع تکریم و تعظیم جناب معظم له بجدی تعریف میکرد که بقلم نمیتوان آورد گفتم البته از فرط نبالت و نجابت خود شان است آثار بزرگ منشی و اصالت همین است و بس این است که بزرگان پیوسته تواضع را شیمه خود قرار داده اند تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست خلاصه طرف عصر که هوا خنک شد بدکاکین و مهمانخانه برای تماشا رفتم تماما مملو هست از امتعه نفیسه فرنگی و هندی و چینی وغیره قدری برای سوقات خریده معاودت بمنزل شد هوای شب بهتر از روز است ولی پشه های بزرگ دارد که با وجود پشه بند باز از چنگشان نمیشود رهائی یافت

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شعبان

امروز یکساعت و نیم بظهر مانده مقرر شده بود بملاقات حضرت مستطاب اشرف والا توفیق پاشا خدیو مصر بروم دو ساعت بظهر مانده جناب سر اولین بربنگ هم برسم بازدید و هم برای همراهی تشریف آوردند پس از صرف سیگارت و قهوه و قدری صحبتهای مختلفه بملاقات حضرت خدیو رفتم داخل مدخل که میشوند دو بر دو پله میخورد بیک دالان مانندی که طرفین حجرات مفروش آراسته دارد از آنجا پله میخورد بتالار وسیع و پاکیزه که فرشهای

اطاقهای با زینت خوب دارد تمام اطاقها را با قالیهای پاکیزه ایرانی فرش
کرده بودند بمحض ورود یکی از پیشخدمتها جلو رفته اطلاع داد نزدیک اطاق خدیو که
رسیدیم خود شان تا درب اطاق استقبال نمودند طفیلعلی بیک خان و میرزا اسمعیل خان که
همراه بودند با ایشان معرفی شدند بعد نشستیم و صحبتهای مختلف نمودیم از پلتیک هیچ سخنی
نراندند سناً جوان بنظر آمدند بسیار مهذب و صورت منوری دارند تمام آثار بزرگی در
ایشان جمع است لباس ساده سیاهی در بر داشتند زبان انگلیسی کم میدانند اما زبان
فرانسه خوب حرف میزنند ابتدا با من بزبان انگلیسی حرف زدند بعد با میرزا اسمعیل خان
با زبان فرانسه خیلی تکلم کردند گفتند فارسی خوب میدانستم اما چون مدتیست رجوع
نشده بکلی فراموش کرده ام ولی تمام الفاظ را میفهمم و جواب هم میدهم نه بطوریکه چند
سال قبل میدانستم باری سیکارت و قهوه آوردند زیر فنجانهای قهوه خوری طلا و میله
چین بود مال خود شان دانهای الماس داشت وسط اطاق میز مدور مطلا و اطراف همه
صندلیهای مطلا بود چهل چراغ بزرگی از سقف آویزان و دیوارکوبهای پاکیزه بجرزها
نصب بود پس از صحبت بسیار برخواسته خداحافظی کردم حضرت خدیو از اطاق بیرون
تشریف آورده تا وسط تالار مشایعت نموده مجدداً وداع کرده بیرون آمدم جناب سفیر همانجا
ماندند من با همراهان بمنزل آمده نهار خوردم بعد از نهار قدری کتاب خوانده و صحبت
با همراهان کردم وقتیکه با حضرت خدیو ملاقات شد فراموش کردم عکسشان را که
بهترین یادگار است بخواهم لهذا کتباً خواهش نمودم ایشان هم فوراً عکس بسیار خوب
فرستاده عکس مرا هم خواستند منهم یکی از عکسهای خود را که همراه داشتم فرستادم ساعت سه

جناب مستطاب نوبر پاشا وزیر اعظم باز دیدن تشریف آوردند بیش از نیم ساعت با یکدیگر صحبت شد گفتند پس فردا که شنبه است باسکندریه میروند بعد از تشریف بردن ایشان چون ایام گذشته بسر بردم تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاد شب ساعت نه و نیم یکنفر سکرتری که از لندن بتوسط میستر جوسف رک قبل از حرکت از حیدرآباد خواسته بودم وارد شد جوانی است خوش منظر و بلند قامت نامش میستر مورتن فرون و هم زلف لرد رانذلف چرچیل است همینقدر احوال پرسی از وی شد چون خسته بود گفتم بروند بخوابند صبح ملاقات کنند منهم رفتم استراحت کردم

روز جمعه بیست و ششم

صبح قدری با میستر فرون صحبت کردم تا وقت نهار رسید بعد از غذا قدری خوابیدم طرف عصر سوار کالسکه شده رفتم بتماشای رود نیل باز از میان خیابانهای وسیع مشجر پاک و بی گرد و خاک گذشتیم تمام عمارات فرنگی ساز و خوش نما هستند واقعاً شهریست که اگر شخص تا مدتی بماند دلتنگ نمیشود طول شهر در امتداد رود نیل که در طرف جنوب جاریست واقعست عرضش منتها نیم میل و عمقش از هفت الی پانزده ذرعست پل ده چشمه دارد در چهار زاویه پل چهار حجر زقطوری ساخته روی هر یک چهار شیر درشت قوی هیکل از چدن نصب کرده اند این رود همان رود نیل هست و این مصر همان مصر ولی کو فرعون و کو موسی بس نامور بزیر زمین دفن کرده اند کز هستیش بروی زمین یک نشان نماند در امتداد رود قهوه خانهای متعدد داست موزیکانچی های دولتی در هر یک از آنها شبها هر روز می نوازند چراغ گاز تا نیم میلی شهر هر شب روشن است در یکی از قهوه خانها که خیلی با صفا بود رفته

قهوه صرف شد بعد بمنزل معاودت کردم

روز شنبه بیست و هفتم

امروز حضرت خدیو برای ییلاق باسکندریه میروند و سه ماه توقف خواهند فرمود هوای قاهره در این ایام گرم است شبها هوائی ابجمله جوهری پیدا میکند امروز قرار بود سه ساعت از ظهر گذشته برای تماشای مدرسه و کتابخانه بروم قبل از ظهر از رئیس علوم رقعه رسید که یکساعت از ظهر گذشته بند میشوند نوشته بودند ساعت پنج برای ملاقات تشریف میآورند اتفاقا مقارن آمدن ایشان حالم پریشان شد بنوعی که نتوانستم ایشانرا پذیرائی نمایم میرزا اسمعیل خان قدری صحبت با ایشان داشتند عذرخواهی نموده مقرر شد روز دوشنبه صبح تشریف بیاورند شب را چون شبهای پیش آنا با کسالت بسر بردم

روز یکشنبه بیست و هشتم

امروز بنا بود برای تماشای گنبد هرامان بروم کاپیتان کلارک و زوجه اش نیز موعود بودند چون نقاهت دیروز عصر باقی بود نتوانستم بروم گذشته ازین پنج سال قبل که بفرنگستان رفتم این جاها را دیده ام میل نکردم با وجود کسالت باز بروم بمستر فرون و میرزا اسمعیل خان و جهاندار علی خان و لیاقت علی خان گفتم با کاپیتان کلارک و زوجه اش همراهی نمایند اتفاقا کلارک صاحب هم مزاجش برهم خورده نرفت هرامان را هر کسی میداند چه قدر بنای قدیم و مستحکم و عجیبی است آنا افسوس احجار مرمر و نفیسه آنجا را کنده برده اند معبدی پهلوی اسفنکس است بسیار بزرگ تخته سنگهای بسیار عظیم را روی یکدیگر سوار کرده و بنوعی وصل بندی کرده اند که عقل حیران است در آن زمان آلات بکار منجنیق مثل این زمان ترقی نداشت

معلوم نیست چه کرده اند دخمه های چند در همین جاها بود که مرده ها در تابوتهای سنگی گذاشته در آنجاها
میبها دند همه را فرنگیان شکافته و بموزه های ولایات خود فرستاده اند خلاصه حضرات رفته سه
ساعت از ظهر گذشته مراجعت کردند از قراریکه میگویند در سوابق ایام آب رود نیل خیلی
طغیان میکرد در فصل بهار و سلاطین معتبر محض اینکه مقابرشان را مبادا آب ببرد و با زمین
یکسان شود باین نوعها میساختند که از آب محفوظ باشد خدا میداند خرج هر هرم چه قدر شده
و چند مدت طول کشیده تا هر یک بانجام رسیده

روز دوشنبه بیست و نهم

صبح در حمام بودم که خبر آوردند یعقوب ارتین پاشا رئیس علوم قاهره برای همراهی به کتابخانه
و یونیورسیتی آمده اند چون بنا بود با هم نهار خورده بعد برویم ایشان بواسطهٔ علالت
مزاج معذرت خواسته اند پیش رفتند به کتابخانه و قرار شد بعد از نهار من بروم لهذا پس از
صرف غذا بلا فاصله رفتیم بطرف کتابخانه تا مسافتی کالسکه از میان شهر جدید گذشت بعد
داخل شهر قدیم شدیم کوچه ها همه تنگ و کثیف بود و تمام دکاکین کوچک و بدنما اگر احیاناً
دو کالسکه از مقابل یکدیگر میآمدند بصعوبت تمام از پهلوی یکدیگر میگذشتند خلاصه یکساعت
طول کشید تا بکتابخانه رسیدیم کتابخانهای مختلف زیاد دیده شد قرآنهای کهنه خط کوفی
و نسخ زیاد بود سی هزار جلد کتاب که همه خطی اند و جزئی با سمه در این کتابخانه موجود است
لا سیّما بعضی از کتبی که عمر حکم بجز فشان نمود در این جا یافت میشود کتاب شاهنامه خطی مصور
نشان داده گفتند اعلیحضرت اقدس همایون ناصر الدین شاه شاهنشاه ایران پانزده
سال قبل برسم هدیه برای حضرت خدیو فرستاده اند بسیار کتاب نغز و نادری بود و فتیکه

خواستیم بیرون بیائیم ازمن خواهش کردند هم خود را در دفتری که مخصوص اسامی
منتخبین است که اینجا می آیند بنویسیم بزبان انگلیسی و فارسی نوشتم مستر فردن معتمد و میرزا اسمعیل
خان مددکار معتمد نیز نام خود را برای یادگار نوشته بیرون آمدیم و رفتیم بطرف یونیورسیتی
که مسجدی است بسیار قدیم که در ۳۶۰ هجری بنا شده قریب ده هزار طلاب مشغول علوم
ادبیه بودند معلم در وسط نشسته شاگردان دور وی حلقه زده بودند پس از استماع سخن معلم
گاهی مناظره میکردند و گاهی سکوت میماندند یکی از مفسرین مقاله در حق ارسطاطالیس
میگفت بعضی ها حرف در حرف آورده آخر سؤال خردمندانه کرده سؤالات منطقی بمیان میآوردند
چون تمام طلاب سوداگر زاده و زارع زاده بودند کمال حیرت و تعجب از مباحثه ایشان
بمن دست داده بزبان خارجه در این مدرسه تعلیم نمیشود فقط عربی است و بس خود مدرسه
چهار صد ستون مرمر دارد نزدیک مدخل مدرسه مسجد دیگری بود خیلی قدیم یعقوب پاشای
رئیس علوم گفتند در سال ۴۰۷ بنا شده سال قبل بواسطه قدامت و کهنگی یکدیم خراب
شد حسب الحکم دولت بهمان وضع قدیم ساختند و تمام مصالحی که بعد از خراب شدن
درست یافته در این جا بکار برده‌اند جای بسیار خنکی بود خلاصه بعد از دیدن مسجد و مدرسه
بمنزل معاودت شد سه ساعت از ظهر گذشته جنرال ویلکی سپهسالار افواج انگلیس
ساخلو قاهره بدیدن آمده قهوه و سیکارتی صرف شد طرف عصر جناب یعقوب پاشا
منزل من آمده باتفاق ایشان بدیدن نواب عالیه نازله خانم دختر نواب مصطفی پاشای
مرحوم که عموی حضرت خدیو حالیه است رفتم شاهزاده خانم بسیار مهذب و خلیقی هستند
زبان فرانسه و انگلیسی خیلی خوب میدانند چای و سیکارتی صرف شده بمنزل معاودت

شد

شد امروز صبح کاپیتان کلارک و زوجه‌اش وداع کرده بفرنگستان رفتند

روز سه شنبه غرّهٔ شهر رمضان

چون پنج روز دیگر انشاء الله باسکندریه میروم و بیش از پنج روز قصد اقامت ندارم نیت روزه نکرده ام صبح حالم قدری خراب شد اگرچه پیوسته مزاجا مدتی است علیلم امّا امروز بدتر بودم ساعت هشت صبح افواج انگلیس از سوار و پیاده و توپخانه در میدان میدولی که جلو عمارت حضرت خدیو است سان میدهند خودم چون نتوانستم بروم همراهان را گفتم بروند می‌گفتند که فوج مذکور با وجود قلت عدد از حیثیت جوانی و چالاکی و زرنگی با چندین برابر خود میتوانند برابری نمایند اول دسته موزیکان چیان گذشتند از جلو اینان یک بز سفیدی را با جل قرمز یکنفر آدم که چماق نقره بدست داشت می‌کشید طرفین وی نیز دو نفر چماق بدست میرفتند این رسم افواج کال است که از قدیم مانده سببش بطور تیقن معلوم نیست بعد افواج پیاده و بعد سواره گذشت آخر همه توپخانه یعنی تمام اجزای توپ را از هم مجزی کرده بار قاطر کرده بودند همان زنبورکی است که حال در ایران روی شتر میبرند اینها عرابه و غیره ندارند و اینها صاحب هستند که هنگام لزوم سوار می‌کنند یعنی اگر راه مسطح و صاف باشد عرابه و چرخ را بتوپها نصب کرده قاطرها می‌کشند و اگر کوه و تپه باشد بار همان قاطرها می‌کنند خلاصه اول آمده گذشتند و بعد یورقه و بعد دوان دوان اگرچه بواسطه کسالت خودم نتوانستم بمیدان بروم امّا در حین رفتن و مراجعت از جلو مهمانخانه گذشتند دیدم تماماً البسه بسیار خوب و اسبهای مرغوب دارند و همه جوانانی هستند بلند بالا و خوب روی خلاصه ساعت نه حمام رفته بعد به نهار رفتم هیچ نتوانستم بخورم زیرا که حالم هنوز همان کسالت دو سه روز قبل باقی بود و بعد از

افواج یورتمه

نهار خوابیدم باقی روز چون ایام گذشته بسر رفت

روز چهارشنبه دوم شهر رمضان

تا بعد از نهار تازه رخ نمود ساعت سه بباز دید جنرال ویلکی رفتم منزل نبودند نام خود را گذارده مراجعت کردم ساعت نه و نیم شب بدیدن جناب مستطاب حقایق مآب آقا شیخ محمد شیخ الاسلام معروف به شیخ الامبابی رفتم گویا روز جمعه قبل از ظهر در یونیورسیتی منتظر من بودند البته قرار بود آنروز را بتماشای یونیورسیتی بروم هم کسالت مزاج مانع شد و هم من اطلاع نداشتم که ایشان منتظر من اند زمان ملاقات فرمودند روز جمعه منتظر بودم عرض کردم که بکلی نامستحضر بودم والا با وجود نقاهت مزاج حکماً خدمت میرسیدم علی ای حال صحبت ما بزبان عربی شد قدری بتوسط مترجم و قدری بی واسطه بعد قهوه خورده منزل آمدم امروز دکتر دوا فرستاده بود قبل از خواب خورم خورده خوابیدم انشاءالله بی اثر نخواهد بود جناب شیخ قصیر القامه و قطورند روی بسیار منوری دارند در علوم ادبیه بسیار ماهر و قابل اند در نظر عموم خلق محترم و فی الحقیقه قابل احترام هم هستند

روز پنجشنبه سیم شهر فوق

امروز هم چون ایام گذشته بسر رفت بواسطه حرارت هوا از منزل نمیتوان بیرون رفت چون احوالم هم درست نبود در منزل ماندم نزدیک مغرب سوار کالسکه شده قدری گردش کردم بهر طرف شهر که آدم میرود همه جا خیابانهای وسیع مشجر دیده میشود انصافاً تمام کوچه و بازارها با صفا و تمیز است نزدیک مهمانخانه که منزل کرده بودم مهمانخانه جدید دیگری بود خیلی با شکوه چراغهای برقیه متعدد بر صفای آنجا افزوده بود خبر کرده بودم شام برای من و همراهان

اینجا حاضر نمایند از گردش که برگشتیم بجا مستقیم آنجا رفته شامی صرف شد اسباب مهمانخانه خیلی پاکیزه و مرغوب بود اما غذائی که دادند چندان پسندیده نبود در مهمانخانه که منزل کرده بودم خیلی با سلیقه تر غذا ترتیب میشود پس از صرف شام رفتیم باغ عامه از جانب دولت ایام پنجشنبه و دوشنبه یک دسته موزیکان چی مامورند از ساعت نه الی نصف شب در جای مخصوصی که میان باغ ساخته اند بنوازند جمعیت کثیری از زن و مرد بودند بعضی راه میرفتند و برخی جوقه جوقه روی صندلیها نشسته صحبت میکردند قهوه میخوردند و هر کسی که میخواست مشروبات مسکره هم میخوردند در کمال آزادگی صدای احدی بلند نمیشد قریب نیم ساعت نشسته قهوه خورده برگشتم منزل دراز کشیدم تا نزدیک صبح خوابم نبرد ساعت پنج یک دو ساعت چرتی زدم

روز جمعهٔ چهارم

باز مثل دیروز کسل بودم و هنوز نقاهت بالمره رفع نشده برای رفع کسالت حمام رفته قدری در آب گرم نشستم هوای اینجا خیلی منقلب است اگر شب میان اطاق آدم بخواید از شدت گرما و کثرت پشه خوابش نمیبرد اگر بیرون بخوابد یک دفعه نزدیک فجر هوای گرم مبدل بهوای سرد شده آدم سرما میخورد این است که درین فصل اغلب مردم به اسکندریه یا اسلامبول میروند اگرچه میگویند هوای اسکندریه گرمتر است و مرطوب اما بر حسب معمول بسیاری از اهل شهر رفته اند[2] جناب یعقوب پاشا بدیدن آمده مدیر دار الطبع روزنامه اهرام را هم همراه آورده بودند معرفی کنند قدری صحبت شد چون وعده کرده بودم بدیدن نواب عالیه نازله خانم بروم خداحافظ[1] کرده رفتم صحبت مفصلی شد وقتیکه مراجعت کردم وقت شام بود تغییر لباس داده سر میز رفتم پس از صرف

[2] طرف عصر

غذا در ایوانی که جلو مهمانخانه است نشسته قدری با همراهان صحبت شد ساعت دوازده

در اطاق خواب رفته خوابیدم

روز شنبه پنجم

دیشب هم راحت نخوابیدم هنوز کسالت باقی است وقت نهار با وجود یکه شام نخورده
بودم هیچ اشتهائی نداشتم همراهان را گفتم بروند نهار بخورند شب چند نفر بشام موعود بودند از قبیل
کاپیتان کلارک و میس کلارک وغیره وقت شام تمام مهمانان آمدند من حالتی نداشتم
طوعاً و کرهاً با ایشان همراهی کردم تا دوازده شب مشغول صحبت بودیم بعد ایشان رفته منهم
دراز کشیدم بی خوابی دو شب قبل کیجم کرده بود فوراً خوابم دربود

روز یکشنبه ششم

صبح قدری دیر از خواب بیدار شدم دیدم الحمد لله فی الجمله تفاوتی در مزاج پیدا شده
شکر خدا را بجای آورده یک پیاله چای صرف کرده رفتم حمام از شست و شوی بدن
که خلاص شدم جواهری سنگهای خوب آورده بود بعضی ها خیلی قابل بود ولی تمام الماسها
جدید بودند مگر یک سنجاقی که بصورت خوشه پروین بود الماس های کهنه سفید خوب
داشت قیمتش را زیاده از حد گران میگفت بدین لحاظ نخریدم از وقتیکه الماسهای تازه پیدا
شده اند از قیمت الماس صد پانزده الی صد بیست کاسته شده الماس قدیم بهمان قیمته
بلکه گرانتر است زیرا که بسیار کم یافت میشود ساعت ده رفتم دکان عکاسی یک
قطعه عکس با لباس رسمی ایستاده یکی نشسته و یکی با لباس معمولی با همراهان انداختم
خیلی خوب افتاد عکاس وعده کرد یکماه دیگر از هر کدام چند قطعه بفرستد قریب
سه ساعت در دکان عکاسی ماندیم ساعت یک از ظهر گذشته بمنزل آمده نهار خوردم

Ormston

بعد از نهار مستر ارمستن معتمد مداخل و مخارج آمده در باب وضع اخذ مالیات و تقسیم آن
و ثروت اهل ملک و غیره صحبت شد وضعی که بهیچوجه بنظر من پسندیده نیفتاد این است
که حسب القانون ملک ادارات داخله هر یک از دیگری مجزا و سوا است برای هر اداره
مبلغی معین است گاهی اتفاق می افتد بواسطه بعضی سوانح داخله یک اداره فاضل میاید در
و دیگری باقی آنوقت فاضل این اداره را بمصرف اداره باقی دیگر نمی آورند این نوع خرج
و دخل موازنه را که یکی از ضروریات حکومت خراب میکند این خرابی خودش دست و پای
اجزا پیچیده شده و این وضع سقیمی که مصر در این زمان دارد تا جائیکه عقل من میرسد میدانم
بپایه عدل و میزان نمیاید انصافاً مأموریت انگلیسهای معروف بریاست ادارات
مختلفه بنظر می آید خیلی مستحسن و پسندیده است زیرا که این ملک بکلی بی نظم و درهم برهم بود از
آمدن انگلیس بمصر انتفاع کلی حاصل شده حال ادارات مختلفه بسرکشی عمال و کارگذاران
بسیار قابل انگلیس در کمال نظم و نسق از پیش میرود خدمات عمده سر اولین بربنیک
در امر مداخل و مخارج هندوستان بقدری مستحسن بود که سایه افکن بر ملکی شد کرنل اسکف
منکریف مأمور امر مهمی است و آن این است در فصل پائیز که آب رود نیل طغیان میکند
ذخیره کردن و تقسیم نمودنش بعهده وی است مأموریت انگلیسها بمصر علاوه بر
اینکه آنجا را دولتی کرده منظم و بقاعده باعث تسلط و اقتدار حکومت نیز شده
و تنظیمات و قوانین چنان در ملک جای گیر شده که کمتر میشود بصورت بی نظمی اولی عود کند
خلاصه پس از صحبتهای مختلف که تا یکساعت طول کشید ایشان رفتند منهم بمنزل خود رفته قدری
دراز کشیدم چونکه کسالت و نقاهت بطوریکه باید و شاید هنوز رفع نشده

روز دوشنبه هفتم شهر رمضان المبارک

امروز صبح بنا بود بتماشای موزهٔ مصر که نزدیک رود نیل واقع است بروم چون کسالت
هنوز باقی بود نرفتم طرف عصر سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتم قهوه خانهای
متعدد و دکانهای تنباکو و سیکار فروش در هر گذر و هر محله است در تمام قهوه خانها
انواع مشروبات و قهوه و سیکار و بستنی همیشه حاضر است در بعضی ها هم اغذیه سرد
یافت میشود امروز صبح چند نفر از همراهان رفته بودند بتماشای بازار مصری گفتند در
دکان یک قالی فروشی یک تخته قالی دیده شد مال چهارصد و هشتاد سال قبل نقش
بهمان طراوت و تازگی روز اول باقی بود گفتند از کردستان ایران آورده اند خلاصه
بعد از ظهر جناب مستطاب نوبر پاشا وزیر اعظم تشریف آورده قدری با ایشان صحبت
شد شب بعد از شام نواب ابراهیم پاشا فرزند اصغر مصطفی پاشای مرحوم بدیدن
آمده پس از قدری صحبت بکالسکه نشسته رفتم در امتداد رود نیل خیلی خنک و باصفا بود
روی هم رفته شبها کمی برودت در هوا هست و میتوان راحت خوابید اگر
پشه ها بگذارند باری قریب نصف شب منزل مراجعت کرده خوابیدم

روز سه شنبه هشتم شهر فوق

امروز عصر انشاء الله میخواهم باسکندریه بروم که با کالسکه بخار رفتند رو سه ساعت و
نیم راه است بمسافت صد و سی میل قبل از عصر برای وداع رفتم بمنزل جناب
سفیر انگلیس از آنجا برگشته نهار خورده قدری دراز کشیدم ساعت پنج و نیم بموقف کالسکه
بخار رفتم جناب سفیر بمشایعت تشریف آورده بودند قدری صحبت شده بعد تشریف بردند

ما هم دو سه دقیقه بعد سوار شده بطرف اسکندریه راندیم این قطار کالسکه همه هم راه دارند
آینه های بزرگ در اغلب کالسکه ها نصب کرده اند از قراریکه میگفتند دو سال قبل خریده شده
امّا بواسطه عدم توجه کهنه تر بنظر میآمد وقتیکه راه افتادیم قدری گرم بود بعد خنک شد
گرد و خاک هیچ نبود خوش گذشت ساعت نه و نیم رسیدیم باسکندریه و بخط مستقیم رفتیم
به مهمانخانه موسوم به خدیویه این مهمانخانه تقریباً محاذی سربازخانهٔ انگلیس است اسباب پاکیزه
از قبیل کرسی و آئینه و فرش و غیره داشت امّا غذا بسیار غیر ماکول و بدبود همینقدر بدل
ما یخلل خورده رفتیم باطاق خود چون خسته بودم یکساعت بعد از شام خوابیدم مدّت
دو هفته توقف من در مصر زمانی بود که در تاریخ مصر اهمیت پیدا خواهد کرد چه در همین ایام گفتگوی
معاهدهٔ انگلیس و ترک بود و سرهنری درموند ولف بطوریکه باید و شاید در امور تاکتیکی
خوب از عهده برآمد قرار براین مقرّر شد که معاهده را اعلیحضرت سلطان امضا نماید به
این شرط اگر احیاناً دولت فرانسه مانع شود نه فقط رشتهٔ مودّت دولتین عثمانی
و فرانسه گسیخته شود بلکه حرکت فتنه‌آمیز درین امر انگلیس را مستحق نماید تا زمان غیر محدودی کماکان سابق
مصر را متصرف باشد در معاهده یکفقره این است که اگر دولت انگلیس مناسب بداند
در عرض سه سال تمام احمال و اثقال خود را از مصر بیرون برد یا بعبارت پولتیکیه در ظرف
سه سال انگلیس مصر را تخلیه نماید بشرطیکه درین ضمن اتفاقی روی ندهد که باز لازم بشود متصرف
باشد واضح است که انگلیس را ممکن نیست پس ازین همه سفک دماء و شلیک نمودن شهرها
مصر را بتصرف در آوردن و تنظیمات شایسته و قانون و مالیات قرار دادن و حکومت
بایسته منعقد نمودن راضی بشود و بنائی باین پاکیزگی را که منشاء و مبدئش حضور عسکر

انگلیس است از هم پاشیده شود سبب اصلی تصرف نمودن انگلیس مصر را خواهش
بی اندازه طلبکاران مایه دار بود نمی بایستی اسمعیل پاشای اول و بعد عربی پاشا از جانب
مصر از ادای تنزیل پولی که فیما بین مصر و لندن معاهده شده بود سرکشی نمایند قرض
ملتی متجاوز از یکصد ملیان لیرهٔ انگلیس است و اظهر من الشمس است که مصر از عهدهٔ ادای تنزیل
آن نمیتوانند همیشه برآید لهذا لشکر داخله سربلند میکردند کم و بیش الغنیه در ادای تنزیل بدهند
و این چنین لشکر را عسکر خارجه که بهمان قوت باشد باید مقابله کند و چون دولت
انگلیس بجا یا بی جا چند ملیان پول محصولداران را صرف عمل نظامی نمود با این اراده که چندین
ملیان پولیرا که سرمایه داران داده اند محفوظ و بی خطر نماید نباید تصور نمود که ویرا ممکن است
از مصر بیرون برود و اگر بیرون برود سبب اصلی تصرف نمودن بکلی معدوم خواهد
شد گذشته از این اگر انگلیس مصر را تخلیه نماید سلامتی وزرا بلا حرف در معرض خطر خواهد افتاد
بلکه بمشام خود خدیو نیز رایحه شر و فساد خواهد رسید بسیاری از صاحب منصبان مصری خارج
شدند که محلی برای صاحب منصبان انگلیس و فرانسه پیدا شود اگر چه این کار برای دفع
اسراف و رواج تنظیمات فرنگی خیلی مقبول و مطبوع بود اما باعث کینه و بغضا شده با نوبر
پاشا دشمن شدند چون نوبر پاشا را مجبور کردند که چنین جاه پر زحمت و صعبی را قبول
نماید آیا شرط مروت و صداقت است او را بدست لشکر پر کینه بدهند که خود انگلیس
او را وا داشت سرپیچی نماید مهم تر اینکه آیا بار قرض ملتی خارجه که بدوش شش ملیان
رعایای زارع است در حالیکه زراعت و محصول در همه جا رو بزوال است سنگین
و صعب التحمل هست یا نه بواسطهٔ قصر زمان اقامت در مصر در این مسئله نمیتوانم چیزی

بگویم

بنویسیم وجود این قروض ملتی شروط مختلفه زیادی در میان ملل متعدده ایجاد کرده از این
قرض ملتی که از داخل ملک توجیه کرده اند هرچه میخواهند بگویند چه همه صرف تعمیر و بنای
ابنیه عامه شد شکی منیت پولیکه از خارج گرفته شده باشد و صرف ابنیه و عمارت
شده باشد البته منجر بفساد خواهد بود ذکر این فقره نیز خالی از حسن منیت اسمعیل پاشا
آن مبلغی را که قرض کرد بیشترش را خرج جوی عظیم سویس کرد اگرچه ظاهراً فایده بحالت مصر
نبخشید چرا که هرچه عاید میشود باید تنزیل بدهد بدین لحاظ مصر را مبتلای تنازعات پلتکیه شرقیه
نمود و نیز نباید چشم از کارهای عمده وی پوشید چه قدری از پول مقروضه را خرج نظافت و پاکیزگی
قاهره نمود از این قبیل جوی های آب متعدد در شهر جاری نمود اشجار سایه دار نشاند که
اسباب حفظ الصحه هستند در این هوای حاره غرس کرد و این مخارج باعث این شد
که در فصل زمستان اغنیای فرنگستان از ممالک مختلفه آمده پول خود را در این شهر صرف
میرسانند و اهم کارها اینکه گرد و غبار این شهر در سوابق ایام اسباب چشم درد
عامه میشد از صد نفر چهل نفر باین درد مبتلا بودند حالا بیش از ده یک از این درد
نمینالند این چیزها را نباید از نظر محو کرد خلاصه رشته مطلب دراز است برویم بسر
مسافرت نامه زمانیکه در مصر بودم شبی قونسول جنرال سوئد که بسیار با مدرکت و کمال اند
با من شام خوردند بعد از شام صحبتهای گوناگون شد از وضع تقریر ایشان خیلی میل کردم
فیده وی را به بینم اگر جنوب فرنگ در این عصر مطمح توجه عموم خلق شده و صعوبت پلتکیه حالیه
سوئد و نروژ که ملکی است از حیثیت جغرافیه بی مثل دماوند مرتفع ترین ایالاتی تصور میشد
برای مسافرین فرنگ رای قونسول جنرال این است که پنج ششم مالیات خمس جمعیت

آن مملکت متعلق بسود است اگر سلطان چشم از نروی بپوشد فایدهٔ ملکیش بیشتر خواهد بود
اما گفت سلطانی که صاحب دو دیهیم است میخواهد یکی را از دست بدهد میخواهد هر دو را
مالک و متصرف باشد اهل سود بسیار دولت پرور و حق شناسند و اهل نروی بی
انتها طالب سلطنت جمهور رای قونسل اینست که نروی را باید ترغیب کنند از سود
مجری شود نه اینکه از سوا شدن ممانعت نمایند این نه فقط برای اینست که جلو این آرزو
را نمیتوان با امنیت و آرایش گرفت بلکه برای اینست که در تمام قواعد مفید ملکت
سود که تمولش بیشتر است تشنجی پیدا خواهد شد و چون مملکتین مزبورین قرض ملتی ندارند
در این مجری بهیچوجه صعوبتی دست نخواهد داد و مناسب این است نوروی را اجازت
بدهند که امتحاناً آنچه آرزوی وی است تجربه بکند من جواب دادم دولت جمهور
برای ملکی که بکلی بی بضاعت است خیلی خرج لازم دارد زیرا که فرانسه با وجود مکنت بسیار
و کفایت بیشمار روز بروز رو بزوال و انهدام است خلاصه صحبت خیلی طول کشید آخر
الامر گفتم که اگر معرفتی پیدا کنم و متیقن بشویم میفهمیم که ولخرجی و تبذیر نه فقط اسباب سختی
ایام آتیه ملت است بلکه مورد زوال سلطنت است مثلاً کدام یک از سلاطین جرأت
میکند بر اورنگ شاهی متمکن بشوند اگر جمهور از مخارج تنظیمات نکاهد یا ادای بعضی از قروض را
نکند ملک مصر بنظر خیلی بصیرت بخش آمد چه حتی در هندوستان هم اینقدر ابنیه قدیمه مختلفه و با
شکوه یافت نمیشود بر همه مشخص و معین است که از آمد و شد ملل غربیه بمصر نقصان زیاد وارد
آمده چرا که ضررش بیش از منفعتش است رعایای مصر خیلی قانع و سربراه هستند مالیاتش
بسیار کم و طلابش فقط تحصیل تواریخ داخله می کنند حال ششصد سال است بهمان حالت

باقی است فقط عایقی که مانع ترقی و بهبودی مصر است همین ها است و اقعاً آن غرور فرعونی
چه طور از هم پاشید این تغییرات و تبدیلات باید در تاریخ عالم درج شوند چه لازمه کمال تاریخیت
چنانچه درخت از خشک شدن ناگزیر است یا در فصل خزان برگ از شجر ریختن این تغییرات
هم ناگزیر است در تاریخ درج شود اگر زوال این ملکت را تقدیری یا ضروری فرض کنید
باز خالی از تأسف نیست در سواحل رود نیل اراضی بسیار خوب و حاصل خیز است دست علم
عرب هنوز باین رود نیل عظیم نرسیده هزار سال است متصل از فلاحی بعیده خاک و گل حاصل
خیز بمرکز فرنگستان میبرد مصر هیچ ندارد جز کشت ملتی زارع و وضع حراث نسبت بترقیات
و بسطهای جدید خیلی خراب است و بملاحظه قروض عظیمی که بخارجه مدیونند ممکن نیست در این
اما هنوز هم حالت ملت رو بصلاحیت و رستکاری باشد خلاصه سر رشته دراز است
و وقت تنگ

چهارشنبه هشتم

ساعت نه و نیم پس از صرف چای نواب ابراهیم پاشا برای مشایعت آمده بودند
درکاری ایشان نشسته رفتیم بطرف دریا شهر اسکندریه را بسیار خوش نما و خوش ترکیب
ساخته اند تمام خیابانها از احجار سیاه است همه را مربع و مسطح تراشیده و پهلوی یکدیگر
نصب کرده اند طرفین خیابان که پیاده رو است از سنگهای مربع سفید فرش شده
تمام عمارات چهار پنج درجه و باشکوه است دکاکین خیلی معتبر دارد همه جا از میان
خیابانهای مصفا گذشتیم در بین راه از میان میدانی گذشتیم که وسط آن مجسمه محمد
علی پاشا را سواره از چدن ریخته نصب کرده اند مسجد محمد علی در مصر که ستونهای
متعدد مرمر دارد بالای تپه ساخته شده و مشرف بشهر است از بناهای ولیست بالای

مسجد احرام از پانزده میلی پیداست خلاصه یک ربع ساعت راه بود تا دریا ساعت
ده ربع کم داخل کشتی شدیم موسوم به بحیره این بحر موسوم است به مدیترانه اگرچه کشتی
کوچک است و وزنش بیش از هزار و سیصد تن نیست اما روی هم رفته ظریف است
اطاقهای این کشتی وسیع تر از حجرات جهازیست که از بمبئی آمدیم قریب صد نفر غنی
و فقیر مسافرند در این کشتی بعضی به انطاکیه و برخی باسلامبول میروند ساعت یازده غذا
صرف شد می گفتند غذائی که در این کشتی میدهند بسیار بد است ولی بالعکس خیلی
ماکول و پاکیزه بود دریا تا عصر صاف و آرام بود بعد قدری متلاطم شد اما نه چندان
که باعث اذیت باشد شب در عرشه رفته در اطاق مخصوصی که باصطلاح راحت
گاه است خوابیدم روز پنجشنبه دهم هوا خنک بود
صبح بیدار شده دیدم تلاطم دریا خیلی بیشتر شده بحدیکه پنجره ها را بسته بودند مبادا
آب داخل حجرات شود حالت بعضی از مسافرین برهم خورد باد مخالف هم میوزد
با این حال از دیروز دو ساعت بظهر مانده تا امروز ساعت ده دویست و چهل میل
مسافت طی کرد از اسکندریه تا انطاکیه پانصد و بیست میل است فردا یک ساعت به
ظهر مانده بقاعده باید بانطاکیه برسیم هوا خنک و پاکیزه است از صبح الی سه
ساعت بعد از ظهر در اطاق کاپیتان که ارفع از سایر حجرات است ماندم زیرا که آنجا هم
حرکت کمتر بود و هم هوا خنک تر نام کاپیتان لنگو است بسیار آدم باهوش
و زیرکی بنظر آمد میگفت سالهای متمادی با کشتی شراعی باغلب ممالک روی زمین از
قبیل هندوستان و چین و سواحل سینگاپور و غیره رفته ام شب هوا خنک و صاف

روشن بود در عرشه کشتی بستر انداختند همانجا خوابیدم بسیار خوش گذشت

روز جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم دریا مثل کف دست صاف و نسیم
خنک مفرحی میوزید جبال یونان از دور پیدا بود دیشب از پهلوی سه چهار جزیرهٔ
کوچک که متعلق بیونان اند گذشتیم ساعت هشت و نیم صبح از پهلوی جزیرهٔ سنت
جورج که در طرف چپ واقع است گذشتیم دست راست بیست و پنج میلی انطاکیه
جزیرهٔ لادریو واقع است معادن طلا و نقره و سرب در این جزیره زیاد یافت
میشود و از دور نیز جزایر دیگر بنظر آمدند برخی آباد و بعضی خراب ساعت نه یک جهاز
شراعی بزرگ از پهلوی ما گذشت خیلی تند میرفت یکساعت بظهر مانده وارد اسکله
پیرس شدیم کشتی لنگر انداخت عمق اینجا خیلی است پیوسته در این لنگرگاه سه چهار
کشتی جنگی و تجارتی خارجه هستند از این بندر تا انطاکیه شش میل است که هم کالسکه
بخار میرود و هم اسبی من و همراهان سوار کالسکهٔ اسبی شده راندیم قریب یکساعت
طول کشید تا بشهر رسیدیم هوا گرم و هوا پر از گرد و خاک بود بمحض ورود رفتیم مهمانخانه
موسوم به انگلیتر که مشرف بمیدانی با صفا و عمارت دولتیست اسباب این مهمانخانه
از قبیل میز و کرسی و نیمکت و دیوارکوب و چهل چراغ و ساعت و گلدان
و غیره تمیز و پاکیزه است فرش تمام اطاقها قالیهای ایرانی است پیشخدمتها
همه جوانان آراسته و پاکیزه اند غذا هم خوب و ماکول است گیلاس و آلوبالو
درشت خوش مزه اینجا یافت میشود توت فرنگی هم سر غذا بود اما چندان حلاوت

نداشت طرف عصر حالت من برهم خورد نتوانستم از منزل بیرون بروم میستر فرون
میرزا اسمعیل خان میر جهاندار علیخان ولیاقت علیخان سوار کالسکه شده رفتند برای
تماشای شهر اطراف شهر گردش مفصلی کرده بودند گفتند بقبرستانی رفتیم که مال ششصد
سال قبل از حضرت مسیح است ۱۸۶۰ مسیحی زمانیکه میستر دانیال مهندس جاده فیما بین
پلاس و لاکنکر دو پیرس را درست میکرد این قبرستان مکشوف شد بعضی از مجسمه های مرمر
راکه درین قبرستان روی قبور بود محض خاطر راه شکستند و برخی بضرب کلنگ عملجات
خورد شد بسیاری از مجسمه ها که درست بیرون آمد همه را بموزه نقل کرده علاوه بر صورت
های سنگی آلات و ادوات طلا و نقره از قبیل کارد و خنجر و نیزه و شمشیر و زینت زنانه
وغیره زیاد پیدا شد چند تمثال هنوز در قبرستان باقی است می گفتند چنان بمهارت
واستادی تراشیده اند که پوست بدن از زیر لباس پیداست مجسمهٔ گاوی بقدر
گاوهای قوی هیکل درشت دیده بودند که از دور بعینه مثل گاو زنده بنظر می آمد در
سوابق ایام رسم یونانیان این بوده که بعد از وفات مجسمهٔ شخص متوفی را یا مجسمهٔ یکی
از معبودین را از سنگ مرمر حجاری کرده بالای مقبره نصب میکردند از پهلوی
معبد اکرپلیس هم گذشته بودند فقط پانزده ستون باقی است طول هر ستونی Acropolis
سی و شش پا است اگر دو نفر ستون را بغل بگیرند دستشان بیکدیگر نمیرسد همه از
سنگ مرمر روس ستونها شبیه بگلی است که در کوه میتر که انطاکیه در دامنهٔ آن بنا شده
یافت میشود بسیار خوش نما و قشنگ تراشیده اند معبد رب النوع را نیز دیده بودند
بالای تپه بلندی بنا شده سیصد و نه سال قبل از ولادت حضرت مسیح این بنای

عالی را بنا کرده اند حال فی الجمله اثری باقی مانده زمانیکه رومیان بیونان آمدند
اهل یونان همه بت پرست بودند رومیان متعصب آنچه مجسمه و تمثال بود شکسته و ناقص
کردند یک مجسمه درست پیدا نمیشود یا بی دست است یا بی بینی یا بی پا مختصر هر مجسمه یک عضو
ناقص دارد من شب را **شنبه دوازدهم** با کسالت بسر بردم
صبح احوالم بحمد الله بهتر بود بعد از نهار بعضی نوشته جات نوشته روانه حیدرآباد کردم
هوا خیلی گرم است چهار ساعت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده رفتم بتماشای موزه همراهان
همه بودند اول بموزهٔ آرکولی جیکال که در آن آلات خورد و کوچک را جای داده بودند
رفتم داخل موزه که میشوند طرفین دو مدرسهٔ صنایع است از قبیل نقاشی و نجاری و منبت
کاری در هر یک سیصد متعلم بچه معلم و هشت خلیفه است مقابل در پله کان مرمر بود
هر پلهٔ تقریباً دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت از پله که بالا میروند ایوان بزرگی
بود دو ستون مرمر بسیار قطور طویلی داشت از دست چپ رفته داخل اطاقی
شدیم که اطراف آن همه قفسه بود تمام اسبابها را در این قفسه ها زیر آینه چیده اند
در قفسه اول تاجهای طلا بشکل مثلث اما بسیار نازک دیده شد در قفسهٔ دوم چهارده
ستارهٔ طلا بود که هر یک چهار پره داشتند در وسط با یک میخ برنجی این چهار
پره را بهم وصل کرده بودند بعضی مهره های بلور کوچک آبی رنگ شفاف سوراخ
داری دیده شد که در مصر نیز دیده شده بود دو مجسمهٔ زن برهنه بارتفاع دو اصبع
خطوط سرخ رنگ بر بدنشان مرتسم بود در قفسه پیاله های طلا شبیه به سبد دیده شد
یک دسته داشتند تکه های چینی ظروف شکسته و درست بسیار بود سر نیزه مفرغی

دیده شد بطول پانزده اصبع دو شمشیر مفرغی و دو چاقوی طویل مفرغی نیز بود وقتیکه این ها را پیدا کردند یک تکه منقال که محکم و خوب نساجی شده بود یافتند از قرینه می گفتند متعلق به غلاف آنها است قرصهای طلا بعضی مدور و برخی شبیه به اوراق اشجار که روی هم رفته هفتصد عدد میشدند دیده شد همه فرو رفته و کج و معوج بودند در حین کندن زمین ضرب کلنگ و بیل فرو برده یکی از قرصها که طولش تقریبا دو اصبع و نیم بود هیچ سوراخ و فرو رفتگی نداشت از قرار منقول این زر و زیور را با مرده دفن میکردند ظروف گلی بی لعاب و استخوان انسان که می گفتند مال هزار و پانصد سال قبل است زیاد دیده شد چهار صندوقچه مس زنگ زده دیده شد گفتند اینها پهلوی سر مرده پیدا شده کهربا های زیاد هم بود دو سنجاق طلای بلند که سرشان مجسمهٔ گاو و آهو بود دیده شد در آن زمان این سنجاقها را بسر برای نگاهداشتن مو نصب میکردند حالا مثل همین سنجاقها بگردن بند میزنند یک زیور دیگری بود شبیه بگل درشت سی و شش ورقه طلای بسیار نازک را بطور برگهای گل پهلوی یکدیگر جوش داده بودند آلات دیگر نیز بود شبیه بماهی و شب پرک و آهو که سرش مثل سر عقاب بود و شیر و چند شغال بسیار خوب ساخته بودند با وجود به این کوچکی تمام اعضا را واضح درست کرده بودند غلاف خنجری بود که مجسمه دو مرد و سه شیر شبیه بشیرهای ایران روی آن کار گذاشته بودند یکنفر با تیر بطرف شیر حمله کرده بود دو شیر هم برای او کوس بسته بود دو شیر دیگر دم علم کرده در گریز بودند معلوم میشود این را پس از جنگ با ایرانیان پیدا کرده اند

فرنگیان

چه این نوع تصویر در آثار یونانی دیده نشد بعضی آلات دیگر سوراخ دار بود که گویا بالبسه میدوختند
دو مجسمه زن دیده شد هر یک در دست یک فاخته داشتند شناخته نشد مرالی از نقره بود
شاخهای طلا داشت تقریباً بقدر بچه خرگوشی از قرار قول مدیر موزه این مرال و بسیاری
از چیزهای دیگر مال نهصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح است اگر بخواهم بنویسیم چه چیزهای
عجیب و اشیاء غریب دیده شد یک کتاب پر میشود از این جا رفتیم به اطاق دیگر که
آلبانی نام داشت دمیتریو اسباب چند از میان آثار و خرابه های مصر پیدا کرده
برای مملکت یونان بطور هدیه فرستاده همه را در این اطاق نهاده اند مشتمل است
بر ظروف گلی و مجسمه های آهنی و برنجی و چدنی مختلف الشکل و متفاوت الاوضاع شاخ
دار و بی شاخ دست بسته و دست باز بعضی بچه در بغل گرفته ایستاده و برخی نشسته و
معدودی دراز کشیده بعضی از مجسمه ها صورت انسان و بدن حیوان داشتند
و برخی بعکس بسیار پاکیزه حجاری کرده اند در این عصر گمان نمیکنم اینطور نازک کاریها
بتوانند بکنند کشف های کوچک و بزرگ از احجار متلونه تراشیده مثل لاک پشت
جانداری بودند در یک قفسه زر و زیور مختلف خوش کار دیده شد از قبیل زنجیر و گردن بند
و انگشتر و لولهٔ دعا و سکه های نقره و طلا و غیره از اینجا رفتیم با طاق دیگر که مشتمل بود
بر مجسمه های کوچک مرمر و طیور و جانورهای کوچک در سوابق ایام در یونان بآن
قسمی که خاک میکردند نمونه اش را در این اطاق نهاده اند از هنقرار او لاجسد را
روی زمین طاق بالنهاده اند بالای سر آلات طلا و نقره در طرف راست و چپ
اسباب حرب و پائین پا ظروف گلی یا مس اینست که هر مقبره را که می شکافتند

رفتیم تماشای موزه

این اشیا پیدا میشد مجسمه های چند دیده شد که اغلب پوسیده و خاک شده بودند اما
دندانهای بی عیب مانده بود و پس از تماشای این موزه ملتی که مشتمل است بر مجسمه های مرمر
و تماثیل مجهر جای افسوس است کمتر مجسمه دیده شد که ثابت و بی نقص باشد اغلب بی بینی و
بی دست و بی پا و بی چانه و بی چشم و بی سر بودند مجسمه رجال مکشوف و مجسمه نساء مستور
بود یعنی قطیفه مانندی از سنگ تراشیده از کمر بپائین پوشیده بود اینقدر خوب
حجاری کرده اند که آدم از دیدنشان سیر نمیشد از آنجا بیرون آمده رفتیم بتماشای پارلمنت
که منحصر بود بیک تالار بزرگی داخل که میشوند طرفین مدخل دو پله کان است میرود بیک
غلام گردش که برای اشخاص خارج از اجزا است خود اجزا در صحن تالار که بشکل
دایره بود درجه بدرجه نشسته بودند قریب شصت نفر حضور داشتند یکی از اجزا که مدعی بود
اهل مجلس را مخاطب ساخته نطق میکرد و بنظر من صاحب تقریر نیامد آن یکیاعتی که آنجا
ماندم متصل او حرف میزد از زبان جدید که حال در یونان مروج است چندان حظی
نبردم گفتگو درباب پنج ملیان لیره بود که میخواستند از دولت فرانسه قرض کنند
سهمی از آن را صرف راه آهن بکنند و هم ادای قرض سابق را از آن پول بکنند شب
بعد از شام هوای مهتاب روشنی بود رفتیم به آکروپلیس . بالای کوهی بنا کرده اند تمامش از
تخته سنگهای عظیم مرمر است اما بکلی خراب شده فی الجمله آثاری باقی است از نقش و نگار
در و دیوار شکسته آثار پدیداست صنادید عجم را طول مسجد نود عرضش پنجاه و ارتفاعش
پانزده قدم است اگر چهار نفر آدم دست بدست هم بدهند یکی از ستونها را بغل
بگیرند دستشان بهم نمیرسد سی و شش ستون کلیتا باقی مانده بود از صحن مسجد تمام شهر پیداست

پس از تماشای بسیار واندوه بیشمار مراجعت بمنزل شد پیش از رفتن به آکرپلیس میستر کرد
و نایب اول سفارت بهیه انگلیس آمده اطلاع دادند که فردا دو ساعت بعد از ظهر
مقرر شده است خدمت اعلیحضرت همایون جورج شاه پادشاه یونان برسیم چون
جناب سر هراس رامبولت سفیر کبیر دولت انگلیس همان روزیکه من وارد انطاکیه
شدم بسمت لندن تشریف بردند نایب اول سفارت بجای جناب ایشان تمام امور
را تا ورود میستر هاکارد شارژدافر رسیدگی می کنند بسیار جوان آراسته و معقولی
هستند خیلی اظهار دوستی و محبت کردند

روز یکشنبه سیزدهم

ساعت ده بملاقات جناب میستر تریکوپی صدر اعظم یونان رفتیم آنچه بنظر من رسید
از حیثیت ادراک و فهم و قاعده دانی قابل این هستند که رئیس ادارات همه فرنگستان
بشوند شباهت تامی به پرنس بزمارک دارند خیلی مستقیم الرای و یک رو و درست قول
هستند میخواستند این پنج ملیان قرض را زود گرفته تمام قروض یونان را یکجا و یکی بکنند
می گفتند اگر یونان خود را از منازعات و مناظرات خارجه دور نگاه دارد امید
قویست که آتیه ملک یونان ترقی بکند رشته صحبت باینجا کشید که ملازمین قلمی از روی
چه قاعده انتخاب میشوند گفتند بی امتحان خدمت میدهند اگر چه خالی از نقص نیست
و پیوسته معرض غیبت و کنایه است اما روی هم رفته اسهل است از رسمی که باید امتحان
بدهند تا مصدر کاری بشوند محض اینکه داخل خدمت دولت شوند لازم است
از امتحان ماتریکیولیشن تمام عیار بیرون آیند بعد بدون امتحان درجه بالاتر خدمت
بآنها دادن مناسب ترمینماید و دیگر آنکه وزیر کامکار آن نیست که بیشتر کار بکند

ورحمت بخشد و کوشش کند تمام امور دولت را بنفس نفیس صورت بدهد بلکه هر کس که کوشش
کند که زودتر انتخاب شود او وزیر است و این نوع وزارت موقتی اعتبارش کمتر است
از منصب صاحب منصبان زیردست مستقل اگر برای انتخاب شدن بوزارت فقط
متکی باشیم بامتحان دادن بی فایده است و هیچ حاصلی نمی بخشد جز آنکه علم آدم را سست
و بی اعتبار کند خلاصه صحبت های شیرین در میان آمد بعد ایشان تشریف بردند رفتیم
سر نهار دو ساعت از ظهر گذشته مستر کرد و بمنزل آمده حسب المقرر رفتیم خدمت اعلیحضرت
اقدس همایون جورج مستر فرون میرزا طفیلعلی بیک خان و میرزا اسمعیل خان همراه بودند
همه لباس رسمی پوشیده بودیم وقتیکه از کالسکه پیاده شدیم دو نفر نایب اجودان با لباس
رسمی دم در ایستاده بودند من و همراهان را هدایت کرده رفتیم به اطاق کوچکی هنوز
ننشسته بودیم که خبر آوردند اعلیحضرت پادشاه منتظرند رفتیم اطاق ایشان تا وسط
اطاق تشریف آوردند لباس رسمی پوشیده بودند دو نشان بسینه نصب و دو بگردن
آویخته بودند دست داده نشستیم صحبتهای مختلف در میان آمد سبب استعفای وزارت
مرا پرسیدند عرض کردم بواسطهٔ نقاهت مزاج بود زمان وزارت سرکار مرحوم
ابوی را پرسیدند که چقدر طول کشید عرض کردم سی و دو سال و زمان وزارت مرا نیز
سؤال کردند عرض کردم چهار سال و نیم از این قبیل سخنها زیاد شد فرمودند روز پنجشنبه
برای تماشای جوبیلی و مبارکبادی این جشن سعید بلندن تشریف میبرند بعد برخواسته
دست داده بیرون آمدم با همراهان نیز دست داده اظهار مرحمت فرموده مرخص
شدیم اعلیحضرت پادشاه بقدری حسن پسندیده و خلق برگزیده دارند که عامه رعایا و برایا

شب و روز بدعاگوئی وجود ذیجود ایشان اشتغال دارند و بنوعی در قلوب خلق از وضیع و شریف و صغیر و کبیر اناث و ذکور رسوخ پیدا کرده که هیچ سلطان خارجه امروز در یونان بجز شخص ایشان نمیتواند بر مسند سلطنت قرار گیرد اعلیحضرت سلطان که وارث تاج و تخت هستند نه فقط رعیت حق شناسی و دولتخواهی دارد بلکه بالطبع میل و محبت خاصی نسبت بپادشاهشان دارند وقتیکه با اعلیحضرت پادشاه صحبت میداشتم در ضمن یک قطعه عکس ایشان را خواهش نمودم وعده فرمودند طرف عصر بفرستند سه ساعت از ظهر گذشته مستر اتمیوس حاجی پطروس سرتیپ توپخانه که هم نایب اجودان است دو قطعه عکس یکی بزرگ و یکی کوچک که با دست خط مبارک نامشان را زیر هر دو نوشته بودند برای یادگار آوردند از قرار گفته سرتیپ مذکور پادشاه کمتر نام خودشان روی عکس مینویسند و میفرستند مگر با کسی که واقعاً دوست و متحد باشند عکس مرا هم پادشاه خواسته بودند چون همراه نداشتم وعده کردم از لندن بفرستم طرف مغرب باز سرتیپ مذکور از جانب پادشاه آمده خداحافظ کردند و گفتند پادشاه فرموده اند هر خدمتی دارید رجوع نمائید اظهار تشکر کرده و گفتم عرض کنید چندان توقفی این جا نخواهم کرد اگر چیزی باشد البته با اعلیحضرت ایشان عرض خواهد شد اگر چشم از علم و بصیرت یونانیان بپوشیم خاک یونان چندان حصه خوبی از عالم نبرده چه همه پر از سنگ و ریگ و اطراف ملک پر است از تپه و دمن و فی الحقیقه جای تعجب است که چه طور چهار ملیان لیره مالیات از این ملک جمع میشود بیشترش از گمرک شراب و امتعه خارجه جمع میشود مملکت حیدرآباد که زراعت و فلاحت و معدنیاتش بیشتر است بالنسبه بیونان از نه ملیان جمعیت ما چهار ملیان لیره

جمع میکنم و در یونان چهار ملیان لیره از دو ملیان جمعیت جمع میشود یونان هم مثل مصر قرض
ملتی زیاد دارد و بیشتر بخارجه مدیون است دولت یونان بیست ملیان لیره قرض کرد
برای ابتیاع جهازات جنکی و تدارک عسکر حاضر رکاب اکر جهازات فروخته شود و لشکر
موقوف فقط عارضه که بیونان دست میدهد از جلالش کاسته میشود شایسته یونانیان
نیست ملاحظه نمایند که محافظت مملکت آنها بسته بعسکر نظامی آنها نیست بلکه عزم جزم دول
معتبره است که آنها را از ظلم و تعدی دولت خارجه محفوظ نماید خلاصه کلام این است که شعرای
یونانی و موهوماتش و تاریخ یونان که عموماً در مدارس فرنکستان آموخته میشود سبب
این شده است که ملل فرنک پیوسته خیالشان مصروف یونان است و شاید هنوز
نیز مردان توانا و زنان زیبا در ملک مزبور پیدا شود در هندوستان خیال ما چندان
متوجه یونان نیست فقط چیزی که بکار ما می آید در تاریخ یونان حکایت جنکهای پی در
پی است که سوابق ایام مکرر با بعضی از حکام غربی ایران روی میداد حکایت و
شرح این جنکهای پر افسانه هنوز جزو کتب و تواریخ معتبر محسوب میشود با وجود تاریخ
پلتکیه جدید جنک مراتان نه بکار استقامت و پایداری حکومت یونان میخورد و نه
مفید امنیت و آسایش فرنکستان است مذکور است که ده هزار لشکر یونانی صد هزار
عسکر ایرانی را در مراتاین شکست و نابود کردند پس چرا حالا که یونان بیست هزار لشکر دارد به
اسلامبول یورش نمیبرد از آنجائیکه در تمام مدارس فرنک تواریخ و کتب یونان خیلی
اهمیت پیدا کرده بدون شک یونان را از وضع حالیه که دارد بخیال کج انداخته
ابتر از این اینکه مدبرین و اربابان سیاست فرنکستان بنوعی قلوبشان بستکی باین

کتب پیدا کرده که بیش از احتیاج است و آزادی و حریت یونانیان را بیشتر از آنچه هست تصور مینمایند اگر جوانان انگلیس کمتر متوجه این کتب بشوند برای انگلستان بهتری حاصل نمیشود بلکه برای یونان بهتر است خلاصه برویم سر روزنامهٔ یومیه

روز دوشنبه چهاردهم

تا نهار تازه رخ نمود بعد از ظهر جناب ترکوپی صدر اعظم بازدید تشریف آوردند چون بیخبر تشریف آورده بودند و من لباسم را کنده بودم نخواستم تا لباس بپوشم ایشان معطل شوند لهذا نامشارا گذارده معاودت فرمودند شب من و همراهان در یک مهمانخانه که ده میلی شهر است مهمان میستر کردنا یب اول سفارت بودیم اول بنا بود با راه آهن برویم چون گفتند با کالسکهٔ اسبی بیش از یکساعت و ربع راه نیست اسب آن داشتم با کالسکه اسبی بروم که هم گردش شده باشد و هم بتأمل تماشای در و دشت را بکنم ساعت هفت سوار شده راندیم دو ساعت درست طول کشید تا رسیدیم به مهمانخانه اینجا قصبه الیست موسوم به کیفیسا که چندی قبل دولت جرمن آنرا متصرف شده مدرسه وغیره بنا کرد بدین واسطه اهل قصبه تمام زبان جرمن میدانند که هشت سال قبل در سفارت خانه انگلیس در طهران نایب اول بود حالا از سفارت یونان شده دیروز با زوجه اش وارد شده بودند آنها هم نیز جزو مدعوین بودند در جای ورود با ایشان معرفی شده سر میز رفتیم بعد از شام در اطاق بزرگی که وسط باغ بود رفتیم سیگار کشیدیم چند نفر از اهل شهر هم اینجا برای شام آمده بودند صاحب مهمانخانه کدری پیانو زد مردان و زنان یونانی رقصیدند خیلی خوش گذشت تا نصف شب آنجا بودیم بعد بتوقف گاه راه آهن رفته با کالسکه بخار بشهر مراجعت کردیم و کالسکه های اسبی را خالی

جناب مستر ردو تن ها کارد

بشهر روانه نمودیم مستر فرون و طفیلعلی بیک خان و میر حسن علی خان در مهمانخانه ماندند که صبح بروند بمراتان یعنی همانجائیکه بیک قول ده هزار نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را معدوم کردند و بقولی چهارصد نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را نابود کردند البته خالی از اغراق نیست خلاصه امروز وقتیکه از انطاکیه بطرف کفیا می آمدیم جمعیت کثیری دیده شد جوقه جوقه در کالسکه ها نشسته اطراف خود گل و گیاه فراوان گذاشته نغمه کنان و کف زنان از دهی که خارج شهر و سیرگاه است برمی گشتند بعد از پرسیدن معلوم شد امروز عید ترثیه بود و اهل شهر عید گرفته بودند

روز سه شنبه پانزدهم

دیشب چون دیر برگشتیم و کسالت راه هم پیچم کرده بود قدری دیر از خواب بیدار شدم پس از نهار جناب تریکوپی صدر اعظم عکس خویش را بذریعه مستر پدریسک که یکی از اجزای پارلمنت است برای من فرستاده خواهش یک قطعه عکس مرا کرده بودند چون همراه نداشتم وعده کردم از لندن بفرستم بعد از ظهر همراهانیکه بمراتان رفته بودند خسته و کوفته و گرد آلود مراجعت کردند گفتند پنجساعت رفتیم و پنجساعت برگشتیم بجز گرد و غبار هیچ چیز دیگر ندیدیم جز آن تپه های خاک که مشتمل است بر اجساد یونانیان که در این جا معدوم شده اند دوشب قبل در فالیر که دهی است نزدیک بندر پیرس شام خوردم هوای خنک خوبی داشت و چون فردا انشاء الله بطرف اسلامبول عازم میشوم خبر کردم شام در مهمانخانه فالیر حاضر نمایند جمعی هم موعود بودند از قبیل مستر ها کارد شارژدافر و مستر گرو نایب اول سفارت وغیره ساعت هفت موعودین بمنزل من آمده باتفاق ایشان بطرف فالیر راندیم گفتم بنه و آغروق را فردا از شهر بخط مستقیم ببرند بجهاز شب خنکی بود بسیار

خوش گذشت اتفاقاً در مهمانخانه دیگر نزدیک مهمانخانه ما مجلس سازو آواز بود بعد از شام
با مهمانان وهمراهان آنجا رفتیم شخصی کمانچه میزد دیگری پیانو خیلی با آهنگ وخوش مقام
زدند بعد از شام مهمانان وداع کرده رفتند منهم رفتم بالاخانه که مشرف بدریاست خوابیدم

روز چهارشنبه شانزدهم شهر رمضان

تا ظهر چون ایام گذشته گذشت چند دقیقه از ظهر گذشته مستر ما کارد وزوجه اش
برای وداع آمدند نهار را باهم صرف شد بعد از نهار قدری صحبت کرده ایشان رفتند
منهم خوابیدم ساعت پنج سوار کالسکه شده بطرف بندر بیرس روانه شدیم انطاکیه شهریست
متوسط الاندازه کوچهای وسیع ابنیه خوب ومهمانخانهای پاکیزه دارد امّا بواسطه قلت
آب تمام معابر وگذرگاه ها پر از گرد وخاک است کالسکه های دو اسبه وعرابه های
دودی واسبی زیاد یافت میشود زنان زیبا روی وخوش اندام ومردان متناسب
الخلقه اند من حیث المجموع بینی های درشت وچه های کلفت دارند اجانب خیلی کم میان ایشان
یافت میشود اغلب قهوه خانها وتمام خیابانها با چراغ گاز روشن میشوند روزها درین
فصل که تابستان است هوایش گرم است شبها عیبی ندارد اهل ملک تیز هوش
وچالاکند امّا خالی از خدعه ومکر نیستند این مهمانخانه که ما منزل کرده بودیم خوبست
امّا مسافرینیکه در فصل تابستان می آیند بهتر آنست در دو میلی شهر در فالیرکه هوای خنک
خوبی دارد منزل کنند هوای انطاکیه بقدری برای ما که بگرمای هندوستان عادت
داریم گرم بود که ما فوق آن متصور نبود خلاصه ساعت پنج و ربع وارد بندر شده رفتیم
بکشتی اطریش اسمش خروتس است ساعتی نه میل ونیم الی ده میل حرکت میکند خیلی

پاکیزه و نفیس است تمام نیم کت و تخت خوابها از مخمل قرمز است ساعت شش و ربع
راه افتاد دریا قدری متلاطم بود و باد مخالف سینه میوزید اما چندان صدمه نمیزد ساعت
هشت شام خورده خوابیدم هوا خنک بود اما همراهان می‌گفتند از ترس اینکه مبادا آب
داخل حجرات بشود پنجره های اطاق آنها را بسته بودند باین جهة گرم بود تمام شب هوا ابر بود

روز پنجشنبه هفدهم

امروز هوا بسیار خنک و تمام روز ابر بود دو ساعت قبل از ظهر چند دقیقه باران آمد
بعد ایستاد نیم ساعت بعد شروع بباریدن نمود همین طور تا شام گاه میبارید و گاهی
می ایستاد ساعت شش و ربع وارد تنگه دار داخل شدیم اسم این تنگه از شهر دار داخل
مشتق است که در ابتدای این تنگه واقع و بسیار خوش منظر است شهر دار داخل قریب
ده هزار نفر جمعیت دارد دو هزار مسلمان و هشت هزار نفر ملل متفرقه شب خنک
بود در راحت خوابیدم

روز جمعه هجدهم

صبح بسیار سرد بود درجه میزان الهوا در اطاق شصت و شش و بیرون شصت درجه بود
مسافرین همه لباس کلفت پوشیدند دو ساعت بظهر مانده سواد شهر اسلامبول از دور
پیدا شد نیم ساعت بعد داخل بسفور شدیم نیم ساعت متجاوز کشتی در میان بسفور میرفت
تا رسیدیم ببلنگر گاه طرفین بسفور مملو بود از عمارات خوش منظر و ابنیه با صفا و مساجد
عالیه میخواهم بگویم هیچ جائی در دنیا این منظر نیکوی بسفور را ندارد یکساعت بظهر مانده
کشتی ببلنگر گاه رسیده لنگر انداخت من و همراهان پیاده شده داخل قایق دودی شده
بطرف اسکله راندیم از بندر توپخانه داخل شده رفتیم پیاده‌ها را در مهمانخانه موسوم به بل

وانکلتر صرف کردیم شهر اسلامبول دو قطعه است یکی قدیم که اهل ملک استمبل میگویند
و دیگری جدید که پرا مینامند تمام شهر و محال اسلامبول روی کوه و تپه واقع شده
زمین کوچها با سنگهای قلمبه مفروش است یک کوچه مستوی دیده نشد یا سرا شیب است
یا سربالا هوای شهر گرم بود سه ساعت از ظهر رفته رفتیم بوک دره که یکی از محال اسلامبول
و با کشتی دودی دو ساعت راه است در مهمانخانه موسوم به بل وو یعنی خوش منظر
فرود آمدم هوای لطیف خنکی دارد تمام عمارات اینجا مشرف بدریا و خیلی باروح اند سفارتخانه
های خارجه در امتداد بسفور نیز هست که فصل تابستان از شهر اینجا ییلاق می آیند

روز شنبه نوزدهم شهر رمضان

تا بعد از ظهر تازه که قابل مذاکره باشد رخ ننمود سه ساعت از ظهر گذشته رفتیم بدیدن
لرد دمنور که یکی از اعیان انگلیس و برای تغییر آب و هوا اینجا آمده پس از قدری صحبت
Sir William White رفتیم بدیدن جناب سر ویلیام ویت وزیر مختار دولت بهیه انگلیس مقیم اسلامبول آدم
با بنیهٔ معمری اند خیلی باکفایت و درایت صحبتهای متفرقه زیاد در میان آمد از آنجا باتفاق
ایشان رفتیم بدیدن جناب فخامت نصاب حاجی میرزا محسن خان معین الملک وزیر
دولت علیه ایران خیلی مهذب و خلیق و ادیب بنظر آمدند با ایشان نیز صحبتهای مختلفه زیاد شده
باتفاق رفتیم دیدن نواب حلیم پاشا که یکی از اعیان معتبر اسلامبول و پسر مرحوم خدیو
مصر اند مراجعت از آنجا رفتیم منزل جناب منیر پاشای مشیر الملک منزل نبودند کاغذ
نام خود را گذارده رفتیم بدیدن جناب سر هنری ولف قائم مقام دولت فخیمه انگلیس که
برای تصفیه گفتگوی مصر باسلامبول آمده اند از آنجا منزل مراجعت شد میرزا اسمعیل خان

اظهار تاسف کرد که چرا بیرون رفته و حاضر نبود همراه من بیاید خدمت جناب معین الملک زیرا که با پدرش صحافباشی میکفت دوست است لهذا ساعت نه شب رقعه معرفی بجناب معین الملک نوشته بتوسط خودشان روانه کردم از قراریکه می کفت جناب معین الملک از ملاقات من خورسند بودند خلاصه ساعت دوازده که نصف شب باشد خوابیدم

روز شنبه بیستم

جناب معین الملک امروز بعد از ظهر وعده کرده بودند ملاقات تشریف بیاورند دو ساعت از ظهر کذشته هوا مغشوش شد باد تندی وزیدن کرفته باران هم آمد هوا خیلی سرد شد در ساعت معهود منتظر بودم که تلکرافی از جانب ایشان آمد مبنی براینکه هوای منقلب دریا مانع است از آمدن و قرار بروز دیکر مقرر شد ساعت چهار و نیم جناب سرولیام ویت بباز دید تشریف آوردند قدری با ایشان صحبت شد چون ساعت پنج برای صرف چای در منزل لرد دنمور موعود بودیم تمام همراهان را برداشته آنجا رفتیم جناب سرولیام ویت نیز آنجا تشریف آوردند پس از صرف چای و شیرینیهای مختلفه بمنزل معاودت شد امشب جمعی موعود بودند ولی بجز لرد دنمور کسی نیامد بعضی بواسطه امور اتفاقیه و برخی بواسطه انقلاب دریا تلکرافا و کتبا معذرت خواسته بودند منهم چون شب قتل بود و قبل از انکه دعوت بکنم ملتفت نشده بودم از خدا خواستم و امشب را تنها کذرانیده بخواندن بعضی ادعیه جات شب را صبح کردم

روز دوشنبه بیست و یکم

از سحر هوا سخت باریدن کرفت و تا شام نه ایستاد چون امروز روز قتل حضرت امیرالمؤمنین

علی ابن ابیطالب علیه الصلوه والسلام است و دست بهیچ امری نمیتوان زد در منزل مانده مشغول امور معموله و فرایض لازمه که متعلق به امام قتل است شدم

روز دوشنبه بیست و دوم

نواب حلیم پاشا باز دید تشریف آوردند چون حالم خوش نبود خوابیده بودم ایشان قدری نشسته سیگاری کشیده با همراهان صحبتی کرده تشریف بردند

روز سه شنبه بیست و سوم

امروز تلگرافی از جانب سر آلفرد اندیش مترجم و نایب اول سفارت انگلیس رسید که سه ساعت از ظهر رفته باتفاق ایشان قرار شده برویم ملاقات جناب جلالتماب کامل پاشا صدر اعظم دولت بهیه عثمانی بعد از صرف غذا سوار قایق دودی شده رفتیم شیم تمام همراهان را فرستادم بمهمانخانه میرزا اسمعیل خان ولیاقت علی خان را همراه برداشتم رفتیم بسفارت خانه انگلیس که در پرا واقع است از آنجا باتفاق سر آلفرد اندیش رفتیم به اسلامبول که شهر قدیم است قریب پنج میل مسافت داشت جناب صدر اعظم در باب عالی که صدارتخانه است تشریف داشتند با ایشان صحبت گوناگون شد از سؤال و جواب پلتکیه چنانچه با سایر وزرا در میان میآمد اینجا هیچ سخنی در میان نیامد پس از قدری صحبت برخاسته رفتیم بتماشای مسجد ایا صوفیه که واقعاً یکی از ابنیه نفیسه قدیمه است گنبد بسیار بزرگی دارد قطرش صد و پانزده پا است شانزده درب آهنی و شانزده ستون سنگ یکپارچه که هشت ستون سنگ سماق و شش ستون سنگ یشم است دارد این ها مال معبدی بودند در رم موسوم به معبد آفتاب کنستانتین

از معبد مذکور باین جا حمل کردند و شمع بسیار طویل و قطور طرفین محراب بود هریک اقلا
پنج شش اصبع و بطول دو ذرع میشد گفتند هریک از آنها پنجسال میسوزد بالای محراب
شاه نشینی بود که اطرافش محجر طلا بود گفتند اینجا جائی است که سلطان عصر نماز میخواند
و ماموین از پائین اقتدا می کنند در صحن مسجد حوضی بود از سنگ مرمر اطراف حوض را
شیرهای متعدد کار گذاشته بودند برای وضو ساختن وغیره و دور حوض محجر بلندی بود که
مانع باشد از اینکه مردم دست و رو میان حوض بشویند چهار منارهٔ طویلی در اطراف
گنبد بود ولی بطوریکه بایستی این بنای عالی را تر و تازه نگاهدارند نبود این مسجد را کنستانتین
دوم در سال ۳۶ مسیحی بنام اجیا صوفیا یعنی عقل مقدس ساخت در سال ۵۳۲ میلوی
جستنان یونانی این جا را معبد کرد یک تختهٔ سنگ مرمر سرخی اینجا بود گفتند این گهوارهٔ
حضرت مسیح است شبهای رمضان قنادیل کواکب تمثیل در این مسجد بقدری میفروزند که
تالی روز روشن میشود علاوه بر این مسجد شانزده مسجد بزرگ معتبر دیگر و صد و پنجاه
مسجد متوسط و دویست مسجد کوچک در اسلامبول است که همه صاحب مناره
و گنبد اند بعد از مسجد ایا صوفیه مسجد احمدیه از همه بزرگتر است احمد پاشا در سنه ۱۰۲۷ هجری
بنا کرد شش مناره و گنبد بسیار بزرگی دارد که روی چهار ستون گنبد را زده اند هر مسجدی
منارهٔ بلند و حوض مرمر پاکیزه و صحنی باندازهٔ خود دارد فی الواقع این اماکن متبرکه شهر اسلامبول را
که بالطبع قشنگ و خوش منظر است با شکوه و با رونق تر کرده اند عروس مجلس با
خود همیشه دل میبرد علی الخصوص که پیرایه براو بستند خلاصه بعد از تماشای بسیار
برگشته به مهمانخانه رفتیم از آنجا سایر همراهان را برداشته بمنزل معاودت شد امروز طرف

قطر داشتند

عصر جناب معین الملک بازدید تشریف آورده بودند من منزل نبودم کاغذ نامشان را گذارده
مراجعت کرده بودند

روز چهارشنبه بیست و چهارم

امروز جنابان سر هنری ولف و سر آلفرد اندیسن و لرد دیمور بنهار موعود من بودند
بعد از نهار با ایشان از هر قبیل صحبتهای مختلفه در میان آمد بسیار خوش گذشت از دیروز
گلویم بشدت درد گرفته نمیدانم سبب چیست گفتم یکنفر طبیب حاذق بطلبند چون از
منزل بواسطهٔ درد گلو بیرون نرفتم تازه که قابل تحریر باشد رخ ننمود

روز پنجشنبه بیست و پنجم

بعد از نهار بطور گردش در قایق دودی مخصوص نشسته رفتم اسلامبول همراهان همه بودند
در حقیقت اگر شخص هر روز از این جا باسلامبول برود و برگردد خسته نمیشود بلکه گردش مفصل
باصفائی است زیرا که کشتی تمامش را از پهلوی عمارات و باغات و تلال شجر سبز
باروح میگذرد چنانچه اکثر ملازمین دولتی و ملتی و تجار اهل سیف و قلم در امتداد بسفور
سکونت دارند هر روز با کشتی های دودی تجارتی که متصل در آمد و شدند به شهر رفته
شام مراجعت می کنند طرفین بسفور دو ساحل است یکی روملی حصار نام دیگر آناطولی
حصار چند جهاز برای ساحل یمین و چند برای ساحل یسار مقررند برای حمل عموم خلق مراجعت
از اسلامبول رفتم بدیدن نواب عالیه نازلی خانم که بطور ییلاق باسلامبول تشریف آورده
اند چای و سیگار آنجا صرف شد بمنزل معاودت کردم

روز جمعه بیست و ششم

اعتقاد آل عثمان این است که امشب که شب بیست و هفتم رمضان است شب قدر است تمام شهر

ومحلات را چراغان می کنند وجشنی تمام میگیرند گفتم کشتی حاضر کردند برویم شهر را تماشا
کنیم لرد دفرن زوجه و دخترش نیز همراه آمدند در بین راه رفتیم خانه جناب حلمی پاشا نوهٔ
فواد پاشای صدر اعظم مرحوم چای آنجا صرف شد لرد دفرن از این جا منزل مراجعت کرد
زوجه و دخترش با من آمدند شهر شام را در مهمانخانه هتل دانگلتر صرف نموده بعد از شام
رفتیم مسجد ایا صوفیه قریب ده هزار نفر جمعیت بنماز جماعت مشغول بودند رفتیم بالاخانه قدری
نشستیم بالای گنبد مسجد را با چراغ نوشته بودند قبل شفاعت یا محمد روی گنبد مسجد
دیگر الاعمال بالنیات در گنبد دیگر لیلة القدر همین قسم آیات روی گنبد هر مسجدی با
چراغ مزین کرده بودند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک وضیع و شریف غنی
وفقیر مسلمان و فرنگی یهودی و ارمنی سواره و پیاده در کوچه و برزن و مسجد و بازار پر
بودند خیلی تماشا داشت نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه بیست و هفتم

چون دیشب دیر بود بیوک دره نرفتم در همین مهمان خانهٔ اسلامبول خوابیدم قبل از
نهار به بعضی امور لازمه مشغول شدم طرف عصر از اسلامبول حرکت کرده رفتم بیوک دره
برای تغییر لباس چونکه امشب خانه جناب فخامت نصاب سر ویلیام ویت
سفیر کبیر دولت انگلیس مهمان هستم وقتی که خواستم بقایق بنشینم جناب سر هنری دروموند ولف
را ملاقات کردم ایشان با من همراهی کردند تا طراپیه که منزل ایشان آنجا است
در این جا جناب معزی الیه پیاده شدند و من رفتم بیوک دره لباس رسمی پوشیده
رفتم تمام سفرای خارجه یعنی سفیر کبیر دولت علیهٔ ایران و فرانسه و یونان و بلژیک و دینامارک

نیز موعود بودند سفیر دولت نمسه بواسطه علالت مزاج اعلیحضرت امپراطور آلمان
نیامده بودند سفیر ایران تمثال بی مثال اعلیحضرت اقدس پادشاه ایران را که مکلل
بالماس بود بسینه زده بودند بسیار خوب تمثالی بود خلاصه شام خوبی صرف شده
بمنزل معاودت شد

روز یکشنبه بیست و هشتم

امروز هوا ابر شده قدری بارید وایستاد بعد از ظهر هوا صاف وخنک شد سه
ساعت از ظهر گذشته رفتم منزل جناب سر ویلیام ویت خود شان بواسطهٔ کسالت
مزاج خوابیده بودند با زوجه وصبیه ایشان صحبت مفصلی شد بعد برگشته رفتم منزل لرد دنمور
امروز عصر آنجا بچای موعود بودیم جمعی دیگر هم از قبیل جناب معین الملک وسفیر یونان
وغیره بودند دختر لرد دنمور قدری کمانچه نواخته مستمعین را حظی وافر دست داد نزدیک
غروب آمدم منزل شب را چون لیالی گذشته بسر بردم

روز دوشنبه بیست و نهم

امروز هم هوا مثل دیروز عصر صاف بود چون مزاجم هنوز بطوریکه باید وشاید التیام
نیافته طبیب آمده نسخه دوائی داد گفتم بردند شهر بیاورند امشب سفرای خارجه منزل
من مهمانند در حقیقت این ضیافت ولیمهٔ شکرگذاری خداوند تبارک وتعالی است
که عمری عنایت نمود جشن پنجاهم سال سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت ملکه معظمه
پادشاه انگلستان وقیصرهٔ هندوستان را دیده تهنیت نمائیم وباتمام دولت
خواهان این سلطنت عظمی مبارکباد گوئیم بحمد الله همه باین فیض علیا ونعمت کبری رسیدیم
ساعت هشت شب زوجه وصبیه جناب سر ویلیام ویت آمدند واز جانب

سر ویلیام ویت عذر خواهی کردند که بواسطهٔ بعضی امور ملازمه نتوانستند بیایند بعد سایرین یکی بعد دیگری از قبیل سفیر کبیر دولت علیه ایران و سفیر یونان با زوجه شان و سفیر امریکا و زوجه شان و میستر فن و سر آلفرد آندلیس و لرد دنمور وغیره تشریف آوردند بعد از شام من خطبهٔ بنام اعلیحضرت اقدس ملکه معظمه وامته ملکتها و شوکتها خواندم بسلامتی وجود مبارک اعلیحضرت ایشان و تبریک پنجاهم سال سلطنت همه آشامیدند بعد میستر فن نایب و معتمد اول سفارت بهیه انگلیس نطق غرائی کردند تهنیت عید و لتخواهی حضرت اقدس اعلی حضور پرنور نظام الملک آصف جاه مدظله العالی و تمجید از خدمات والد مرحوم و خود من و بسلامتی حضرت اعلی حضور پرنور مدظله العالی نوشیده از سر میز برخواستند و رفتند بالا خانه پس از دو سه دقیقه تامل پائین آمده در صحن مهمانخانه رقص مختصری کرده مجلس برخواسته شد بحمد الله بنهایت خوش گذشت پس از تشریف بردن ایشان منهم بخوابگاه رفته خوابیدم

روز سه شنبه سلخ

تا عصر از منزل بیرون نرفتم قبل از ظهر میستر وکیل معتمد وزارت اعظم از جانب جناب جلالتماب کامل پاشای صدر اعظم آمده عذر خواهی کرد که جناب معظم له بواسطهٔ بعد مسافت و علالت مزاج نتوانستند خودشان بیایند با معزی الیه قدری صحبت شد سر نهار رفتم بعد از نهار چند دقیقه چرت زدم طرف عصر باتفاق تمام همراهان رفتیم اسلامبول چونکه فردا عید فطر است و این جا این عید را خیلی خوب می گیرند و اعظم و اجل اعیاد میدانند شب را در همان مهمانخانه که همیشه میرفتم بسر بردم

روز چهار شنبه غره شهر شوال

صبح که از خواب برخواستم حسب الرسم همراهان آمده ادای نذر کردند با فرد افرد
آنها عید مبارکی شد دیشب چون شب بیست و هفتم ملکه بود تمام شهر را آئین بسته
و چراغان کرده جهازات را با اعلام و بیرقهای متلون اللون زینت کرده بودند اعلیحضرت
اقدس سلطان رسم است نماز عید را در مسجدی که خودشان بنا کرده اند خوانده تشریف
میبرند بعمارت دولتی بر مسند سلطنت متمکن میشوند بعد تمام اعیان و اشراف و وزرا و امرای
ملکت نظامی و قلمی بحضور رفته دست اعلیحضرت ایشان را بوسیده بیرون میآیند
و اعلیحضرت سلطان بفرا خور حال هر یک نوازشات خسروانه مبذول میدارند الحق
خیلی قابل تماشا است امروز هم نیز چون سایر ایام بسر بردم شب بعد از شام
رفتم باغ عامه که تپه باشس هم مینامند موزیکان میزدند جمعیت کثیری از زن و مرد جمع
شده بودند انجا قدری نشسته بستنی خورده بمنزل معاودت شد

روز پنجشنبه دوم شهر شوال

امروز حالم چندان خوش نبود از منزل بیرون نرفتم بعضی نوشته جات لازمه نوشته
روانه هندوستان کردم هوای این جا نسبت به بیوک دره گرمتر است پشه زیاد هم
دارد چیزی که قابل تحریر باشد روی نداد مردم چون دیروز مشغول دید و بازدید
هستند تمام اطفال البسه گوناگون و قمشه بوقلمون پوشیده دسته دسته از این جا
به آنجا میروند این جا رسم است تا سه روز این عید را میگیرند

روز جمعه سیم

صبح که از خواب بیدار شدم بتوسط لرد دفرن رقعه از جانب سفارت بهیه انگلیس رسید

که اعلیحضرت اقدس همایون سلطان اعظم یکساعت ونیم از ظهر گذشته را معین کرده اند در
عمارت سلاملق خدمتشان مشرف شوم قریب ظهر سر آلفرد ساندلیس مترجم ونایب اول
سفارت انگلیس آمده باتفاق ایشان رفتیم حضور وقتیکه نزدیک عمارت رسیدیم
اعلیحضرت همایون مسجد حمیدیه که سه سال قبل بحکم خودشان بنا شده برای نماز تشریف
میبردند من نیز در بالاخانه که محاذی مسجد بود توقف کردم از نماز فارغ شدند ظهرهای
جمعه بلا استثناء درهمین مسجد بنماز تشریف میبرند درچنین روزی تمام صاحبمنصبان
بحری وبری با لباسهای رسمی در رکاب سعادت حاضر میشوند خلاصه طرفین راه سربازها
صف کشیده اعلیحضرت سلطان از میان آنها در کالسکهٔ دو اسبهٔ نشسته قریب مسجد تمام
عسکر بصدای بلند سه دفعه هوا کشیده موزیک سلام زدند دم پله کان مسجد اعلیحضرت سلطان
از درشکه فرود آمده داخل شدند بعضی ازارکان نیز درون مسجد رفتند صاحبمنصبان
نظامی که اغلب آلبیت ونشان داشتند بیرون مسجد درکمال نظم وترتیب ایستادند از این
جمعیت کثیر صدا از احدی بیرون نمی آمد بعد از فراغت از نماز حسب المعمول قشونی را که ساخلو
شهر هستند از بحری وبری سواره وپیاده سان دیدند درحینی که قشون از جلو می گذشتند موزیکان
به آهنگ خوشی می نواختند پس از سان پائین آمده در درشکه دو اسبه نشسته خودشان راندند
بطرف عمارت افواج ترک خوش اندام وخوش لباسند لباس سوارهٔ نظام مثل لباس
قزاقهای روس بود هر بطالیانی اسب های یک رنگ ویک اندازه داشت
خلاصه سه چهار دقیقه پس از تشریف بردن اعلیحضرت سلطان نایب اجودانی از
جانب سنی الجوانب همایونی آمده اطلاع داد که برویم رفتیم میرزا اسمعیل خان ولیاقت علیخان

همراه بودند دم پله کان خواجه باشی که مرد معمر سیه چرده بود جلو آمده تعارف کرده مراجعت نمود عرض کرد که فلانکس حاضر است وقتیکه داخل عمارت شدیم منیر پاشای مشیر الملک ایشیک آقاسی باشی جلو آمده رفتیم با طاق مخصوص چند دقیقه تأمل کرده رفتیم بحضور مبارک اعلیحضرت سلطان لباس سیاه ساده دربر شمشیری بکمر و پالتوی بدوش انداخته بودند وقتیکه داخل شدیم ایستاده بودند بعد تسلیم سیگاری با دست مبارک مرحمت فرمودند صحبت های متفرق درمیان آمد من عرض کردم چون دراین ملک علم رو به ترقی است استدعا دارم بعضی از مدارس را به بینم فرمودند بسیار خوب پس از کشیدن سیگار و صحبت های شیرین و آبدار که قریب یکساعت طول کشید مرخص شدم در ضمن صحبت فرمودند باید ملاقات ثانوی میسر بشود عرض کردم هر وقت فرمایش ملوکانه باحضار این بنده صادر شود با جان و دل حاضرم خلاصه تمام اطاقها مزین بود با سباب نفیسه از قبیل میز و کرسی و ساعت چهل چراغ و دیوارکوب و گلدان وغیره پله کانها وستونها همه از سنگ مرمر بود فرش اطاقها کلاً قالی لباس عملجات خلوت اهبوت ساده سیاه بود وقتیکه بیرون آمدم اعلیحضرت سلطان اسمعیل حقی پاشای نایب اجودان را که مدیر عمارات دولت عثمانی است مقرر فرمودند نزد من باشد برای هدایت تماشای عمارات و اماکن متبرکه وغیره چون امروز جائی نمیخواستم بروم گفتم فردا بیاید ببیوک دره من از حضور سلطان که بیرون آمدم رفتم مهمانخانه چای خورده بعد بلا فاصله شتافتم بطرف ببیوک دره برای تغییر لباس زیرا که امشب در خانه جناب سرویلیام وایت مجلس بال ئه برای تبریک جشن پنجاهم

سال سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه داشته شوکتها داده میشود بعد از شام رفتم همراهان
همه بودند تمام در و دیوار را چراغان کرده آتش بازی رنگارنگی بالای تلی که مشرف به
سفارت بود چیده بودند قریب ششصد هفتصد نفر از زن و مرد مسلمان و فرنگی ترک
و عجم غریب و بومی با البسه نفیس و نشاطهای مختلف خنده کنان و کف زنان در
وجد و سماع ایستاده و نشسته متحرک و ساکن مشغول صحبت و عشرت بودند بسیار
خوب مجلسی بود اهل مجلس بیکدیگر تهنیت و مبارکباد می گفتند ساعت دوازده بچه
خبر کردند انواع اقسام اشربه و اغذیه و فواکه و حلویات بر میزهای متعدد چیده بودند
تا یکساعت از نصف شب گذشته مجلس گرم بود بعد کم کم موعودین رفتند منهم بمنزل
مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه چهارم

امروز مزاجم چندان سالم نبود دیشب چنان داشتم منزل بمانم هوا خنک است
اما میگویند شهر گرم است بعد از ظهر اسمعیل حقی پاشا آمده بودند برویم بعضی جاها را
تماشا کنیم چون حالم خوب نبود قرار بروز دوشنبه که پس فردا باشد داده شد

روز یکشنبه پنجم شهر شوال

کسالت دیروز تا ظهر باقی بود از ظهر بآنطرف حالم بهتر شد امشب بمنزل جناب
میرزا محسن خان معین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران موعود هستم بعد از مغرب
کشتی آوردند رفتم خانه ایشان کنار خلیج موسوم به استینیا در امتداد بسفور واقعست
بسیار جای با صفائی است تمام سفرای خارجه باستثنای سفیر کبیر دولت بهیه
انگلیس که علیل بود حضور داشتند سفیر ایران خانه آراسته و اسبابی منقح و پیراسته

دارند بعد از صرف شام که واقعاً بسیار خوب بود و مرکب بود از اغذیهٔ فرنگی و ترک
و ایرانی بالاخانه رفته مشغول صحبت و تماشای پرده های روغنی و آبی که اغلبشان کار استادان
ماهر فرنگ بود شدیم نصف شب سوپه که عبارت از آش شوربه و حلویات و میوه جات باشد
حاضر کرده بودند قدری صرف شد مجلس بهم خورد منزل آمده خوابیدم

روز دوشنبه ششم

دیروز از جانب اعلیحضرت سلطان حکمی نفاذ یافته بود که خزانه را که مخزن آلات و جواهرات
قدیمه و غنیمه است باز نموده من بروم تماشا کنم دو ساعت قبل از ظهر بقایق نشسته
راه افتادیم کرد نمور و صبیه اش سفیر یونان با زوجه اش و همه همراهان من همراه بودند
از پهلوی عمارت دلمه باغچه گذشتیم اسمعیل حقی پاشا در آنجا منتظر بودند با ملحق شده به خط
مستقیم رفتیم مهمانخانه که در پرا واقع است برای نهار پس از صرف غذا از میان کوچه
های سرازیر و سربالا که طرفین دکاکین مرغوب خوب داشت گذشتیم قریب نیمساعت
طول کشید تا رسیدیم بخزانه اینجا عمارتی بوده از عمارات دولتی موسوم بعرض اداسی حال
بواسطه استحکامی که دارد مخزن کرده اند داخل خزانه که شدیم در وسط تخت طلائی
بود مکلل بدرر آبدار و زمرد و یواقیت بی شمار گفتند تخت شاه اسمعیل سلطان ایران است
که در سال ۱۵۱۴ عیسوی دولت عثمانی بعد از آنکه ایرانی را مغلوب نمود این تخت را بتصرف
درآورد چهار پایه داشت پشتی مروارید دوزی روی آن نهاده بودند در قفسه ظروف
جواهرنشان و آلات و ادوات حرب و گرزهای مرصع و جقه های طلای جواهرنشان
و کلاه خود و قلمدانها و قوطیها و تنگهای متعدد همه مرصع و مکلل بجواهر زیاد دیده شد

دریک طرف تمثال سلطان عبد العزیز خان را از چدن مجسم و پاکیزه ریخته بودند سکه
های قدیم طلا و نقره و مس که همه در ظروف جداگانه پشت آینه های بلور چیده بودند
زیاد دیده شد تسبیح های مرجان و یشم و یاقوت و پارچه های زنار دوزی ظروف چای
خوری مرصع وغیره در قفسه دیگر نهاده بودند چندین ساعت وقت لازم دارد که
شخص بتواند یک یک همه را ببیند طرف راست مدخل پله میخورد میرود بالاخانه این جا
مخزن تفنگهای صدف نشان و مرصع و زره و کلاه خود طلا و دستانه مرصع و کلاهنهای
چینی خیلی قدیم که هر یک بقدر خمره ایست هشت ساعت طلائی روی فیلی از
فولاد دیده شد گفتند در سال ۱۶۳۸ مسیحی از سلطان مراد بغدادی گرفته شده
طرف دست چپ بالاخانه قفسه های متعدد بود که صورت سلاطین قدیم روم را
با همان لباس و جیغه و جواهری که داشتند جای داده اند همه عمامه های سفید
بزرگ بر سر بسته بودند قفسه اول صورت سلطان سلیم بود لباس زنار دوزی
بلند در بر و خنجر مرصعی بکمر زده بود بعد از آن سلطان بایزید خان ثانی و سلطان محمد خان
ثانی و سلطان سلیمان خان اول با جیغه بلند مرصع و سلطان سلیم خان ثانی با خنجری
مرصع و سلطان احمد خان اول با لباس جواهر دوز و قس علی هذا روی جیغه سلیمان خان
ثانی دو زمرد در طرفین و یک یاقوت در وسط بود که هر یک از تخم کبوتر درشت تر بودند
لباس سلطان محمود خان ثانی شبیه بود بلباس فرنگیان از اینها که رد شدیم قفسه های
دیگر بود که ساعتهای بزرگ گنبددار و شمشیرها و سپرهای طلا و تفنگها و طپانچه های
جواهر نشان را پشت آینه ها چیده بودند جای دیگر جیغه بزرگ زنانه جواهر نشان و تنگ

آبخوری مرصع و سرچپق های کهربای جواهرنشان قاشقهای صدف آفتابهای مرصع
دسته چپق های مکلل بجواهرات گوناگون آلات فراموشخانه از طلا اسبابهای
عاج و ظروف چینی و قهوه خوری مرصع خیلی نفیس و پاکیزه دیده شد بعد از تماشای
زیاد رفتیم بکتابخانه که در جنب خزینه واقعست صد هزار کتاب عربی و ترکی و فارسی
همه را بترتیب پشت قفسه های بلور چیده بودند کتاب خطی دیده شد موسوم به سته عطار
که مشتمل بود بر شاهنامه و لیلی نامه و یوسف زلیخا وغیره حجم کتاب بهشتها یک اصبع و
نیم طولش شش اصبع و عرضش چهار اصبع بود اما وزنش تقریبا بیش از نیم رطل بنظر آمد
از انجا بیرون آمده رفتیم به ینکی کوشک که مشرف به بحر و لنگرگاه است بسیار خوش منظر
و باصفا بود چپق های بلند که هر یک دو ذرع طول داشت و همه از کهربای مرصع بود
آوردند قدری کشیدیم بعد شربت و قهوه آوردند چون جای باصفائی بود قدری نشسته
پس از نیم ساعت رفتیم بتماشای عمارت سلطان مراد چهارم تمام درو ب خاتم
و صدف کاری بود گنبد قشنگ کاشی کاری روی تالار وسط زده بودند اطرافش همه
آیات قرآن مجید بود تمام ستونها از سنگ مرمر بالای مدخل بخط جلی نوشته بود گشاده باد
بدولت همیشه این درگاه بحق اشهد و ان لا اله الا الله بعد بیرون آمده از پهلوی
مسجدی که موسوم است بمسجد سعادت رد شدیم درش مقفل بود گفتند کلیدش نزد شخص
سلطان باید باشد زیرا که خرقه حضرت پیغمبر خاتم النبیین علیه آلاف التحیه و الثناء در این
مسجد است سالی یک دفعه روز پانزدهم شهر رمضان درب این مسجد را باز می کنند
اعلیحضرت سلطان آن روز را این جا نماز میگذارند بیرون مسجد خیلی باصفا بود بعد از تماشای

بسیار به مهمانخانه مراجعت شد قدری نشسته و چای خورده بطرف بیوکدره راه افتادیم
یعنی با کالسکه تا اسکله آمده از آنجا بکشتی نشستیم عمارت دلمه باغچه کنار دریا و سر راه است
میل کردم آنجا را تماشا کنم کشتی را لب دریا برده پیاده شدیم این عمارت از بناهای
سلطان عبدالمجید خان است که واقعًا نمونه ایست از بهشت اولا بسیار بزرگست
نتوانستیم بیش از ربع آن را تماشا کنیم ثانیًا بقدری پول در این عمارت خرج شده که
بهتر از این حالا ممکن نیست در اسلامبول عمارتی بنا کنند بعد از انکه از پله های مرمر
چند بالا رفتیم داخل تالار بزرگی پرده های بزرگ روغنی در اطراف نصب کرده بودند
تمام اطاقها را از تخته های رنگین فرش کرده اند در وسط اطاقها برای اینکه پا لغزد قالی
بعرض سه چارک گسترده اند که روی آن راه بروند پردهٔ روغنی بسیار اعلائی دیده
شد صورت اهل مصر را کشیده اند در حینی که راه افتاده اند بزیارت مکه بروند خیلی
خوب کشیده بودند و هم بالنسبه پردهٔ بزرگی بود تقریبًا شش ذرع در چهار ذرع مشید
از این قبیل اطاقها متعدد دیده شد بعد رفتیم مرتبهٔ دویم طرفین پله کان معجر بلور بود و بالای
پله غلام گردش مانندی بود که ستونهای بزرگ سنگ سماق داشت منتها الیه
این مرتبه حمام بود تمامًا از سنگ مرمر شفاف روشن مثل آینه میدرخشید گلدان
بزرگی بطول یکذرع و نیم یکپارچه از سنگ یشم دیده شد بسیار چیز نادر و پاکیزهٔ بود از
آنجا پائین رفته داخل کالری شدیم دالان طویل مسقفی بود که طرفین آن پرده های رنگی
وآبی و دورنماهای ساده و رنگین همه کار استادان ماهر و نقاشان قابل بود برای
دیدن هر یک نیمساعت وقت لازم است از طرف دیگر کالری بالا رفته داخل تالار

بسیار بزرگی که شانزده ستون سنگ سماق داشت شدیم یعنی در چهار موضع چهار ستون جنب یکدیگر بود و گنبد بسیار بزرگی روی اینها بمنزلهٔ سقف زده بودند از وسط گنبد چهل چراغ عظیمی که بنظر سیصد لاله میخورد آویخته بود ازاین جا دیگر بجا های دیگر نرفتم زیراکه وقت نبود و خسته هم شده بودم پائین آمده سوار کشتی شده بطرف منزل آمدم

روز سه شنبه هفتم

امروز بواسطه نقاهت مزاج از منزل بیرون نرفتم و چون چاپار بطرف هندوستان عازم است بیشتر وقت را مصروف خطوط لازمه کردم هواخنک است اسمعیل حقی پاشای نایب اجودان آمده بودند برویم بعضی جاها را تماشا کنیم ولی کسالت مانع شد تازه روی نداد

روز چهار شنبه هشتم

امروز هم مثل دیروز سرفت تازه که قابل نگارش باشد رخ نمود

روز پنجشنبه نهم

بنا بود برویم اسلامبول ولی نقاهت مزاج که از پریروز باقی بود زیاد شده مانع از رفتن شد بعضی از همراهان اجازت حاصل نموده شهر رفتند که فردا را برویم بتماشای کوکبه اعلیحضرت سلطان که چگونه بمسجد تشریف میبرند فی الحق قابل زیارت و تماشا است

روز جمعه دهم

طرف عصر چند نفر از آشنایان اسلامبول بازدید آمده قدری با آنها صحبت شد بعد از رفتن ایشان رفتم منزل لرد دنمور ساعتی هم با مشار الیه و زوجه شان صحبت کردم

مراجعت بمنزل

روز شنبه شانزدهم

امروز بنا بود برویم بجزیرهٔ پرنکیپو که اعظم و باشکوه‌تر از سه جزیرهٔ دیگر ایل دُپرنس است
دو سه فرسخی اسلامبول چهار جزیره است موسوم به ایل دو پرنس چون بسیار هوای مفرح
خنکی دارد مردم برای تفرج در این جزایر میروند من و همراهان هم سه ساعت از روز
بالا آمده بکشتی نشسته راه افتادیم لرد دنور در کشتی دیگر رفت که بعضی از موعودین را
همراه بردارد مهندسم با همراهان خود در قایق نشسته بعضی از مهمانان که منجمله جناب معین
الملک و میرزا جواد خان مستشار و دختران ایلچی بلجیوم و غیره بودند برداشته راه افتادیم
تا زمانیکه از بسفور خارج نشده بودیم دریا صاف و کشتی بی حرکت اما وقتیکه داخل بحر مارمارا شدیم
هوا طوفانی شده کشتی را بتلاطم انداخت و متصل آب از یکطرف کشتی داخل شده
از طرف دیگر بیرون میرفت و لطمات آب بسر و صورت و لباس میریخت اکثر همراهان را
واهمه برداشت که مبادا کار از وضو گذشته بغسل برسد اما الحمد لله یکساعت از ظهر
گذشته بسلامت بجزیرهٔ مذکور رسید سوار کالسکه شده تا اطراف جزیره که قریب دو رسیده رفتیم
میل راه بود میز نهار را در دامنه کوه کنار دریا که جای خنک با صفائی بود چیده بودند
از پائین تا بالای کوه مملو است از کاج بسیار با صفا و خوش نما اگرچه حرکت کشتی و تلاطم
دریا باعث اوقات تلخی شده بود اما بحمد الله تلافی آن درآمد بعد از نهار حضرات بعضی سوار
الاغ و برخی در کالسکه نشسته رفتند بالای کوه من چون خسته بودم رفتم مهمانخانه که نزدیک
اسکله بود آنجا قدری دراز کشیدم بعد از یکساعت حضرات آمدند آب یخ و چای و غیره صرف
شد مجلس رقص نیز در کمال آراستگی و پاکیزگی فراهم آورده زن و مرد رقص خوبی کردند الحمد
لله بمن همه خوش گذشت تا مغرب آنجا بودیم بعد برخواسته طرف منزل معاودت

کردیم در حین مراجعت دریا مثل کف دست صاف و مهتاب صفحه دریا را مثل یک
تخته نقره خام کرده بود زمان رفتن سه ساعت و نیم طول کشید حین برگشتن دو ساعت
آمدیم چون خیلی خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم

روز یکشنبه دوازدهم

زبان شرفیابی حضور مهر ظهور اعلیحضرت سلطان خلد الله ملکه فرمودند قبل از رفتن از اسلامبول
دفعهٔ ثانی نیز ملاقات بشود دو چون دو سه روز دیگر میخواهم بروم رقعه بجناب منیر پاشای
ایشیک آقاسی باشی نوشته اطلاع دادم که عنقریب مرخص خواهم شد تا غروب
جوابی نیامد امروز را هم چون ایام گذشته بسر بردم یعنی از منزل بیرون نرفته بخواندن
کتب و صحبت با همراهان و نوشتن بعضی نوشته جات روز را شام کردم

روز دوشنبه سیزدهم

امروز هم کما فی السابق بسر بردم طرف عصر از جانب جناب منیر پاشا پیغام آمد که اعلیحضرت
سلطان میخواهند مطلع شوند که چه روز از اسلامبول حرکت خواهید کرد چون شنبه آینده
قرار داده بودم و اقامت در اسلامبول هم بیش از این اسباب کسالت شده
بود جواب دادم روز شنبه هوا بشدت گرم شده تازه که قابل باشد روی نداد

روز سه شنبه چهاردهم

حالتی نداشتم در منزل بسر بردم عصر سوار کالسکه شده رفتم برای گردش شب
چند نفر از دوستان منزل آمده شام با ایشان صرف شد.

روز چهارشنبه پانزدهم

امروز بعضی از همراهان رفته بودند گردش بعد از مراجعت گفتند قریب مهمانخانه که ما منزل
داریم چشمه ایست بسیار با صفا و خیلی خوش هوا اشجار مشجر و گلهای معطر زیاد دارد قهوه
خانهٔ بزرگ پاکیزهٔ نیز ساخته اند بزبان ترکی خونکار سوی میامندش یعنی چشمه سلطان از
بس از طراوت و خضارت آنجا تعریف و تمجید کردند میل کردم بروم به بینم گفتند روز
جمعه نسبت بسایر ایام بهتر است زیرا که موزیکان میزنند و جمع کثیری از اسلامبول و حول
و حوش میروند و تا شام آنجا بسر میبرند خلاصه گرما شدت یافته نمیتوانم روز از منزل
بیرون بروم روز شنبه قرار شد از اسلامبول حرکت کنم و هم زمان شرفیابی اعلیحضرت
سلطان خواهش کرده بودم بعضی از مدارس را به بینم لهذا تلگرافی به اسمعیل حقی پاشا کردم
که فردا در مهمانخانه اسلامبول منتظر من باشند برویم بدیدن مدارس

روز پنجشنبه شانزدهم

یکساعت بظهر مانده بکشتی نشسته روانه شهر شدیم بعد از نهار گفتم چند کالسکه حاضر کنند
برای رفتن بمدارس در این ضمن خبر رسید که بواسطهٔ ایام گرما تمام مدارس بند و طلاب
تعطیل دارند از این جا یاس حاصل شده باز به بیوکدره معاودت کردم شب رقعهٔ
از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که اعلیحضرت سلطان فردا که روز جمعه است
تعیین نموده اند در عمارت سلاملق شرفیابی حاصل کرده مرخص شوم منهم بکمال منت این
اجازت را قبول نمودم شب چند نفر از دوستان با من شام خوردند بعد از غذا صحبتی
با ایشان کرده بعد خوابیدم

روز جمعه هفدهم

صبح رقعهٔ از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که مزاج مبارک اعلیحضرت سلطان

فی الجمله منکسر شده نمی توانست بیرون تشریف بیاورند بدین جهة امروز شرفیابی حاصل
نمیشود از آنجائیکه عزم جزم کرده بودم فردا از اسلامبول حرکت کنم به پیغام اجازت حاصل
نمودم طرف عصر رفتم خونکار سوی فی الحقیقه جای مطبوعیست بالای کوه چشمه ایست
آبش بسیار زلال خنک و گوارا بواسطهٔ لوله های متعدد آب از آنجا داخل شکم اژدرهای
چندکه از گچ و ساروج ریخته اند شده و از دهان اژدها بجهد میریزد در حوض طویلی که در مرتبه
پائین ساخته اند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک آنجا جمع شده بودند من دیر
رفتم ساز تمام شده بود وزیر مختار دولت روس نیز آنجا بودند تا مغرب مانده منزل
معاودت کردم چون فردا اسلامبول را وداع میکنم و خوابم هم نمیبرد میل کردم چند
سطری درباب وضع حالیه و پلتیک ملکی اسلامبول بنویسیم و چون آغاز هر نامه بنام مالک
الملک است ابتدای شرح حالت هر ملک هم انسب است بنام سلطان آن ملک که قائم
مقام مالک الملک است بشود اعلیحضرت سلطان عبد المجید پاشا سلطان حالیه
در سال ۱۲۹۲ هجری از کتم عدم بعرصهٔ شهود قدم نهادند چنانچه مشهور است از آغاز طفولیت
آثار رشد و مردانگی و ابهت و فرزانگی از جبهه شان هویدا بودی بالای سرش
ز هوشمندی میتافت ستارهٔ بلندی در سال ۱۲۹۳ سلطان مراد برادر شان از
سلطنت مخلع گشته اعلیحضرت ایشان پای بر مسند عز و وقار گذاشتند از ابتدای
سلطنت با رعایا و برایا که گروهی هستند مختلف المذهب و متعادت المشرب
نوعی سلوک و رفتار کرده اند که فریاد احدی بیرون نیامده جز مرغان خوش الحان
و هیچ کس ظلمی و ستمی وارد نیامده جز از غمزهٔ محبوبان اهل ملک اناثاً و ذکوراً متوقع اند

خواتین یشماق می بندند که درحقیقت ملکی است بسیار نازک از وسط بینی تا چانه را می پوشانند روگیری
چندان میانشان رسم نیست بلی خوب رویان کشاده رو باشند جمعیت اسلامبول وتوابع
آن که نصف شان عیسوی اند قریب یک ملیان است دولت عثمانی صد و پنجاه کشتی
دارد هفده آهن پوش باقی تجارتی مالیات ملک چهارده ملیان لیره انگلیس است
شهر بسیار خوش منظر و باصفا واقع شده درحقیقت چشم انداز اسلامبول مستغنی از شرح و بیان است
علاوه برانیکه دست قدرت شامل حال اسلامبول شده دارای ابنیه پاکیزه و عمارات نظیفه
و مسجد ایا صوفیه است که همه از زیر دست استادان ماهر برآمده مثل همان تاج محلی است
که ما در هندوستان داریم میگویند کار دیو است والا آدم چه طور باین خوبی میتواند بسازد
میخواهم بگویم از حیثیت هنر و استادی هنرمندان قدیم پر انیتوم مثل هندیان بودند اگر ابنیه
جدید را با بناهای قدیم بسنجیم ثبات و استواری ملت کالشمس فی وسط السماء ظاهر
و هویدا میگردد امروز که این ابنیه و مساجد رو بزوال و انهدام اند دست بهیچ بنائی
که فی الحقیقه مستحکم و پاکیزه باشد نمیزنند بجهة اینکه اعتقاد عموم ملت این است برای
که ما بسازیم برای انسال و احفاد مان یا برای کفار بملاحظهٔ اینکه مبادا مثلا پس فردا این
ملک گیر دیگری بیاید امروز صنعت و هنر در میان ملتی که بالطبع صنعتگر و هنرمند عاطل و
باطل گشته خلاصه این مسئله تا این زمان بر من محقق نشده بود که بعد از جنگ پلونا که در سال
۱۸۷۸ عیسوی روی داد قزاقهای روسی حتی تا صحن مسجد ایا صوفیه آمدند و عجب موقع
بود در رسیدن جهازات انگلیس از طرف خلیج بسیکا عسکر روس در ابو الحیمی اسکوبلف
که سرداری بود جاه طلب و او را سرباز مثل بت می پرستید تمام استحکامات ترک را

بافغان

باخاک یکسان کردند الان اسلامبول که آرزوی هر یک از اهل روس است بتصرف
بیاورد بکلی دست نشانده این لشکر مظفر است تلگرافهائیکه اسکوبلف بامپراطور روس
میکرد که اذن بدهید اسلامبول را تسخیر کنم هنوز صدایش از دستگاه تلگراف بگوش مردم
میرسد روز بعد ازین تلگرافها آدمیرال هوربنی با کشتی های جنگی دولت انگلیس تا قریب تریس
شهر آمده نزدیک جزایر پرنس لنگر انداختند این شد که دست تصرف روس بریده شد
آرزوی روس و آن سنگرهای سست و بی استحکامشان درست در آماجگاه کلوله
توپهای آن قلاع متحرک واقع شده بود دیگر آنکه توپخانه سبک روس بفاصلهٔ سه میلی برای
سوراخ کردن این جهازات آهنی محکم تفنگ بادی داشت با این نهج اقلا در آن زمان
مسجد ایاصوفیه یا پامال سم ستوران لشکر کفار نجات یافت از جمله ممتنعات و محالات
این است که هیچ لشکر بری بدون امداد لشکر بحری نمیتواند قسطنطنیه را بالغلبه بگیرد یک
کرور جمعیت روس نتوانستند حتی در مقابل توپهای ترک پایداری کنند قلعه و استحکاماتیکه
اطراف اسلامبول اند همه را از تمام نقاط از میان آب میتوان هدف کلوله ساخت ولی
لشکری که هجوم بیاورد بمحض ورود نمیتواند خود را متحصن نماید جز اینکه متکی بقوت خود باشد
که تا چند هفته می تواند پایداری کند بدون اینکه از طرف دریا مدد و آسیبی برسد لهذا بنظر
می آید که قسطنطنیه در مهد امن و امانست مگر اینکه لشکریکه هجوم بیاورد جهازات جنگی
مستحکمی داشته باشد که بتواند قلاع اطراف را کوبیده داخل ملک بشود آنهم یا از تنگه
داردانل و یا از سمت بحر اسود از طرف مشرق و یا آنکه ساخلوی قلاع نمک بحرامی کنند
یا قلاع را بطوریکه باید و شاید توجه ننموده پشت گوش بیندازند آنوقت میتوان شهر

Admiral Hornby

اسلامبول راگرفت والا تقریباً محال بنظر میآید فایدهٔ که حال ما در هندوستان میبریم
از اسلامبول یکی پلیتیکی است و یکی تعصب مذهبی و بواسطهٔ مراوده که مابین هندوستان
و فرنگستان میشود این فایده روز بروز زیاد شده اهمیت بسیار پیدا می کند مدت
یکماهی که من در اسلامبول ماندم با تمام فرای خارجه ممالک مختلفه صحبتهای پلیتیکی
زیاد داشتم هریک از آنها دهن گشاده با آرزوی زیاد نشسته اندکه این لقمه را بقاپند
ولی من بهیچوجه با هیچیک از آنها متحد نمی شوم که میگویند اجل ترک رسیده و روزِ
جنگ عمّا قریب میرسد گمانم این است وضع تنظیمات اسلامبول که چندان مرتب نیست
و صعوباتی که عایق اصلاح امورست خواه پلیتیکی و خواه ملتی و یا مواظبت در علم
و صنعت دل دوستان ترک را بنهایت سرد کرده بخصوص انگلیسها را احتمال
کلی دارد روزی برسد که با علیحضرت سلطان و دول معتبرهٔ دیگر بگویند از دو کار یکی را
اختیار کنید یا قسطنطنیه را بتصرف دولت روس بدهید و یا با صلاح اموریکه مستلزم
اهتزاز و هیجان مملکت آل عثمان است باتفاق دول انگلیس و نمسه و اطریش و ایطالی
بپردازند وقتیکه چنین روزی بیاید ابواب مصالح بروی ملکت باز شده هم ملک که بالطبع
زرریز و حاصلخیز است ترقی می کند و هم عموم خلق که بالذات شجیع و هنرمند و سربراهند
شکوهی پیدا می کنند و کما فی السابق میتوانند از همه جهة امداد بدول معتبره فرنگستان برسانند
زمانی که از اسکندریه برای یونان بکشتی نشستیم معاهدهٔ انگلیس و ترک بنظر می آمد که فیصله یافته
بود اما بورود ما باسلامبول معلوم شد که بعضی از شقوق هنوز مهمل مانده تصفیه نشده بود
در مدت یکماه توقف من در اسلامبول حرکات فرانسه و روس چنان ضد و مخالف

شروط بود که معاهدهٔ سرهنری دُلف بکلی عاطل و باطل گردید محتمل در چنین حالت این بطلان
برای زمان آتیه اسباب این شود که این دو گروه مخالف زودتر گفتگوشان فیصله
شود سفرای کبار منسه و اطریش و ایطالی بسر هنری دُلف و سر ویلیام ویت کُک دادند
اما قسمی که موسیو مونتلو به اعلیحضرت سلطان سخن راند فی نفس الامر تهدیدانه بود و اعلیحضرت
سلطان ملیتیکانه متحمل شد ولی وقتی خواهد آمد که با دولت جمهور فرانسه ترک مودت و موافقت
کند سلطانیکه قوهٔ تمیزشان خیلی بیش از سلطان حمید است ممکن نیست باین مسئله برنخورد
که از امداد لعساکر دولتین فرانسه و روس هیچ انتفاعی به اسلامبول یا مصر نخواهد رسید
بلکه بعکس موجب نقصان و ضرر کلی خواهد شد دولتین مزبورتین امروز در فرنگستان تکیه و
تنها هستند و رائحهٔ خرابی و زوال بمشام هر دو دولت میرسد چه هر یک زیر بار قرض زیاد
و خرج لشکر حاضر رکاب‌اند و تقریباً هیچ امیدی ندارند بتوانند ادای قرض را بکنند
یا لشکر را نگاهداری نمایند اگر هر یک از دولتین مذکورین در این ماه بدون انقلاب
یا بدون تغییر حوادث ملتی از میدان جستند هیچ جهتی پیدا نخواهد کرد جز آنکه ملصق شده باشند
به امنیت و عدم اسراف در این حالات اعلیحضرت سلطان وثوق کامل پیدا
می‌کنند که بسمع رضا قبول نمایند امنیت و استخلاص اسلامبول منوط و مربوط بداخله
مملکت است نه بتقید و اطاعت دول خارجه در آمدن مصالح امور داخله که مؤثر و از
روی تدبیر باشد اسباب جذب قلوب دوستان و محبان زرنگ و غیور خارجه
میشوند تدبیر روس در بسفور همان طرحی است که ایکناتیف ریخته یقین دارند اگر علی قدر
الکفایه زوری بیاورند اسلامبول تسلیم محض است اما وقتیکه بلنتها ذروهٔ کمال رسد

باین سهلی سر رضا و تسلیم پیش نمی نهند و هم این فقره را نباید در پردهٔ خفا پنهان کرد که حتی
اگر تصرف اسلامبول اسباب جنگ بشود دیگر دولت عثمانی کورکورانه اعتماد بمدد
انگلستان نخواهد نمود پلتیک دانان را مسلّم است که وضع مهام امور دولت عثمانی
چنان درهم و برهم و چنان هرج و مرج است که عنقریب زمانی میرسد که هر دولت
یا ملتی که بخواهد حفظ احترام خود را بکند دیگر با دولت عثمانی دم از وداد و موافقت نخواهد زد
بناءً علی هذا بالفرض اگر دولت عثمانی را زوالی روی دهد دیگر دولت انگلیس با امور پلتیکه
مدبّرانه مداخلت نمینماید حتی اگر رشته تجارت بالوانت هم ضرر دولت انگلیس بشود خلاصه
دولت انگلیس در هندوستان پنجاه ملیان رعیت مسلمان دارد که از سایر طوایف
خیلی شجاعتر و جنگجوترند و دولت انگلیس کمال وثوق را بایشان دارد که همین ها دست
تعدی روس را کوتاه خواهند کرد و هم دولت انگلیس فراموش نکرده است که همین طوایف
بودند که در سال ۱۸۵۷ مسیحی برحسب امر خلیفه خویش سلطان عبد المجید متحد الحمایت انگلیس درآمدند
و هرآینه اگر دست از آستین در نمی آوردند خون تمام مردان و زنان سفید پوست که
در هندوستان متوقف بودند ریخته می شد پدر بزرگوار مرحومم مکرر بمن میفرمودند که حکم
خلیفه از اسلامبول برای نشاندن آتش فتنه و فساد خیلی تأثیر بخشید که کتباً بمسلمانان هند
فرمود دفع کنید این فتنه را و جمع بشوید زیر اعلام انگلیس من میدانم که در ممالک غربی
تعصب مذهبی دیگر چندان اهمیتی ندارد ولی از عقل مستبعد است که بگوئیم در ایالات شرقی
هم کاش همین طور بودی بلکه مناسب حال ایشان بهیچوجه نخواهد بود ما چندین کرور خلق
که در ایالات حاره و بارده هر سال ماه رمضان روزه میگیریم و متحمل اینقدر محنت

وگربت میشویم محض اینکه اطاعت قول پیغمبرمان را کرده باشیم نمیشود ساکت بمانیم ببینیم مکه و
مدینه مطرح ظلم وطغیان کفار شده اشخاص بابصیرت هندوستان میدانند که قانون
انگلیس در هند دفع تمام منازعات داخله را کرده که متصل سابق بر این حادث میشد
وهم بواسطهٔ نظم ونسق عادلانه که قرار داده حریت وآزادی ملک طلق ما شده بعضی را
گمان اینست که ما حریت ملتی مان از دست رفته آزادی در عهد سلاطین مطلق بود که رعایای
خود را وامیداشتند بر یکدیگر بیفتند بلی این نوع آزادی از میان ما رفته اما بیش از دویست و
چهل ملیان جمعیتی که ما در هند هستیم مختاریم هر نقطه و هر محلی را که می پسندیم برویم مطیع قانون
معین ومتجلی باشیم وسبب عمده که بیشتر باعث شده ما ثابت قدم باشیم در دوستی با انگلیس
مذهب پاک ما است وچون ما رعایای دولتخواه اعلیحضرت ملکه معظمه دامت شوکتها هستیم
رشته قوی ومضبوطی هستیم برای وداد فیمابین اعلیحضرت ملکه وحضرت خلیفه مقصود اصلی
وآرزوی کلی ما این است که نگذاریم روسی پیشتر بطرف هندوستان بیاید ما هیچ میل نداریم
این نوع حکومت باقاعده را از دست داده مطیع سلطان مطلق جبار بشویم ومیدانیم
که روس دشمن خونی مذهب ما است واگر مقدر شده باشد که دولت عثمانی ومکه ومدینه
بدست روس بیفتد آنوقت کجا دستمان باستان فیض نشان ضریح مقدس حضرت امیرالمؤمنین
میرسد گویا لازم نیست بیشتر تحقیق کنم که مسلمانان هند چقدر مانع بزرگی هستند برای گرفتن روسی
بسفور را بسیاری از اشخاص هستند که میگویند مؤلف کتاب موسوم به گریتر برتن در حدود لشکر
روس مبالغه کرده اما کسی نیست برای العین ببیند روس خودش درگمان بر آن است جهاز
آتشی وی در بحر اسود وبسفور وبحر مارمارا واجین پراکنده وعسکر در قلاع داردانل ساخلو و

Galden.

خیال نمیکند که عنقریب وی را ممکن است مستولی بر آسیا و ممالک مرکزی و شرقی فرنکستان
بشود و اگر فی نفس الامر دولت عثمانی بهمان بی اعتنائی باقی بماند روس جری تر شده روز
بروز به بسفور نزدیک تر شود و امنیت یوروپ را منقض گرداند جای این را دارد که انگلیس
در کمال یاس خود را عقب بکشد آثار سوانحی که از ده سال قبل رخ نموده بخصوص اتفاقات
چند ماه قبل ظاهر میشود که گفتگوی شرقیه بطور رضایت بکطرفی نشود هر مسافری که باسلامبول
میرود از وضع بیان عموم خلق استنباط میکند که دولت عثمانی دولت اطریش را بدوستی
و تحبب دعوت میکند حال هر ترک با بصیرت و کفایتی میداند که بعضی تغییرات ناگزیر است
در اسلامبول واقع شود و جز آنکه با دولت مقتدری مع نشود هیچ چیز دیگر اسلامبول را
از چنگ روسان نمیتواند خلاصی دهد و این نیز عاری از حیرت نیست رائحه جنگی که
اکنون بمشام مشرق یوروپ میرسد و هم دست تعدی روس که بسمت مشرق
و مغرب مشغول دراز شدن است کمتر اسباب تهدید دولت اطریش است
تا دولت عثمانی خودش بناءً علیهذا برای این ملت انسب و اصلح آن است
که علاج واقعه پیش از وقوع بنمایند دیگر آنکه نباید تصور نمود که چگونه ممکن است دو ملت
مختلف المذهب و متفاوت المشرب را باهم نگاهداری نمایند بدون اینکه نزاع داخله
رخ ندهد این بسیار سهل است چه قانون داخله بینی که از روی بصیرت ایجاد شد امروز سبب
این شد که چندین دودمان مختلف از قبیل سلاو جرمن و لاتین و ماکیا در کمال رافت
و مهربانی با یکدیگر در خالطه و آمیزش شدند من میدانم که در وضع قانون اطریش چندین نقص
است و مکرر گفته شده که این ملوک طوایف بقدری بی ثبات اند که عاجزند از نگاهداشتن

عسکر دائمی حاضر رکاب اگر چنین باشد واگر دست قدرت اطریش بواسطهٔ داشتن
حکومتهای مجزا و به تناقض باشد پس موافقت با دولت عثمانی کردن خطرش کمتر است برای
انکه از وی اضعف است صلاح دولت جرمن در یوروپ امنیت که بهیچ وجه پیرامون جنگ
نگردد و در عهد امنیت روزگار بگذراند و این اراده که در نظر دارد برای ایجاد تجارت در
دماغهای بعضی تجار نسبت بسرمایه که دارد دست نمید هد منجر بجنگ عظیم میشود قاعده ملوک طوایف
شبه دماغه بلخان باستمداد اطریش یک سیاستی است که نمیشود از خاطر پرنس بیزمارک محو شود
این نتیجه طبیعی سیاستی است که خود روس تفعل زد و رئیس دیوانخانه جرمن با آن گرمی وی را در
سال ۱۸۷۶ امداد نمود در آن زمان روس مشغول بنا کردن و محکم نمودن ممالک مختلفه امتداد دانوب
بود و پرنس بیزمارک واضح میدید که این لقمه‌های بلغارستان وغیره را نمی تواند از گلو پائین
ببرد که در این ضمن روس آمده دهن باز کرد بلبعد شان و فی الحقیقه چیزی نمانده بود که تصرف
کند اما از کیسه اش رفتند چرا که میخواست همه ایکی کرده و خود بالاستقلال سلطنت نماید این
شد که نتوانست ثمری به چیند ایطالی نیز از اینکه شبه جزیرهٔ بلخان را جز و اطریش نمایند
هیچ شائبه بدگمانی بدل راه نداد و اتفاقات سال ۱۸۶۶ اگر فراموش نشده باشد بقدری
مطبوع حال ایطالی بود که بهیچ وجه کینه در دل ندارد انگرد این تبدلات جدید که در اطریش
وقوع یافته برای سایر دول بهترین ضمانت است ترقی تسلط و اقتدار اطریش در حقیقت
در کمال آرامی و بی صدائی خواهد شد بحسب اطریش مشمول امنیت دائم فرنگستان میشود
و بتحمیل از اتحاد دولتین عثمانی و اطریش آن ممالک جنوبی اطریش تیرل که هیچ زبانی
بجز ایطالیا متکلم نمیشوند قسمت ایطالیا بشود و اگر دولت عثمانی یک رزم آزمائی لازم

داشته باشد برای حفاظت بسفور باید بحر عمیق مارمارا واجین را دست دولت اطریش مدد بهر حصول بمقصود اگرچه دولت روس بیش از مملکت اطریش صاحب بندر و اسکله است اما مسدود وند و راه بهم ندارند مثل بندر ترلیت و فیوم که بواسطه جبال مرتفعه کارین‌ثیان راه تجارت با مرکز اطریش مسدود است در باب اطریش و ترک باطناب سخن رانده شد اما این بهیچوجه گفتگوی شرقی را فیصله نخواهد کرد فقط کاری که میکند فیما بین یک جنگ و جنگ دیگر فاصله میاندازد تا زمان مناسب تری برسد که فیصله قطعی و فصلی بشود و معین است که دولت روس تا دم جنگ مخالفت خواهد کرد و نمیگذارد قطع گفتگو بشود و در این معامله اقلاً مأمورین سیاست دولت فرانسه بوی امداد خواهند نمود و اگر دول متحابه در آتیه جلو روس را بگیرند فرانسه را میباید بحکم جرمنی و ایطالی امنیت یوروپ را مبدل بجنگ نکنند کوششی که سفرای کبار در اسلامبول امروز میکنند فقط آخر روز هنگامه را العهده تعویق میاندازد و در هر صورت یا سه ماه یا سه سال دیگر محاربه عظیمی ناگزیر خواهد روی داد و تحمیل یورش بردن پرنس فردیناند به بلغاریا باعث این خواهد شد که زود تر شعله جنگ التهاب یابد و از طرفی که مجلسی منعقد شده نقشه فرنگستان را بنوعی که من طرح ریخته‌ام بکشند ممکن است روس قبول آن وضع را نموده آتش فتنه منطفی شود و اگر بطور حتم جنگ باید وقوع شود اسلم شقوق آنست که یکطرفی بشود خالی از فایده نخواهد بود از امرای منتخبه انگلیس سؤال شود که آیا شما روس را میگذارید پای تخت مملکت عثمانیه را متصرف شده راه تجارت شما را با لوانت خراب کند و شقوق قانون شما را در هندوستان هرج و مرج کند یا آنکه در صورت لزوم میلیان لیره خرج می‌کنید

وانکلیس

وکوشش مبلغی می کنید طی گفتگوی شرقی بشود البته یقین است ملتی که اینقدر از کارها و اطلاعات
برتان کبیر مغرور و مفتخر است جواب خواهد داد البته از خرج و جد و جهد هیچ چه فروگذاشت
نخواهد شد وضع حالیه یوروپ که در ماه نوزدهم است موجب شتم و لوم است و
بیشترش از تاثیر وضع دولتی عثمانیست که رو باصلاح بایستی بیاورد ترقی علم و هنر و رواج
تربیت فقط اسمی هستند که رفع شبهت بنمایند از اینکه امروز فرنگستان یک اردوئیت
عظیم اگر گفته شود علاج اینها امروز در دست و قابل العلاج است و از یک نقشه کشی
و یک مجلس مرکب از مدبران ملک رفع تمام اشکالات خواهد شد بی مایه و بی پایه است
چنین بنظر میآید که باید جنگ خونریزی برای گشودن این گره سخت واقع شود و این کار
نه برای سیاست است که باید اقدام نموده بوقت و بموقع جنگ نمایند گویا حالا
زمان آن رسیده است که دست بشمشیر بکشند و اگر واقعاً از محاربت ناگزیرند باید
جنگی بشود دیگر طرفی و عاقبت جنگ باید به این طور ختم شود که من بعد ملیت فرنگستان
و حریت مردمان یوماً فیوماً مطمح تهدید عساکر سلطنت مستقله مستبد نشود خلاصه تحمل گفته
شود طرحی که ریخته شده برای متحد شدن دولت عثمانی و اتریا محال خواهد بود زیرا
که مذهب علیسوی مخالف اسلام است درست است اما امروز دولتین مزبورین باید باهم
یکی شده کار بمذهب نداشته باشند وقتیکه برای عموم خلق خطر و بدبختی روی میدهد
خصومت مذهبی را کنار میگذارند برای امنیت حال و صلاح احوالشان و به نظر من چنین
مینماید که اگر دولت عثمانی امروز نخواهد از این صعوبات خلاصی یابد دست اخوت و
برادری با اتریا بدهد و این موافقت بذائقه اعلیحضرت سلطان بدمزه نخواهد افتاد

دولت عثمانی از حیثیت پول خیلی دست شکست مالیاتش کمتر از شانزده ملیان لیرهٔ عثمانی
برآورد شده از این مبلغ ربع زیادی برای قرضی که از خارجه کرده باید بدهد و هم لشکر خیلی
پاکیزهٔ خوبی نگاهداری نماید مملکت را به لشکر و لشکر را بمال میتوان نگاهداشت فقط چیزی که
علاج این مسئله را میکند موافقت با دولت استریا است که فورًا دست تعدی متعدیان را
کوتاه میکند و اراضی کلیسا که داخل مملکت است با مزرعه و تجارتگاه میشوند موقوفاتی
که بیشترش اراضی حاصل خیز دولت عثمانی است خیلی زیاد است و میتوان صدهزار
ملیان لیرهٔ انگلیس آنها را فروخت بکسی که ضمانت بدهد در کمال استحکام نگاهداری
نموده از دست ندهد و این مبلغ ادای قرض دولت عثمانی را میکند و میتواند
استحکامات کامل برای مملکت خود درست نموده خود را در مقابل دشمن نگاهداری نماید
نزدیک شدن استریا به قسطنطنیه منتهای فایده بصاحبان ضیاع و عقار عثمانی
میرسد امروز صحاراتی که در امتداد بسفور رند رو بزوال و انهدام اند اراضی که آنطرف
آب است و بهرحال بی قیمت اند برای هر نوع کاری بایر افتاده قابل فروش هم
نیستند زیرا که اعتباری در میان نیست واحدی بواسطهٔ بی ثباتی پلتیک
حالیه قبای سبزی در برشان نمی پوشاند در مغرب همین اراضی از زمانیکه بسنیا را استریا
بغلبه گرفت اجارهٔ زمین در سراجوسه برابر و در سایر شهرها قیمت به چیزی بالنسبه
زیاد شده و تنزیل پول کاسته تقریبًا لنصف شده این چیزها را پاشایان دولت
عثمانی خوب استنباط کرده اند و حالا میدانند که اگر وضع سیاست ثبات و قیامی
پیدا کند زمینی که فیمابین پرا و ترا پیا است از حیثیت طراوت و منفعت خیلی باقیمت

از هر قطعه زمینی است در فرنکستان که باین وسعت باشد وهم تنظیماتی که بالاتفاق با دولت
اُستریا قرار داده شود رفع صعوبت مذهبی نیز میشود باعتقاد مسلمانان یک کره زمین
بکفار نباید داده شود اما هیچ چیز اعلیحضرت سلطان را مانع نمیشود بستاجری که اینها را
ازروی تاریخ میدانند سلطان عصر بوده و اعتقاد در حق ایشان دارد اجاره بدهند
علی ای حال بطور اختصار و ناقصانه حل عقده گفتکوی شرقی را بیان کردم برای حل این
عقده نیز رعایای هند اعلیحضرت ملکهٔ معظمه ازروی جان و دل برای جان نثاری حاضرند
حل این عقده عاقبت خیری خواهد داشت هم برای رعیت وملت آسایش خواهد شد
وهم شامل امنیت یورپ خواهد گشت در ماه آتیه بنظر من چنین می نماید که اگر دولت
اُستریا در این چند سال اخیر از راه درستی برای تعمیل قانون عمله خوب از عهده برآمده
و وضع تحبب را منبسط کرده دول معتبره را لازم است در این خصوص اعتراف بحریت
ونظم ونسق وی بکنند طولی نخواهد کشید که وضع تودد و وفاق عمومیت پیدا خواهد کرد
وآن مللی که مخالف احکام و اوامر سلاطین مستقله هستند باید قهراً وجبراً قبول نمایند
زیراکه فقط همین مرافقت و موافقت است که عالم را از آتش و خرابی این جنگ جدید
خلاصی میدهد خیلی جای تعجب خواهد بود اگر قضای آسمانی و حکم ربانی روس را
مقدر کرده باشد محض فایدهٔ شخصی خود از نتیجهٔ باین خوبی تجاوز نماید علی ای حال بقدر کفایت
اشاره رفت

روز سه شنبه هجدهم شد

سه ساعت از ظهر رفته پس از بازدید از دوستان بکشتی نشسته رفتیم بطرف وارنا بندر است
در ساحل بحر اسود تا زمانیکه کشتی از بسفور خارج نشده بود دریا ملایم بود اما وقتیکه داخل بحر

اسود شدیم بطوری متلاطم شد و کشتی بشدتی درحرکت آمد که اغلب مسافرین حالشان
برهم خورد من و معدودی خودداری نمودیم بحمد الله مزاجم هیچ منقلب نشد تا صبح که
به وارنا رسیدیم دریا همین طور مغشوش بود از بسفور الی وارنا صد و پنجاه میل و سیزده ساعت
راه است وارنا متعلق به بلغاریا و صاحب سی بیت و پنجهزار نفر جمعیت است یونانی
زیاد یافت می شود

روز یکشنبه نوزدهم

صبح از کشتی پیاده شده رفتیم باستاسیون لب دریا کالسکه بخار حاضر بود گفتند
یکساعت بعد حرکت میکند قدری تامل کردم تا وقت برسد اجزای گمرک این جا باعث
معطلی مسافرین میشوند میگویند هرچه بار و صندوق و غیره هست باز کنید به بینیم مال التجاره
دارید یا خیر مسافر خاطر جمع است که مالی ندارد فوراً ابنا می کند به باز کردن هنوز
درب یکی را نگشوده است که دیگری میگوید حالا کالسکه بخار راه می افتد چه ضرور
معطل بشوید شاید عقب بمانید یک بخششی بدهید و بروید لفظ بخشش را در غلب ولایات
بعضی از مردم ورد زبان کرده اند همین یک کلمه را خوب یاد گرفته اند و بس خلاصه
زمان عزیمت رسیده سوار شدیم کالسکه های بخار اگرچه پاک و پشتیهای مخمل داشتند
اما بسیار کوچک و خفه بودند هوا هم بشدت گرم طرفین راه پر بود از حاصل دیمی و آبی
اراضی اینجا حاصل خیز بنظر آمد بلبیه های متعدد در ابتدا در راه دیده شد یکساعت
از ظهر گذشته رسیدیم به روسچوک که کنار رود دانوب واقع است آنجا کشتی دودی
حاضر بود نشسته رفتیم آنطرف رود که خاک رومالیا است کالسکه بخار اکسپرس باصطلاح
سریع السیر حاضر بود نشسته براه افتادیم این کالسکه ساعتی شصت میل راه طی میکرد در دو

سه جا بلیط زیست نکرد شب را درکمال استراحت خوابیدم هوا خنک و با طراوت
بود از جورجیا که سوار کالسکه شدیم تا این جا طرفین راه بقدری زراعت و باغ و جنگل و بیشه و گل
و بوته بود که عقل متحیر میشد یک وجب زمین بایر دیده نشد تا چشم کار میکرد آبادی و دهات
متصل مسلسل دیده میشد

روز دوشنبه بیستم

صبح زود رسیدیم باستویا خاک هنگری هفتاد و هشت هزار نفر تقریبا جمعیت دارد و صاحب
کارخانجات زیاد است این اراضی هم باز مثل دیروز همه جا شاداب و سرسبز
بود درخت تبریزی و زبان گنجشک که تاکنون در هیچ جا دیده نشده بود این جا دیدم اشجار
مثمر از قبیل زردآلو و آلو بالو و گیلاس و آلو سیاه و گوجه بی نهایت در امتداد راه بود درخت
گلابی هم بود اما میوه کوچک داشت ظاهرا گلابی اینجا چندان بزرگ نمیشود اما شیرین
و خوش مزه است بوته زرت تا چند میل پی در پی کشته بودند آسیای بادی متعدد از
دور و نزدیک بنظر آمد گویا در این صفحات بادی بیش از آبی باشد خوکهای سیاه و سفید
جز و گله گوسفند مشغول چرا بودند بالجمله از خضارت و نضارت این خاک حاصل خیز
و این ارض زرریز هر چه بنویسیم کم است چهار ساعت از ظهر گذشته رسیدیم بتوقف
گاه کالسکه بخار شهر وینه خیلی بزرگ و پاکیزه بود کالسکه اسبی حاضر بود نشسته رفتیم بمهمان خانه
موسوم به متروپل کنار شعبه رود دانوب که از میان شهر میگذرد واقع است این شهر
هیچ نسبت بمصر و اسلامبول و یونان ندارد کوچه ها و معابر بقدری عریض و تمیزند که پنج
شش کالسکه در کمال سهولت از پهلوی یکدیگر میگذرند و اگر تا چند میل پیاده راه
بروند ابدا گرد و غباری به لباس و کفش نمی نشیند تمام عمارات بلند و دکاکین ارجمند

وقهوه خانها دل پسندند میخواهم بگویم بعضی عمارات در این جاهست که در تمام فرنگستان
یافت نمیشود پلهای متعدد آهنی روی رود بنا کرده طرفین پل ستونهای سنگی قطور بلند است
بالای تمامشان تماثیل چدنی ریخته و نصب کرده اند بعضی صورت شیر و برخی پهلوانان دلیر
و فرشتگان کبیر و صغیر و مشاهیر با تدبیر و سلاطین بی نظیر است تمام شهر و عمارات
و خانها و حمامخانها و قهوه خانها وغیره با چراغ گاز روشن میشود الحق شهری است
بسیار باصفا و قابل تماشا

روز سه شنبه بیست و یکم

طرف عصر رفتیم بتماشای پانوراما یعنی دورنما از یک پله کان تاریکی بالا رفتیم محوطه دیده
شد که دورنمای شهر ویینه را در آنجا کشیده بودند با صورت جنگ رزنویل بقدری
بزرگ بنظر میآمد که با صورت طبیعی نمیتوان تمیز داد آسمان بهمان رنگ و صورت
اصلی دود باروط بهمان هیئتی که از دهان توپ بیرون رفته و در هوا منتشر میشود بنظر
میآید سربازی گلوله بزانویش خورده افتاده بود و خون جاری بود مثل اینکه
خون تازه در جریان است گلوله بدیواری خورده سوراخ کرده بود بنوعی شبیه که
با صورت اصلی ابدا نمیشد تشخیص داد دورنمای دیگری مال مصر و حوالی آن بود
بهمین خوبی و پاکیزگی بعد از تماشای بسیار و حظ بی شمار بمنزل آمده شام صرف
شد پس از غذا رفتیم تماشاخانه ابتدا اپرا بود یعنی مجلس رقص و ساز و آواز بعد دو دختر
حسینه بالباس چسبان نازکی آمده بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب نمودند که
آدم مات میشد من جمله یکی از آنها روی کرسی مانندی که در هوا معلق بود نشسته بود
یکدفعه جست آویزان شده پاها را بکرسی چسبانده بنا کرد بتاب خوردن دختر دیگر گلوله را

دو دستی گرفته قدری تاب خورده فوراً لوله را رها کرده درکمال تردستی دو دست دختر را
که معلق بود گرفته بنا کرد به تاب خوردن پس از لمحهٔ دست دختر را رها کرده درکمال چستی
جستن نمود و باز لوله را گرفت چندین دفعه همین قسم انواع مختلف جستن نمود در سقف تماشاخانه
قرقرهٔ کار گذاشته بودند و طنابی بآن آویخته سر طناب حلقهٔ بود آنرا پائین آورده یکی
از دختران با یک دستی حلقه را گرفته قرقره را کشیدند تا نزدیک سقف آنجا روی لوله بعضی
بازیها کرده جست در توری که وسط تماشاخانه در هوا گسترده بودند و یکدفعه سرپا ایستاد
بعد حلقه را دو مرتبه پائین کردند دختر دیگر با دندان حلقه را گرفته قرقره را بالا کشیدند همین مثل
پیش بازیهای غریب و عجیب کرده جست روی زنجیری که در هوا کشیده بودند از آنجا وارو
زد روی همان تور بعد سه نفر چینی استیک باز آمده چهار سندلی همراه آوردند یکی روی زمین
نشسته یک کرسی وارونه روی سرش گرفت چهار پایهٔ کرسی بالا بود روی این سندلی
دیگر گذاشتند یکی روی آن نشست و مثل آدم زیری یک کرسی روی سرش گذاشت
شخص ثالث بالای کرسی رفته شیرجه برداشت دو سه دقیقه روی دو دست بدون
ذرهٔ حرکت ایستاده پائین آمد کارهای غریب کردند تا نصف شب بازی طول کشید
بعد از اتمام منزل آمده خوابیدم

روز چهارشنبه بیست و دوم

میستر سیلبک نام یکی از ارکان پارلمنت اطریش مخصوصاً از پانصد میلی وینا برای دیدن من
آمده بود با والد مرحوم زیاد الفت و اتحاد داشتند آدم نجیب و مهذبی است در ضمن
صحبت تمجید از جائی که موسوم است به کالابش و دو میلی وینا واقع است کرد قرار
شد فردا برویم آنجا اتفاقاً از نصف شب مزاجم بر هم خورده تا صبح نخوابیدم

روز پنجشنبه بیست و سوم شهر شوال

امروز بنا بود به کالابش برویم کسالت بسر حد کمال بود نتوانستم بروم همراهان را گفتم بروند من در منزل ماندم تا غروب تب شدیدی عارض شده بود بعد کم کم عرق آمد همراهان مغرب مراجعت کردند خیلی از منظر و صفای آنجا تعریف میکردند گفتند مشرف است بشهر وینا و تمام حول و حوش برج مرتفعی آنجا ساخته اند صد و هجده پله میخورد از آن بالا تا چند فرسخ بخوبی دیده میشود خیلی تاسف خوردم که چرا حالت نداشتم بروم

روز جمعه بیست و چهارم

هنوز کسالت باقی بود اما تب باز کم کم نمودار شد طبیب آمده دوا داد تا شام قادر به حرکت نبودم بعد از شام حالم قدری بهتر شد. فردا روزی است که از وینا بطرف برلن حرکت کنم همراهان را گفتم همه مستعد بشوند که صبح زود انشاء الله راه بیفتیم طبیب مرا از رفتن منع کرد چون تمام تهیه دیده شده بود گفتم بعضی از همراهان فردا از پیش بروند و برخی بمانند شام با من بیایند

روز شنبه بیست و پنجم

همراهانی که میبایستی بروند ساعت هشت صبح روانه شدند من بهمان کسالت دو روز قبل باقی بودم شب بهمان حالت رفتم باستاسیون که سوار بشوم دیدم نمیتوانم لهذا به مهمانخانه برگشتم که فردا را هم در وینا مانده فردا شب حرکت کنم

روز یکشنبه بیست و ششم

امروز امشب را دانستم حرکتی بکنم صبح سوار شده اول رفتم بپارلمنت چون یکشنبه بود اجزا نبودند تمام بنا از سنگ مرمر و بهترین ابنیه عالم محسوب میشود بعد رفتم بتماشای

میکده ها در یک میکده قریب بیست هزار خمرهٔ چوبی بود هر یک اقلاً شامل هزار بطری نقاع
آنجا این جا زیاد صرف میشود و خیلی خوب هم است در شهر و حوالی شهر هم مقصد مهم‌خانه است
تجارت مهمی که در این جا می‌شود مشتمل است به طلا و نقره و جواهر و اسباب چرمی و منگنش
و سر سیکار و چپق و غیره شهر و بنا در این سنوات اخیر خیلی ترقی کلی کرده مهمانخانه های خوب
ابنیه مرغوب خانه های عالی گردش گاه ها و باغات متعالی همه جدید الاحداث اند
در سال ۱۷۵۸ مسیحی برج و بارو و دروازه های اطراف شهر را خراب کرده شهر را وسعت
دادند تقریباً سالی نیم ملیان لیرهٔ انکلیس برای ساختن کلیسا ها و مدارس و پل ها از ابتدای
ترقی این شهر صرف شده کلیسای سنت استیفن در سال ۱۱۳۰ مسیحی آغاز شده و در سال
۱۵۰۰ اتمام شد خیلی قابل تماشا است زنگی که در این کلیسا است بسیار بزرگست از صد و
هشتاد عراده توپ که بغلبه از دولت عثمانی هنگام جنگ گرفتند آب کرده این زنگ را
ریختند وزنش یازده هزار و دویست رطل است بالجمله بعد از تماشای بعضی اماکن معتبره
منزل آمده شب ساعت نه بطرف برلن حرکت کردم شب را در کمال استراحت خوابیدم

روز دوشنبه بیست و هفتم

صبح که بیدار شدم دیدم طرفین راه تا چشم کار میکند زمین مثل زمرد سبز بود و گلهای شقایق
سرخ و سفید و اوراد خود رو چشم را خیره میکرد معلوم شد دیشب هم از میان آبادیهای
بسیار عبور نموده ایم امروز از چند سوراخ کوه گذشتیم یکی زیاد طولانی بود دیگر بعد از ظهر
گذشته وارد برلن شدیم همراهانیکه از پیش آمده بودند سر استاسیون حاضر بودند
از کالسکهٔ بخار پیاده شده سوار کالسکه اسبی شده رفتیم به مهمانخانه موسوم به قیصر هف

یعنی مهمان خانهٔ قیصر این مهمانخانه قشنگتر و پاکیزه ترین مهمان خانه های برلن است اسباب مکملی از قبیل میز و کرسی و تخت خواب و چراغهای برقیه و گاز دارد دستگاه عصر رفتیم بتماشای جبه خانه توپهای قدیم و جدید متعدد زیاد بود یک توپی بطول چهار ذرع و یک چارک قطر دهنه اش میشد گفتند مال سیصد سال قبل است شمشیری دیده شد گفتند مال حضرت سلیمان است تفنگهای بسیار قدیم بزرگ سنگین دیده شد که کوچکتر از توپهای کوچک کروپ نبودند دو سه توپ چرمی بود باین عبارت که شمش های آهن روی چرم پیچیده با زروی آهن را چرم دوخته بودند و کلاه خود و کفش و چکمه آهنی کستوانهای فولادی بر اسبهای مصنوعی که شمشان بقدر یک پشقاب بود زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار رفتیم منزل شب رفتیم اپرا شبیه عاشق و معشوقی در آوردند مثل قصه لیلی و مجنون مثلاً خیلی قابل تماشا بود بعد منزل آمده شام خورده خوابیدیم

سه شنبه بیست و هشتم

امروز رفتیم پتسدام بتماشای عمارات فردریک کبیر قریب یکساعت با کالسکه بخار راه بود همراهان همه بودند اول رفتیم بعمارتی که نزدیک توقفگاه کالسکه بخار بود موسوم به نوی پالس یعنی عمارت شهر از در که داخل شدیم طرف دست راست یک توپ کروپ بود خود کروپ که سه روز قبل وفات کرد این توپ را باعلیحضرت امپراطور حالیه پیشکش کرده بعد رفتیم بالاخانه تالارهای متعدد بعضی از سنگ مرمر بود و برخی ستونهای ابریشم و سماق داشت از تالار وسط راه داشت باطاق کوچکی میز مدوری در وسط اطاق نصب بود در وسط میز سوراخ گردی تعبیه کرده بودند اما سوراخ

بازنبود تخته مدوری در دهنه سوراخ بود گفتند فردریک کبیر هر وقت میخواست گاهی
صحبت محرمانه بدارد یا کاری کند پوشیده از دیگران در این اطاق میآمد وقت غذا که میشد
دست میزد این تخته مدور بواسطهٔ فنر و اسبابی که تعبیه کرده اند زیر میز این تخته میرفت
در مطبخ غذا را بروی آن چیده رها میکردند بعد تخته با غذا می آمد بجای خود فردریک
تناول میکرد دو طرفین میز روی زمین تخته مقعری دیگر گذاشته بودند آنها هم بمحض اشاره
پائین میرفتند کارد و چنگال روی آنها گذاشته بالا می آمدند جلو این اطاق کوچک اطاق دیگری
بود جلوش مجری بود از نقره آنرا می بستند دیگر کسی باطاق خلوت نمیتوانست نزدیک شود
اطاق دیگری بود آینه های بزرگ بدر و دیوار نصب کرده بودند اطراف آینه ها گل و بوته
از فلز مطلا ساخته بودند هر نقطهٔ این گل و بوته ها را که با فلز دیگر میزدند آهنگی بصوت خوش
بیرون می آمد در حقیقت صنعت خوبی بکار برده اند از آنجا بیرون آمده رفتیم بکلیسای
کاریسن در اطاقی پشت محراب جسد فردریک کبیر را محشو کرده در صندوقی از چوب
بلوط نهاده بودند صندوق دیگری جسد فردریک را در آن گذاشته بودند
بر حسب جثه خیلی بزرگتر از فردریک کبیر بود از دیدن این صندوقها بسیار تأسف
دست داد و بقدری متأثر شدم که زانوهایم سست عرق از جبین و اشک از چشم
جاری شد سبزه روی صندوق بود گفتند سال گذشته اعلیحضرت ویلیام اول
سلطان حالیه اینجا آمده سبزه را با دست خود روی صندوق گذاشتند از آنجا بیرون
آمده رفتیم بعمارت بانبربرگ در وسط باغ بسیار بزرگی واقع است در اطاقهای این عمارت
انواع اقسام پرده ها و نقاشی های بسیار خوب کار استادان ماهر هست در اطاقی

سر و پوست تمام جانورانی بود که فردریک کبیر شکار کرده بود بیشتر سر مرال و آهو
و شکار کوهی بود تمام اسبابهای فردریک کبیر از قبیل ساز و میز و کرسی و پرده و پرده نقاشی
حتی شانه و مسواک بهمان حالت آن عصر باقی بود هیچکدام را از جائی بجای دیگر نقل نکرده
بودند وضع عمارات آن زمان تقریباً با این عصر تفاوت زیادی ندارد فرقی که دارد
حالا عمارات را پنج شش طبقه میسازند و این عمارات از سه طبقه بیشتر نبودند اکثر ستونها
سنگ سماق و یشم اند و بخاریها سنگ آلاباستر که نوعی است از مرمر بسیار نفیس بعد
از تماشای مفصل بیرون آمده رفتیم مهمانخانه برای نهار در راه از پهلوی عمارتی گذشتیم که بسیار
با صفا بود حوض های فواره دار داشت شش هفت ذرع میجست گفتند هر وقت امپراطور
شکار میروند اینجا رفع خستگی میکنند همیشه تفنگ و فشنگ وغیره در این جا موجود است
خلاصه رفتیم مهمان خانه نهار خوبی صرف شد بعد از غذا رفتیم بعمارت سان سوسی
اینجا هم اطاقها پر از اسباب نفیس و در و دیوار مملو از پرده های کار استادان
ماهر بود رخت خوابی که فردریک روی آن وفات کرده بود در یکی از اطاقهای
این عمارت بود بهمان حالت نگاهداشته بودند ساعت مجلسی کوچکی دیده شد که کار
نمیکرد مترجمی که همراه بود گفت وقتیکه فردریک کبیر وفات کرد این ساعت از کار
افتاد تاکنون همین طور مانده خیلی تعجب کردم که نباید صحیح باشد ولی او اصرار داشت که سند
صحیح برای استدلال این مسئله در دست است از اینجا بیرون آمده رفتیم به نیوپالیس یعنی عمارت جدید
چیز تحفه و نغزی که در این عمارت دیده شد تالاری بود وسیع در و دیوار و سقف
آنرا بصورت حیوانات بحری از قبیل اژدها و نهنگ و ماهی و اصداف وغیره ا

نباتات متحجره بحری و صدفهای کوچک که باصطلاح گوش ماهی میگویند و مرجان
وغیره ساخته بودند مثل این بود که این حیوانات را از دریا گرفته نصب کرده اند بدر
و دیوار این عمارت از قراریکه می گویند این تالار را پس از جنگ هفت ساله مشهور که فیمابین
فردریک کبیر و ماریاترسا ملکه اطریش واقع شد بحکم فردریک ساختند تا بنماید که باوجود
اینهمه پولی که صرف جنگ شده هنوز در خزانه چه قدر پول باقی است که می توان چنین
تالاری ساخت وقتیکه معمار صورت حساب را نزد فردریک کبیر برد می گویند
آنرا پاره کرد تا کسی مطلع نشود چه مبلغ خرج شده انصافاً جای این دارد که مردم از اقطار
عالم برای تماشای این تالار بیایند اگرچه از دیدن سیر نشدم ولی بواسطه ضیق وقت و
طوعاً وکرهاً بیرون آمده رفتیم بایستاسیون سوار شده راندیم طرف منزل
چون خسته بودم   روز چهارشنبه بیست و هفتم   شب را زود خوابیدم
امروز عصر رفتیم باغ وحش باغ بسیار بزرگیست انواع اقسام حیوانات بری و بحری
چرنده و پرنده کوچک و بزرگ در قفسهای جدا جدا جای داده بودند دو شیر یالدار
افریقا دیده شد یکی بسیار بزرگ بود اسب دریائی یکجفت بود گفتم قدری نان
آوردند دهانش را مثل غار باز کرده هرچه نان می انداختم فوراً می بلعید جانوران
دیگر از قبیل سگ دریائی و روباه بحری و کرگدن دو شاخ و یکشاخ و شترو کوهان
وانواع مرال و گوره خر و زرافه و خر وحشی خوش خط و خال و فیل و کانکارو که حیوانیست
دو دست کوتاه و دو پای بلند و دمی کلفت دارد و خرس سفید و گاومیش جنگلی
که بیزون میگویند و طاوس سفید و طوطی بنفش و قریب صد نوع بوزینه دیده شد

پس از تماشای بسیار برگشته منزل آمدم امروز صبح مستر فرون را لندن فرستادم از پیش
رفته منتظر من باشد منهم فردا صبح انشاء الله تعالی بطرف لندن که مقصد اصلی و مرجع
کلی است روانه خواهم شد چون صبح زود باید راه افتاد زودتر از لیالی گذشته شب خوابیدم

روز پنجشنبه سی ام

صبح زود برخاسته پس از امور متداوله لباس پوشیده رفتم بموقف کالسکه بخار بعد از
سه چهار دقیقه حرکت کردیم تا مسافت زیادی طرفین راه عمارات و باغات دیده میشد
شهر برلن بسیار بزرگ و آباد است دوازده میل محیط شهر است پانصد خیابان عریض
خوب سی و هفت پل پنجاه و هشت محله پانزده هزار خانوار که هر خانه کم و بیش یازده اطاق
دارد کارخانجات زیاد از قبیل چرخ بخار سازی و پارچه پنبه و ابریشم و نوار بافی و چینی
سازی و حجاری و ظروف طلا و نقره و برنج سازی آهنگری کلاه دوزی حصیر بافی
گلهای مصنوعی سازی وغیره و مهمانخانه های مرغوب بسیار خوب دارد بخصوص این
مهمان خانه که منزل کرده بودم خیلی قابل و مقدم بر دیگران است کتابخانه بسیار بزرگی
دارد حاوی هفتصد هزار جلد کتاب است انجیل گتنبرگ که اول انجیلی بود بصورت طبع درآمده
در کتابخانه برلن است تماثیل بسیار بزرگ صورت فردریک ویلیام سیم و صورت محبوبه ایشان
ملکه لوئیزا را از سنگ بسیار خوب حجاری کرده بودند سر هر گذر و هر چهار راه باغچه ایست
باصفا و اطراف آن تماثیل اشخاص معروف را نصب کرده اند عصرها دایگان اطفال را
در کالسکه های کوچک جای داده در این جاهای مصفا بگردش میبرند حوضهای زیاد با
فواره های متعدد در اغلب معابر دیده شد خلاصه از صبح که راه افتادیم طرفین راه همه آبادی

درخت

وزراعت ودهات وبلوک وخانه های تک تک خوش نما دیده شد ظهر رسیدیم بلوی
نهار آنجا صرف شد کارخانجات متعدد در این حول و حوش دیده شد ساعت شش و ربع
وارد کلن شدیم مستر زکت عامل دولت نظامیه را که تلگراف کرده بودم بیایند به کلن در
استاسیون حاضر بود پس از تعارف بکالسکه نشسته رفتیم به مهمانخانه موسوم به هتل دونرد
که اعظم و احسن مهمانخانه های کلن است خیال داشتم شب بطرف لندن حرکت کنم ولی
گفتند دو کلیسای بسیار بزرگ قابل تماشا در این شهر است لهذا فسخ عزیمت کرده قرار
شد فردا شب بطرف لندن حرکت کنم

روز جمعه غره شهر ذیقعدة الحرام

بعد از نهار حالم برهم خورد نتوانستم بتماشای کلیسا بروم همراهان اجازت دادم بروند
به بینند اول رفته بودند بکلیسای بزرگ که جنب هتل است میگفتند این کلیسا در سنه ۱۲۴۸ع
آغاز شده و در سنه ۱۸۸۰ع بانجام رسیده مبلغ دو ملیان لیره خرج این کلیسا شده صد ستون
سنگی بزرگ دارد ارتفاع سقف صد و شصت پا و ارتفاع دو مناره آن که طرف
رود رین است هر یک ۵۱۵ پا است پنجره های منقش پاکیزه دارد وقتیکه داخل کلیسا میشوند
طرف دست راست تمثال سنگی حضرت مسیح است با چند نفر از خدام پهلوی راست
حضرت جای زخم شمشیر است که یهودان زده اند بعد از دیدن این کلیسا رفته بودند بکلیسای
سنت ارسلا که یکی از عجایب روزگار است چون قصه این کلیسا زیاد اهمیت دارد
برای اطلاع مطالعه کنندگان مینگارم که در ماه دوم مذهب عیسوی در قطعه جنوبی جزیره
برتان که تابع مملکت رم بود انتشار یافت از این جهة رشته الفت فیما بین این

ملک و مملکت رُم که پای تخت عیسوی مذهبان بود بسته شد اهل پکیت و اسکتلاند که در ممالک
شمالی بودند دست از مذهب خود برنداشته بهمان اعتقاد خویش پای استوار و ثبات
قدمی فشردند تا اوایل ماهٔ پنجم بتدریج اغلب ایالات کوچک دین مسیحا را اختیار کردند
تا اواسط ماهٔ پنجم وقتیکه اهل رُم از برتان کوچ کرده بملک خود رفتند اهل پکیت
و اسکتلاند دست تعدّی و تطاول بسمت عیسویان که در خاک جنوب سکنی داشتند
دراز کردند عیسویان استمداد از آنکلوساکن ها که طایفه شجاع و بهادری بودند جسته
اهل پکیت و اسکتلاند را مغلوب کرده از خاک عیسویان راندند شان آنکلوساکن های
مظفر را خاک حاصل خیز و زرریزی که مال عیسویان بود تطمیع کرده با اینها از در محاربه
درآمده از ملک و ماوای خویش محرومشان کردند بعضی بطرف مغرب فراری شده
و برخی بآب زده آنطرف دریا رفتند و جمعی بغلامی و بردگی گرفتار شدند بسیاری
از برتانهای عیسوی مذهب به بطاویه و کال رفتند برای اینکه در ظل عیسویان ملجاء و پناهی
پیدا کنند بیشتر آن فراریان که به بطاویه رفتند پیش رفتند تا ابتدا در رود رین محال
اسفل رود جزو حکومت رُم بود آنجا به امنیت و آسودگی گذران کردند هنگام
جنگ فیمابین اهل برتان و آنکلوساکن مردان برتانی بسیار کشته شده دختران متعددی بی پدر
و برادر گشتند یکی از این صبایا موسوم به اُرسُلا نسلاً و نژاداً و نجابتاً و کمائیتاً برتری
بر سایرین داشت همه جمع شده ویرا بریاست خود برگماشتند و فراراً بطرف کُلُن
روانه شدند اهل کُلُن بمهربانی و سلوک پیش آمده شاهزاده خانم سرکرده را بکمال احترام
و اعزاز نمودند امّا کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه   بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

نمود

هنوز این بیچارگان سر بر بالین استراحت نگذاشته بودند که سنگ لحد تکیه گاه سرشان
شد قسمت بجائی کشیدشان که خیلی سهمناک تر از ملکی بود که از آن فرار کرده بودند تبیین
این مقال آنکه اهل هونز که مردمان سبع و بیرحمی بودند و منزلشان در ساحل بحر خزر بود و غربین
از ظلم و اجحاف آنها خائف و به تنگ آمده بودند مدتی قبل ترک وطن کرده تا هنگری
و جنوب جرمنی رفته بودند در سال ۴۵۰ ع اینان با طوایف وحشی دیگر اراده کردند از
خاک جرمنی گذشته داخل گال شده به قتل و غارت خودی به بندند لهذا در ابو الجمعی اتیلا
که هم پادشاه و هم سرکرده بود با ایالات فوق که جزو مملکت رُم بود رفته بهر جا که رسیدند
ویران و بهر کس که برخوردند بیجان کردند از این یورش دهشت و وحشت تمام
فرنگستان را متزلزل ساخت از هر آبادی که می گذشتند با خاک یکسان می کردند آنانکه
از زیر تیغ بیدریغ ایشان نیم جانی بسلامت در بردند بصحاری و قفار و تلال و جبال
پناه بردند و یا در قلاع محصور پنهان شدند چون عدد افواج رُم کفایت مقاومت
نمود در سال ۴۵۱ مسیحی اینان جنوب جرمنی و جنوب شرقی گال را تسخیر نموده تا شهر
اورلیان رفته تمام ذکور را مقتول اُناث را اسیر و دوشیزگان را بی ناموس کردند
از اورلیان که بیرون رفتند جمعی از رُمنی ها را بسرکردگی آیتوس و گوث ها را به
سپهسالاری تیئودریس با آنها برخورده جنگ عظیمی روی داد از صبح الی شب
تنور کارزار گرم بود تا آنکه اهل هونز مغلوب گشته صد و شصت هزار نفر از ایشان
کشته شد پس از این شکست از سمت شمال بصوب بلجیک کوچ کردند در بین راه
بهر یک از آبادی که میرسیدند تمام مرز و بوم را ماوای بوم میساختند از

بلجیکا بسمت شرق کوچ کرده رفتند بطرف رود رین و اوایل شهر اکتوبر به کلن که
شهری بود محصور رسیده و بغلبه گرفتند مردان را از دم شمشیر آب ممات دادند و
زنان و دختران را باسیری برده فیما بین افواج تقسیم نمودند شاهزاده خانم ارسلا
سرکردهٔ دختران بر آنها فی جمله اسرا بود بی یازده هزار نفر جمعیت حلقهٔ انقیاد و اطاعت
وی را بگوش کشیده بودند بتوابع خود گفت وقت ضرورت چه نماند گریز
دست بگیرد سر شمشیر تیز زندگی با بدنامی چه فایده دارد آنچه با ما میکنند اگر دندان
بقضا بگذاریم بدنامی و بی ناموسی است و اگر تن در ندهیم کشته خواهیم شد پس مردن
با نام به از زندگی بدنام است بهتر است تا جان داریم در حفظ ناموس خود بکوشیم لهذا
همه در کمال استقامت و پایداری مخالفت نموده با اهل هونز کارزار نمودند اینان
چون گرگ و آنان چون گوسفند خون هر یازده هزار نفر را با شمشیر آبدار در میدان
کارزار ریختند در ضمن تیری بسینهٔ سنت ارسلا خورده او هم چون دیگران شهید
شد پیش از آنکه شعلهٔ جنگ التهاب یابد اهل کلن فراری شده در جبال و تلال پنهان
شده بودند وقتی که آتش فتنه فرونشست بمنازل خود برگشته دیدند تمام کوچه و برزن
مملو است از اجساد مقطعه و میدان ارک ممتلی است از ابدان اناث مقتوله پس از
نوحه و لابه بسیار جنازه‌های این یازده هزار دختر را در همان میدان دفن کردند اسم
این کلیسا مشتق است از ارسلا که سرکردهٔ دختران بود و جزو دیگران مدفون شد
چیزی که در این کلیسا تازگی دارد این است که اطراف کلیسا بالا و پائین عظام بی شمار
بترتیب پشت آئینه‌ها چیده اند از قراریکه در تاریخ ماه هفتم مذکور است استخوانهای

این دختران را محض زیارت و عبرت بازماندگان از مقابر خویش بیرون آورده
بطور یادگار این جا نهاده و برخی را در تابوتهای سنگی جای داده اند از این
کلیسا دری باز میشود با طاقی موسوم با طاق طلا مقبره سنت ارسلا و عظام شخص
معروف در این جا است سنت ارسلا مدفون است قبرش را در ماه دوازدهم
دهم خیلی قشنگ و پاکیزه ساخته جواهرات نفیسه روی آن نصب کرده اند وقتی
که فرانسویان به کلن تاخت بردند تمام جواهرات را کنده بغارت بردند در
سال ۱۸۸۱ اهل کلن همت نموده باز مثل روز اول همان قسم جواهرات فراهم
آورده نشاندند استخوانهای سر زیاد است که بعضی در قالبهای فولادی است
و برخی روپوش مخمل زنار دوزدارند معدودی در قالبهای نقره بودند و بسیاری
شان مروارید و جواهر نشانده بودند استخوان دست سنت ارسلا را در قالب
نقره جای داده روی مقبره اش گذاشته اند یک خمرهٔ بلوری مملو از خاک
بخون آغشته مال میدانی است که دختران شهید شده اند استخوان پای سنت
ارسلا را در قوطی عاج گذاشته اند با این صندوقچه نیز جواهرات درشت
نصب بود بتدریج برده اند نوک تیری را که از ضرب آن سنت ارسلا
شهید شد میان مقبره اش هنگام شکافتن پیدا کرده در قوطی نقره گذاشته اند
در قوطی نقرهٔ دیگر تسمهٔ تازیانه بود گفتند متعلق به تازیانه ای است که با آن حضرت
مسیح را زدند دو خار در قوطی طلائی بود مذکور است این دو تا از همان خار هائی است
که بسر حضرت مسیح فرو کردند یک خمرهٔ بود منقول است این یکی از شش خمرهٔ است

که حضرت عیسی آب در آنها ریخته شراب می شد این خمره اول در کلیسای نتردام
پاریس بوده اند از این قبیل چیزها زیاد دیده بودند بعد رفته بودند باغ وحش گفتند
اغلب طیور و جانوری که در برلن دیده بودند این جا هم یافت میشود دو سگ
دریائی این جا بود که در برلن دیده نشد بعد رفته بودند ماهی خانه غاری مصنوعی ساخته
اطراف غار را طاقچه ها ساخته جلوشان را یک تخته بلور صاف گذاشته بودند
از بالا متصل آب تازه داخل میشد و از پائین آب مانده خارج میگشت کف
طاقچه را مثل کف دریا شن و ریگ و کوشش ماهی ریخته بودند بعضی ماهیها روی
شاخه های درخت راست نشسته بودند ماهیهای مخطط دیده بودند مثل پوست
ببر پس از گردش آمدند منزل شب بعد از شام سوار کالسکه شده رفتیم به تاسیون
کالسکه بخار حاضر بود سوار شده رفتیم بطرف استن که بندری است واقع در
جانل انگلیس و متعلق است بدولت بلجیک شب خنک بود از خاک هانور
و بلجیک گذشتیم اغلب جاها سبز و شاداب بود حالا فصل خرمن کوبی این صفحات است
حاصل را بعضی جاها درو کرده خرمن کرده بودند و بعضی جاها زرد شده بود اما هنوز
نه درویده بودند باری صبح زود رسیدیم به استن کشتی حاضر بود از کالسکه
پیاده شده داخل کشتی شدیم در این بحر کشتی های بزرگ بواسطه کم عرضی نمی
توانند آمد و شد کنند جهازاتی که در این بحرند کوچک و باریکند این بحر
نیز همیشه متموج و متلاطم است و کفش سنگلاخ مگر سفاین متعدد به سنگها
خورده شکسته و مسافرین غرق شده اند در اول وهله که کشتی راه افتاد چنان تیز

وبالا می شد که ظروف چای خوری روی میز متصل هم میخورد و آهنگ خاصی
از آنها پیدا میشد تا یکساعت همین طور بود بعد الحمدلله کم کم آرام شد دو ساعت
بظهر مانده وارد بندر دُور که ابتدای خاک جزیرهٔ برتان کبیر است شدیم کالسکه
بخار حاضر بود سوار شده راندیم ظهر رسیدیم به استاسیون ویکتوریا بسیار
بزرگ است از این کالسکه پیاده شده بکالسکه اسبی نشسته رفتیم منزل خانه که
اجاره کرده بودند جنب هید پارک است هید پارک باغی است بسیار وسیع و تفرجگاه
عموم خلق اطراف باغ خیابانها و راه های متعدد دارد راه کالسکه و سواره و پیاده
همه از یکدیگر مجزی است هر راهی برای هر یک از این سه طبقه معین شده زیر
اشجار سندلیهای بسیار و نیمکت های بسیار برای رفع خستگی مردم گذارده اند
قریب زاویه باغ سکوی مدوری است هر روز از ساعت هفت الی ساعت
ده موزیکان میزنند اشهر و اعرف جاهای لندن همین باغ است اطراف
آن در عهد سلطنت چارلس دوم دیوار آجری داشت در زمان دولت
جورج چهارم دیوار آجر را برداشته محجر آهنی کار گذاشتند خیلی جای
پاکیزه‌ای است در فصل لندن و غیر فصل اینجا تفرجگاه عامه خلق است خلاصه یکساعت
از ظهر گذشته رسیدیم بمنزل بعد از شست و شوی بدن غذا خورده استراحت
کردم شب بعد از شام رفتیم به تماشاخانه موسوم به الحمبره قریب هشتاد نفر دختر
جورابهای ساقه بلند تنگ و چسبان پوشیده با لباس عربی اول رقص کردند
بعد مشق تفنگ کردند یک دختری در میان آنها بود که فقط نوک پنجه های پا را

روی زمین گذارده میرقصید گاهی روی پنجه یکپا میرقصید و میچرخید بعد از رقص و ساز
که فی الحقیقه خیلی تماشا داشت پرده افتاد بعد از پنج دقیقه بلند شده یکنفر بازیگر آمده
بازیهای تردست خوب نشان داد منجمله سه گلوله در دست داشت انواع
اقسام همه را بهوا می انداخت از زیر پا میگذراند بدون اینکه یکی را بگذارد بزمین بیفتد
بعد یک گیلاس پر از آب آورده روی دهنه یک بطری گذاشت و روی
سرش نهاد گیلاس دیگری پر از شراب روی زمین گذاشت همین طور ایستاده
ایستاده پوست سرش را بحرکت در آورد بطری آهسته آهسته در ضمن میرفت
پایین تا رسید پشت گردنش آنوقت خم شده گیلاس شراب را بالب بلند کرد باز
بطری را از پشت گردن روی کله آورده و در این بین شرابی که در گیلاس بود آشامید
بدون اینکه قطره آب گیلاسی که روی دهنه بطری گذارده بود بریزد بعد یک دایره
بزرگ چوبی آورده کنارش را نوک چوبی بطول دو ذرع نهاده بهوا انداخت و چوب را
زیر دایره گرفت مرکز دایره روی چوب آمد و بنا کرد بچرخاندن باز بهوا انداخت
همان دایره روی چوب آمد از این قبیل تردستی ها زیاد در آورد هر بازی که بتغییر
میکرد پرده های خوب می نمودند یکدفعه آسمان و آفتاب نمودار شد یک دفعه
شب و ماه و ستاره و یکدوره کوه و غار و استیلاکیت و استالاکمیت
و دفعه دریا و کشتی و موج بقسمی خوب که با صورت طبیعی تفاوت نداشت
پس از تماشای زیاد که تا نصف شب طول کشید بمنزل رفتم شبچر حاضر بود
صرف شده خوابیدم

یکشنبه سیم شهر ذیقعده الحرام

امروز

امروز چندان جمعیت در کوچه و برزن لندن نیست خیلی کم دیده میشوند غلب به کلیسا و باغات اطراف شهر میروند کوچه خلوت و تمام دکاکین بسته است منهم چون حالتی داشتم تمام روز را منزل ماندم تازه که قابل نگارش باشد رخ نمود

دوشنبه چهارم

چون فردا آغاز اسب دوانی است چند نفر از امرا و اعزه را دعوت کردم تشریف بیاورند در همان منزلی که من در نزدیکی کود وُد گرفته ام تا پنج روز که اسب دوانی طول میکشد بمانند ایشان دعوت مرا قبول نموده بودند دو ساعت بظهر مانده رفتیم بموقف کالسکه بخار سوار شده راندیم دو ساعت راه بود وقتیکه بمنزل رسیدیم مدعوین تشریف داشتند غذا صرف شده هر یک بر آشگاه خود رفتیم شب را با صحبت با ایشان بسر بردم

سه شنبه پنجم شهر ذیقعده

یکساعت از ظهر رفته اسب دوانی شروع میشود از منزلی که گرفته بودم تا میدان اسب دوانی قریب شش میل راه بود قبل از ظهر فی الجمله غذائی صرف شده راه افتادیم بالا خانه که برای تماشاچیان معین نموده اند اطرافش پر است از اشجار کهن کرسیها و نیمکتهائی متعدد درجه بدرجه نهاده بودند تماشاچیان اغذیه سرد از منازل خود آورده زیر سایه اشجار جوقه جوقه هر یک با دوستان و آشنایان خویش صرف می نمودند در حقیقت نوعی است از اعیاد عالم بسیار خوبی داشت بعد از چاشت رفتم خدمت حضرت اقدس اسعد والا پرنس اُف ولس ولیعهد دولت بهیه انگلستان خیلی اظهار عنایت نسبت بمن مبذول داشتند اگرچه استبعادی ندارد زیراکه فطری و جبلی حضرت معظم له است

که پیوسته مطمح نظر و عنایتشان متوجه تمام دولتخواهان و صداقت اندیشان است و هموا
نظر بلند منظر شان بطرف کسانی است که زبان و دلشان یکی باشد امیدوارم این
بنده هم جزو این جرگه محسوب شوم زیرا که کندم نمونه ایست از آثار و مثت نشانه ایست
از خروار خلاصه اسب دوانی تا غروب آفتاب طول کشید بعد از تمام اسب
دوانی رفتم

منزل چهارشنبه ششم

امروز روز جمعه رائتل روز اول بسر بردم یعنی از صبح تا ظهر منزل مانده بعد از ظهر
میرفتم به کود دود تا ساعت شش بتماشای اسب دوانی مشغول میشدم منزل آمده با
مدعوین بسر میبردم روز پنجشنبه حالم بر هم خورد نتوانستم بروم

شنبه نهم

امروز قبل از ظهر بلندن مراجعت کردم چون مزاجاً کسل بودم از منزل بیرون نرفتم
مولوی سید علی بلگرامی که یکماه بعد از من از حیدرآباد بیرون آمد دیروز وارد لندن
شده امروز بدیدن من آمد از امور حیدرآباد پرسیدم گفت الحمدلله همه چیز بخوبی و
پاکیزگی میگذرد شب رفتم بتماشا خانه موسوم به ایجیپشن هال یعنی عمارت مصری ابتدا
شخص حقه بازی آمده بازیهای خوب درآورد دو عمل بسیار خوبی کرد که قابل
تعریف است اولاً یک صورت مقوائی بسیار کوچکی روی میز گذارد مقابل
این میز میز دیگری نهاد که فاصله اش تقریباً یک ذرع میشد یک بشقاب
آورده کفش را نوک انگشت گذارده بنا کرد بچرخاندن در ضمنی که بشقاب را میچرخاند
دست آدم مقوائی با قلمی که در دست داشت روی صفحه کاغذی حرکت میکرد

وقتیکه بشقاب را رها کرد دست آدم مقوائی هم از حرکت افتاد آنوقت صفحهٔ کاغذ را
بتماشاچیان نمود دیدیم صورت یک آدمی روی کاغذ کشیده شده و حال انکه کاغذ
هر دو رو سفید بود وقتیکه جلو آدم مقوائی گذارد بعد نوار باریکی آورده طرفین آن را
بدو دیوار مقابل یکدیگر میخ کوبید چهارچوبی که دو اصبع بیشتر قطر نداشت در
وسط چهارچوب کاغذ سفیدی چسبانده شده بود از وسط نوار معلق آویخت بعد
شکل کرمی روی کاغذ چهارچوب مرتسم نموده حاضرین را مخاطب ساخت که الان
هدهدی از این چهارچوب بیرون می آید خوب متوجه باشید یکدفعه ضربی بکاغذ
زده پاره شد از میان آن یک بالونی بسیار نازک که تقریباً بقدر خمرهٔ کوچکی بود بیرون
آمد بعد یک سندلی زیر بالون کاغذی نهاد کم کم بالون بحرکت آمده سرش
پاره شده یک دختر خوش منظری چون پری تا سینه خود را نموده دستها را گشوده
با تمام حاضرین تعارف نموده پرده افتاد جای تعجب این است میان چهارچوب نازکی
که طرفین آن را کاغذ چسبانده بودند چطور آدم پنهان شده بود و چگونه باین
سنگینی روی هوا معلق بنواری آویزان بود پنج دقیقه بعد پرده بالا رفت در زاویه
تماشاخانه پیانوئی بود بقدر پیانوهای معمولی طرفین آن شیپور و طبل نصب کرده
بودند و اطراف تماشاخانه نیز طبل و سنج و زنگوله و چیزهای دیگر آویخته بودند
بتوسط چوبی که دو ذرع تقریباً طول داشت یک شیپور به پیانو متصل نموده بنا کرد
به پیانو زدن که یکدفعه از در و دیوار تماشاخانه صدای طبل و سنج و شیپور بلند شد
مثل اینکه یک فوج بالابان میزنند بیک دست زدن به پیانو گاهی چراغهای

تماشاخانه خاموش و گاهی روشن میشد یکدفعه تمام چراغها خاموش شده صدای
شرشر باران در تماشاخانه پیچید رعد و برق شروع شد مثل اینکه فی الواقع فصل
بهار است و باران و رعد و برق دو سه ستاره هم نمودار شد بعد باز روشن شد
و پرده افتاد بعد از پنج دقیقه باز پرده بلند شد زن و مردی پیدا شدند ضعیفه میخواست
بعقد مرد که درآید او قبول نمیکرد معذرت باین عذر بود که پس از فوت زنم قسم یاد کرده‌ام
زن نبرم دراین ضمن جادوگری آمد و گفت من از روح زنت میپرسم اذن بدهد این خانم را
برشته ازدواج درآوری فوراً باز تماشاخانه تاریک شده نوری بشکل آدم پیدا شده
در هوا حرکت کرد قدری بالا رفت و قدری پائین آمد و دست شوهرش را گرفته در
هوا برد و پائین آورد بعد این جسم نور بتدریج از نظر غایب شد یک دفعه صورت
تشریحی بنظر آمد فقط استخوانی بود از نور دست و پایش را در هوا حرکت میداد صدای
چند عظام که بهم میخورد بگوش میرسید و وقتیکه در حرکت بود سرش از بدن جدا شده بهوا
صعود کرد با دو دست کوشش زیاد کرد بگیرد دستش نمیتوانست متصل در هوا متحرک بود بعد
هر دو پایش از زانو جدا شده بنا کرد براه رفتن در هوا وقتیکه بهم میخوردند صدای دو استخوان
که بهم بخورند از آنها خارج میشد بعد تمام بدن از انظار مردم ناپدید شده تماشاخانه
روشن شد و بازی تمام گشت فی الواقع اشخاص ساده لوحی که این نوع شعبده باز ندیده
باشند اگر اینجا بیایند مبهوت می شوند و اگر شعبده باز دعوی پیغمبری کند همه برسالت
وی اعتراف می کنند

پنجشنبه هفتم شهر ذیقعده

امروز رفتم به آلبرت هال تالار بسیت نزدیک هید پارک حضرت مستطاب پرنس کنسرت

شوهر علیا حضرت ملکه معظمه دامت شوکتها در زمان حیات طرح ریخته بودند دار
الصنایع و دار العلوم بسازند در پنجم ماه مٔی ۱۸۶۷ اول سنگ بنا را علیاحضرت
ملکه معظمه دامت شوکتها گذاشتند در سال ۱۸۷۱ با تمام رسید قریب دویست هزار
لیره انگلیسی خرج تالار شده قطر الطولش ۲۷۲ و قطر اقصرش ۲۳۸ و محیطش ۸۰۴
پا است شکلا اقرب با بیضاوی است هزار و سیصد و شصت و دو صندلی در وسط
دور تا دور تالار به ده قطار چیده اند در شاه نشین تالار ۱۸۰۰ کرسی میتوان گذاشت
بالای شاه نشین غلام گردشی است دو هزار نفر بفراغت می توانند گردش کنند
اطراف غلام گردش پرده های روغنی بسیار کار نقاشان قدیم و جدید است سقف
گنبدی بلور دارد با ارتفاع ۱۳۵ پا روی هم رفته هشت هزار نفر در کمال آسودگی
و فراخی جا می توانند در این تالار بنشینند طرف جنوب تالار ارغنون بسیار بزرگ
نهاده اند ده هزار نی دارد دو ماشین بخار با آهنگ در می آورندش ساز زن بیست
هزار نوازنده اطرافش می توانند نشسته بنوازند طولش هفتاد پا است قریب ده هزار
لیره تمام شده خیلی ساز زن بیست بعد از تماشای بسیار که فی الواقع هر یک از
پرده ها یکساعت طول داشت آدم خوب به بیند بیرون آمدم مقابل درب تالار باغی
است موسوم بباغ کنسینگتن مجسمه حضرت اقدس پرنس کنسرت را بیادگار روی ریخته
مطلا کرده اند چهار طرف مجسمه فرشتگان بنا دارند مرمر حجاری کرده چهار ربع
مسکون می نامندشان در زیر مجسمه پرنس تماثیل اشخاص معروف است از قبیل شکسپیر و
میلتن و ولتیر و غیره همه را بسیار شبیه و خوب حجاری کرده اند

جمعه هشتم شهر ذیقعدة الحرام

بعد از صرف نهار رفتیم بتماشای کلیسای سنت پال بزرگترین کلیسای بریتانی کبیر است اتلبرت سلطان کنت سنه ۶۱۰ع مسیحی اول در این موضع کلیسا ساخت در سال ۱۰۸۷ آتش گرفته بکلی خراب شد سنت پال بعد این کلیسا را بنا کرد در سال ۱۱۳۷ باز بسوخت و بسیاری از آن ویران شد بعد که تعمیرش کردند باز در سنه ۱۵۶۱ آتش گرفته خرابی بسیار بآن وارد آمد مجدداً مبلغ گزافی خرج کرده مرمتش کردند در سال ۱۶۶۶ یانقین عظیمی روی داده بکلی ویران و تلّی خاکستر شد در این یانقین قریب سیزده هزار خانه و هشتاد و هفت کلیسای کوچک با خاک یکسان شدند در عهد سلطنت چارلس دویم سنه ۱۶۷۵ باز از سر نو شروع بساختن کردند سی و پنجسال طول کشید تا باتمام رسید از غرائب آنکه کلیسا و عمر معمار در یک روز باتمام رسید طرح بنا شبیه به کلیساهای لاتین است طولش پانصد و عرضش ۱۲۵ پا است از کف کلیسا تا نوک صلیب که بالای گنبد است ۳۶۵ پا است روی مناره جنوبی زنگ بزرگیست قطرش ده پا می‌شود این زنگ هیچوقت زده نمیشود جز وقتیکه کسی از دودمان سلطنت یا امیری از خاندان نبالت دستش از دنیا کوتاه شود وزن زنگ دوازده هزار رطل است و وزن زبانه زنگ صد و هشتاد ششصد و شانزده پله میخورد تا صلیب ولی تا وسط که بغلام گردش نجوی موسوم است بیشتر نرفتیم وجه تسمیه این غلام گردش این است که اگر یک طرف صد قدم آدم دهنش را بدیوار گذارده آهسته حرف بزند سامع بصدای بلندی میشنود معمار صنعت غریبی در این فن بکار برده

ازاین جا یک طبقه بالاتر رفتیم تمام شهر لندن پیدا بود خواستیم برویم بالاتر تا نزدیک
صلیب مانع شدند گفتند چندین دفعه اهل ایران خواستند کنده‌ها یادگار نام بنویسند یا دنیا یت
خراب کنند از عهده بر نیامده گرفتار گشتند لهذا از آن زمان ببعد قدغن اکید است
کسی بالاتر نرود و همیشه درهای بالا هم مقفل است چون نشد بالا برویم پائین آمدیم خیلی
خسته شده بودیم قدری در صحن کلیسا نشستیم مجسمه های زیاد صورت پهلوانان معروف
که در نبردها کشته شدند از سنگ مرمر حجاری کرده و بعضی را از چدن ریخته زینت
کلیسا کرده اند نوک گنبد صلیبی است بوزن سه هزار و سیصد و شصت رطل روی
گلوله نصب است که وزنش پنجهزار و ششصد رطل است قطر گلوله شش پا و دو
اصبع است اما از پائین بقدر هندوانه درشتی بنظر می آید هشت نفر آدم میتوانند
میان گلوله خود را بگنجانند خلاصه پس از گردش زیاد آمدیم منزل همه جا از میان
خیابانهای وسیع تمیز و از پهلوی عمارات رفیع خوش طرح گذشتیم جمعیت کثیری
پیاده از طرفین راه و کالسکه های متعدد از وسط متصل در عبور و مرور بودند چندین
جا کالسکه من و همراهان ایستاد تا راه باز شد از میان اینهمه جمعیت یک صدای
بلند بیرون نمی آمد واقعاً انگلیسها مردمانی هستند بسیار معقول و مؤدب احدی را
با کسی کاری نه هر کسی پی کار و عمل خود میرود دوازده هزار پلیس سواره و پیاده برای
محافظت عموم خلق در لندن هست تا نزاعی خونریز و جنگی فتنه انگیز روی ندهد
پلیس ها ذوی‌البنیت مداخلت بهیچ امری نماید فی‌الحقیقه آزادی این است که نصیب
انگلیسها شده گمان نمی کنم ملت دیگر این نوع مختار و آزاد باشند

سه شنبه نهم

امروز تا عصر منزل مانده بنوشتن وخواندن وقت خود را گذراندم ساعت
شش رفتم بتماشاخانه مدم توسو اینجا صورت سلاطین ومردمان معروف را خواه
به نیک نامی خواه به بدنامی از موم درست کرده با همان لباس ونشانی که در زمان
حیات در بر داشتند بترتیب ایستاده ونشسته با حرکات مختلف هر یکرا بوضع
خاصی قرار داده اند مثلا شخصی دیگر یرا مخاطب ساخته حرف میزند بقدری مجسم است
که با صورت اصلی نمیتوان تمیز داد صورت دختری را از موم ساخته نفس میکشد مثل
اینکه فی الواقع انسان حقیقی خوابیده ونفس میکشد جای دیگر شخصی از موم بود که گاهی
سرش را بطرف راست وچپ میگرداند پلیسی از موم ساخته ایستاده کرده بودند
یکی از تماشاچیان گمان کرد پلیس حقیقی است از وی پرسید چه وقت موزیک میزنند
دید جوابی نیامد خجل شد دختری شربت فروش جلو میزی ایستاده بود یکی از همراهان جلو
رفته گفت این را چه قدر خوب ساخته اند دختر بنا کرد بخندیدن اگر آدم حقیقی بی حس
وحرکت درمیان آدمهای مومی بنشانند مشکل میدانم کسی بتواند تمیز بدهد بالای سر
دختری که نفس میکشید حبابی نهاده بودند زیر حباب دستخط مبارک اعلیحضرت
اقدس همایون ناصرالدین شاه سلطان ایران دیده شد پهلوی آن انجیلی نهاده بودند
میرزا اسمعیل خان گفتم سواد دستخط همایون را محض تیمم وتبرک مسافرت نامه من بدارد
اینست سواد دستخط مبارک هنگامیکه در لندن اقامت داشتیم بتماشای مدم توسو
آمدیم واین چند کلمه را برسم یادگاری در اینجا نوشتیم ناصرالدین شاه قاجار ۱۸۷۵

در تبریز

درجنب این تماشاخانه اطاق دیگری بود که اسباب سلاطین قدیم را نهاده بودند
از قبیل لباس واسلحه وغیره رخت خوابی که ناپلیون اوّل دران سفر میکرد اینجا بود دازین
کالسکه رخت خواب وآشپزخانه واسباب تحریر ومیز نهارخوری همه جمع بود ازاین
اطاق پله میخورد بپائین دراین زیرزمین مانند صورت مردمانی هستند که به بدذاتی
وسرقت وبدنفسی وسفاکی مشهور بودند از صورت هریک فی الواقع آثار بدذاتی معلوم
میشود تماماً کریه المنظر وقبیح الوجه اند این جا نیز یک دار دیده شد که سوابق ایام در
فرانسه و بعد در لندن رایج شد برای کشتن قاتلین و بدکاران بر سر تخته چوبی عمود کرده
آدم را روی تخته می خوابانند بالای عمود تبری تعبیه شده بیک اشاره پائین آمده
میخورد بگردن آدم و فوراً سر جدا شده می افتد میان صندوقی پر از کاه و بدلنا
زد تخمیناً مانند صورت تمام محبوسین نیز دراین اطاق بود با وجودیکه همه از موم ساخته شده
بودند از دیدن روی زشتشان موی بر بدن آدم راست میشد پس از تماشای اینجا
آمدیم باطاق اوّل یک دسته موزیکانچی هر روز نزدیک مغرب موزیک میزنند
چون خوب میزدند و خسته هم شده بودم قدری نشسته رفع خستگی شد بعد رفتم
منزل شام خورده **یکشنبه دهم** وقت خواب خوابیدم
امروز نیز روز یکشنبه است کمتر کسی در شهر میماند نه جائی برای تماشا باز است و نه
آمد و شدی در کوچه و برزن میشود صدای احدی بگوش نمیرسد این شهر با این پر جمعیتی
مثل امنیت که هیچکس در آن نباشد بعضی از اهل حیدرآباد که برای گردش و تحصیل
این جا آمده اند از قبیل مولوی سید علی بلگرامی و میرزا مهدیخان و سید زین العابدین

فرزند مولوی سید حسین مؤتمن جنگ بدیدن من آمده بودند گفتم بمانند با من نهار بخورند بعد از نهار با آنها فی الجمله صحبتی شد تازه که قابل نگارش باشد اتفاق نیفتاد

دوشنبه یازدهم

امروز بعد از نهار رفتم بعمارت دولتی قدیم لندن که موسوم است به تاور اف لندن یعنی برج لندن این عمارتیست صاحب برج چند روی تپه کنار رود تمیز واقع است این جا جائی است که اشخاص معروف ومشهور عالم شربت ممات از دم تیغ آبدار چشیده اند اصل این بنا از رمن است در عهد سلطنت کنستانتین کبیر بنا شده گویا اینجا خزانه و دار الضرب رمن ها بوده زیرا که در سال ۱۷۷۷ وقتیکه پایه یک بنای جدید را می کندند یک شمش نقره و چندین سکه طلا مسکوک بسکه وخط رمن ها بود از ابتدای بنای این بنا هم عمارت دولتی بوده وهم محبس حکومتی استیفن شاه اول سلطانی بود که اینجا را مقام خود کرد در عهد سلطنت ریچارد اول سنه ۱۱۸ لنشام کشیش خندقی دور این بنا داد کندند زمان سلطنت ادوارد بر استحکامات وقلاع این بنا افزوده چنان مستحکم نمود که ممکن نبودی داخل مخل اندرونی شد بقولی در عهد وی این جا فقط محبس دولتی شد در سال ۱۲۷۸ از یهودیان متشکی شدند که سکه قلب میزنند همه را که ششصد نفر میشدند گرفتار کرده این جا حبس نمودند خونهای زیاد در این جا ریخته شده اگر بخواهم تمام را شرح دهم چندین صفحه پر خواهد شد این جا همان جائی است که هنری هشتم زوجه خود ملکه آراگن را پس از جلوس بر تخت آورده در سال ۱۵۳۰ از معاشرت با وی سیر شده از جان نا امیدش کرد بعد زوجه دیگر که بسیار خوشصورت وجوان بود دبرشته از دواج در آورد چندی

نگذشت

نگذشت که بوی هم همان شربت چشانند در عهد سلطنت مری رقیب خویش لیدی جنگری را بدون هیچ نوع تقصیر یا گناهی در این جا حبس کرده بعد سرش را از بدن جدا نمود وقتی که مری از دار الملک دنیا روی بعالم بقا نهاد سلاطین بعد دیگر این جا را عمارت دولتی قرار ندادند حالا جبه خانه و مخزن جواهرات دولتی است در وسط عمارت اطاقی است تقریبا مدور تمام جواهرات و آلات سلطنت را میان دو قفسهٔ آهنی چیده اند بعد از فوت چارلس اول اشیاء و جواهرات قدیمه بعضی مکسور و برخی مسروق شدند در زمان تاج گذاری چارلس دوم زرگری مأمور شد آنچه جواهر لازم است برای دیهیم وی فراهم بیاورد جواهراتی که حال موجودند مشتمل است بر چند تاج و چند عمود و بشقابهای طلا و مطلا که هنگام تاج گذاری در سر میز میچینند نشانهای متعدد طلا و مرصع و مینا وغیره زیاد دیده شد تاج علیا حضرت ملکه معظمه دامت شوکتها را از همه بالاتر جای داده بودند دورش مخمل ارغوانیست و جواهرات زیاد روی آن نشانده اند یک یاقوت درشتی که اطرافش هفتاد و پنج الماس بریلیان بود دیده شد بیک صلیبی نشانده اند این یاقوت بواسطه درشتی اشتهار زیاد دارد میگویند مال ادوارد است که معروف بود بسیاه شاه در سال ۱۳۶۷ که اسپانیول محاصره شد پطر پادشاه کاستیل بوی ارزانی داشت در محاربه اجین کرت سال ۱۴۱۵ همین یاقوت بکلاه خود هنری پنجم نصب بود خلاصه انواع اقسام جواهرات دیده شد منجمله ظرفی بود شبیه بعقاب بال گشوده سرش بگردن پیچ میخورد هنگام تاج گذاری سلاطین موافق رسمی که دارند میان آن

روغن ریخته سلاطین را روغن مالی می کنند قاشق طلای مرصعی دیده شد که با آن
روغن از ظرف مذکور بیرون می آورند قریب دوازده نمکدان طلای
مرصع بود اینها نیز هنگام جلوس سلاطین در دستر خوانی که آنروز گسترده می شود
گذارده میشوند شبیه کوه نور را همان طور که از هند آورده بودند قبل از تراشیدن
و بریان کردن از بلور ریخته پشت آینه نهاده اند گردن بند و نشان زانوبند که
روی آن مرتسم است هونی سواکی مالی پانس یعنی بد باکسی وارد بیاید که بد خیال
میکند و نشانهای دیگر و مدال زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار از این جا بیرون
آمده رفتیم بجبه خانه این حجره مشتمل است به اسلحه یجی یونانی و نمونه آلات حرب
مشرقیین مخصوصاً مال هندیان و ادوات قدیمی نادر خوشی ساخت با اسم تاریخ
هریک بترتیب در قفسه های متعدد چیده اند ستونهای فولادی بر اسبهای
مصنوعی بسیار درشت پوشانده بترتیب چیده اند بعضی شان پوست اسب
حقیقی بود که با کاه پر کرده بودند سمشان بزرگتر از سمهای معمولی است یک نوع
زره و کلاه خود دیده شد از ریشه اشجار بافته بودند و آلات حرب اشخاصی که
این نوع لباس می پوشیدند منحصر بوده بنی و استخوان ماهی و تیری که نوکش سنگ
تیزی بود شمشیر و توپ و تفنگ قدیم و جدید خنجر و کاردهای خراسانی ترکستان
شمشیرهای بسیار بزرگ که هر یک دو برابر شمشیر حالیه بود زیاد دیده شد از این جا
رفتیم با طاقی که منزل لدی جن گری بود یک پنجره بسمت صحن عمارت داشت از
میان همین پنجره دیده شوهرش را از محبس بیرون آورده بدار کشیدند و جسد شرا

در عرابه گذارده بردند در کلیسای سنت پطر دفن کردند بعد آمدند این بیچاره را هم برده
بشوهرش ملصق کردند حال همان مقتل را مشجر کرده مجر آهنی اطرافش ساخته اندر
همین موضع سال ۱۵۳۶ و ۱۶۰۱ شش نفر از مشاهیر بی سر شدند اول ملکه آن
زن هنری هشتم دویم مارکارت زن سر ریچارد پل سیم ملکه کاترین زن پنجم هنری
هشتم چهارم جن زن جورج بلین پنجم لدی جن گری دختر هنری دیوک سفالک ششم ربرت
دورارل اسکس در عقب این مقتل راهی است تنگ و تاریک میرود به محبسی که
مال اعزه و امرا بود محبوسین هر یک زمان قید روی سنگهائی که در کف و دیوار
محبس است چیزها کنده اند که خالی از پند و نصیحت نیست یکی از آنها را که ولیام رام
کنده بود خواندم ترجمهٔ آن اینست در خانه ماتم و عزا توقف کردن به از زیست
نمودن در خانه عشرت و ضیافت است دل عاقل همیشه منزل ماتم است
چندی مقید شدن بهتر است از همواره خلیع العذار بودن برای هر چیزی قسمت و
معین روزی باید تولد شد و ساعتی باید بدرود گفت روز ممات بهتر از روز حیات است
هر چیزی انتهائی دارد انجام هر شیئی از آغاز آن بهتر است در زمان مسکنت و
ذلت صبور و شکور باش همچنانکه پول مفتاح ابواب مقفل است عقل نیز کلید
اشکالات است زمان اقبال خوش سلوکی کن و بترس از ایام ادبار فی ۲۲
اپریل ۱۵۵۹ خلاصه از دیدن این محبس و خواندن بعضی خطوط و بیاد آوردن کشتار
و قتالی که در این موضع شده بقدری بدنم مرتعش شد که ضعف روی داد محبس
دیگر بود زیر زمین مانند برای طبقه گناهکاران و قاتلین وغیره بقدری تاریک

و بدبو بود که بعقل راست نمی آید دیوارهای بسیار کلفتی داشت حال انبار تفنگ است
در عرض یکروز میتوانند هشتاد هزار تفنگ بیرون بیاورند بجهة خراب کردن یکی
از دیوارهای این محبس هزارها عمله و مدتها زمان لازم است واقعاً عجب جای
محکمی است از آهن استحکامش بیشتر است پس از تاسف و تماشای بسیار منزل آمدم

سه شنبه دوازدهم

طرف عصر رفتم بصومعهٔ وستمنیستر کلیسائی است بسیار قدیم و بزرگ هر قطعه آن در زمان
سلطانی ساخته شده آغاز بنای این کلیسا در سال ۶۱ بحکم سِبِرت سلطان سکسن شد
اهل دنمارک بنای اول را خراب کردند بعد ادوارد ملقب به کنفسر در سال ۱۰۵۰
دیگری بنا کرد مذکور است این اول کلیسائی بود که بطرح رمنی در بریتان ساخته شد
مقبرهٔ ادوارد در همین صومعه است پس از وفات وی اولاد و احفادش
در بنا و زینت این کلیسا جهدی بلیغ نمودند هنری سیم در سال ۱۲۲۰ ابنای باشکوهی
ساخت چندی نگذشت که آتش گرفت ادوارد اول تعمیرش نمود در عهد سلطنت
ادوارد دویم و ادوارد سیم وسعت داده شد هنری پنجم در سمت مشرق بنای پاکیزه
ساخته تمام کلیسا بنام وی شد از زمان هارلد تا امروز تمام سلاطین انگلستان در
این صومعه تاج بر سر نهاده اند با نمعنی که روی یک صندلی که ششصد سال قبل
ساخته شده می نشینند در رسم تاج گذاری بعمل میآید دیهیم و جواهراتی که در زمان تاج
گذاری استعمال میشوند در تور اف لندن که شرحش سابقاً گذشت جای داده اند
سوابق ایام این جا ملجأ و ماوای مقصرین بود دیکف کلیسا تماماً حجر متلون و منقش است

مقابر

مقابر اکثر سلاطین و تماثیل اغلب مشاهیر در این جا است بعضی حجارها و نبت
کاریها و معماریها دیده شد که در این عصر کمتر می توان مثل آنها ساخت تمام ستونها و
جدار و سقف آنها سنگ مرمر است پشت کلیسا جائی است تقریباً دویست و هشتاد سال قبل پارلمنت
لندن بوده در وسط ستون سنگی دارد مثل تنه درخت سقف آن مثل شاخه های درخت است
اگر بستون مشت بزنند صدای مس میان تهی از آن خارج میشود خیلی خوب درست کرده اند
قریب یکساعت و نیم طول کشید تا تمام تماثیل و مقابر دیده شد بعد برگشته منزل
آمدم شب بواسطه خستگی **چهارشنبه سیزدهم** از منزل بیرون نرفتم
امروز رفتم بدیدن موزه که موسوم است به هندی این موزه محتوی است بر صنایع و کارهای
هندی و جواهرات و اسباب سلطان برمه آلات حرب قدیم و جدید پارچه های
زربفت شالهای کشمیر ظروف چینی قالیهای ایران زیاد دیده شد صورت شیری
از چدن دیده شد که یکنفر انگلیس را زیر پنجه خود پایمال میکرد گفتند این یکنوع آلت
موسیقی است که بدستور العمل اورنگ زیب سلطان هندوستان درست کرده
در حضور وی مینواختند شیر مظهر یک شخص هندی است که انگلیس را زیر چنگ خود
مضمحل میکند در یک قفسه قرآن بزرگ خطی دیده شد که تقریباً پانصد لیره انگلیس قیمت
داشت مدیر موزه گفت این را بیست و پنج لیره خریده ام اما هر ورق آن بیست و پنج
لیره می ارزد بعضی بتکده ها دیده شد از هند آورده و برخی را شبیه به بتکده ها و خانه
های هند برای نمودن بمردم در همین جا ساخته اند در حقیقت محض بصیرت ملت دولت
مبلغ گزافی خرج کرده آنانکه اثاث البیت هندی را ندیده اند بیک نظر چیزهائی را

می بیند که حتی بعضی از خود دهند یا نیم ندیده اند پس از تماشا منزل آمده باقی روز و شب را

کما فی السابق گذرانیدم

پنجشنبه چهاردهم

امروز در منزل ماندم تا زده روی ندادم شب بعضی از دوستان مدعو بودند آمدند

شام صرف شد پس از غذا خواتین موعوده قدری پیانو زده همه را محظوظ کردند تا نصف

شب ساز و صحبت گرم بود بعد ایشان رفته منهم بخوابگاه خویش شتافتم

جمعه پانزدهم

امروز چاپار متوجه هندوستان است قدری از روز را مشغول نوشتن خطوط لازمه

شدم طرف عصر بیرون رفته قدری پیاده گردش کردم اغلب روزها هوا ابر است

و خنک بعضی ایام که آفتاب می تابد هوا گرم میشود ولی زیر سایه اشجار نسیم خوش و

خرمی میآید قریب یکساعت راه رفته بمنزل معاودت شد

شنبه شانزدهم

امروز رفتم بتماشای موزه که موسوم است به بریتش موزیم این موزه منقسم بدو جز و است

یکی مشتمل است به تماثیل و حجارهای مرغوب و دیگری محتوی است بر سکه ها و

نشانهای قدیم عالم در مرتبه تحتانی کتابخانه ای است بسیار بزرگ شامل انواع اقسام

کتب خطی و با سمه عدد کتب باسمه یک ملیان و چهار هزار جلد است و عدد کتب

خطی بیش از پنجاه هزار جلد هشت هزار و پانصد جلد آن انسنه شرقی است از قبیل عربی

و فارسی و ترکی و هندی کتاب شاهنامه مصور و کتاب یوسف زلیخا و لیلی مجنون

و حافظ همه مذهب و خوشخط در یک قفسه جدا دیده شد الحق بسیار بسیار خوب

بودند.

بودند در جنب کتابخانه اطاقی بود موسوم به اطاق قرائت سقف بسیار بزرگی داشت
مستحفظ آنجا گفت این سقف فقط یکپا از سقف کلیسای سنت پطر که در رم است
کوتاه‌تر است در این اطاق خواندن هشتاد هزار جلد کتاب است هر مطلبی که مردم بخواهند
بفهمند یا سواد مقاله را بردارند اجازتی حاصل کرده این جا می‌آیند هرچه بخواهند
میخوانند یا از روی آن می‌نویسند چهارصد صندلی در اطراف نهاده‌اند برای
نشستن مردم واقعاً اگر کسی بخواهد علم و صنعت را در ملکی رواج دهد باید این نوع بناها ساخته
اهل ملک را تشویق کند هر قسم کتابی که در عالم باسمه شده یا نوشته شده در این کتابخانه
موجود است از روی فهرستی که بترتیب نام کتابها را نوشته‌اند هر کتابی که بخواهند
پیدا می‌کنند بفاصلهٔ دو سه دقیقه خلاصه قدری آنجا نشسته بعد منزل آمدم

یکشنبه هفدهم شهر ذیقعده

الی یکشنبه بیست و چهارم زکام و سرفه و گاهی تب بقدری شدید بود که هیچ نتوانستم
از منزل بیرون بروم در این بین اتفاقی که قابل مذاکره باشد رخ ننمود امروز نیز یکی از
ایام ساکت و صامت است تا عصر کسی دیده نمیشود اکثر اهل شهر از زن و مرد خورد و بزرگ
بییلاقات حول و حوش میروند معدودی که در شهر میمانند صبح کلیسا رفته نزدیک ظهر
مراجعت کرده در خانه میمانند عدد قلیلی طرف عصر برای گردش در هید پارک و جاهای
دیگر بیرون میروند منهم منزل نشسته وقت خود را بخواندن کتب و صحبت با همراهان
گذرانده‌ام الحمدلله امروز بکلی رفع کسالت شد فردا در حرکت هستم

دوشنبه بیست و پنجم

امروز عصر منزل مستر ... من وتمام همراهان مهمان مستر ... رامنزل صرف
کرده راه افتادیم خانه شان خارج لندن در قصبه ومیلدن واقع است اثاث
البیت وخانه وباغچه همه از روی سلیقه وپاکیزه است صاحب اولاد زیاد
است شش دختر ودو پسر دارند یعنی سه دختر ویک پسر از زن اول که همه بزرگ
وباتربیت اند ومادرشان چند سال وفات کرده دارند وسه دختر ویک پسر از
زن حالیه که بسیار عفیفه ونجیبه است شب بعد از شام قدری ساز زدند بسیار خوش
گذشت بعد از شام خواستم مراجعت کنم مستر ... مانع شده خواهش کرد دو سه روز
برای تغییر هوا در منزل ایشان بمانم چون خود وعیالش مردمان مهربان ومهمان
دوستی هستند خواهش ویرا قبول کرده سه شنبه وچهارشنبه مثل روز دوشنبه
در کمال خوشی وخرمی گذشت عصر چهارشنبه رقعه از جانب وزارت خانه هند
رسید که فردا که پنجشنبه است سه ساعت بعد از ظهر بروم اسبرن بزیارت علیا
حضرت ملکه معظمه پادشاه انگلستان وقیصره هندوستان دامت مملکته
لهذا شب بعد از شام خدا حافظ کرده رفتم منزل

پنجشنبه بیست وهشتم

صبح پس از صرف چای راه افتادم با کالسکه بخار چهار ساعت طول کشید هوا
بسیار سرد بود در ساعت معهود بعمارت دولتی رسیدم غذا حاضر بود پس از غذا
اذن شرفیابی حاصل شد در کمال ادب واستحقار پیش رفته رسم آداب وتکریم
بجا آوردم بعد علیا حضرت ملکه معظمه دامت شوکتها با دست مبارک کردن

دیبنه

وسینه خانه زاد دولت خواه خود را با حمایل آبی و نشان ثبیت کماندر اف ایندیان امپیر
مزین فرمودند این بنده هم سر مباهات و افتخار به گنبد دوار رسانیده دست مبارک
علیا حضرت معظم لها را بوسیده اجازت حاصل نمودم شب را جمعی از امرا و اعزه مهمان
بودند خیلی خوش گذشت بعد از شام قدری پیانو و موزیک زدند از نصف شب
گذشته بود که مجلس برهم خورد با همه خداحافظی کرده با طاق خواب رفته خوابیدم

جمعه بیست و نهم شهر ذیقعده

امروز در منزل ماندم برای نوشتن خطوط هندوستان تازه که قابل باشد
اتفاق نیفتاد

شنبه سی ام

امروز رفتم بتماشای موزه که موسوم است به کینسینگتن موزیم در این موزه نمونه اکثر ابنیه
عالیه قدیمه را ساخته برای بصیرت خلق جا داده اند به انضمام تمام اسباب و آلات
و ظروف چین و جاپان وغیره نمونه ستون تراجان را که در رم است بهمان
بزرگی ترکیب از گچ ریخته اند با صورت اصلی ابدا تفاوت ندارد جای دیگر نمونه
شمعدان گلستر دیدم که از برنج ساخته مطلا کرده بودند چنان منبت کاری ریز و مناسب
با ترکیب کرده بودند که معلوم میشود از زیر دست استاد در آمده جائی مسجد مسلمانان
و جائی کنشت یهودیان و منزل اعراب یمنی و حجازی و امامزاده وغیره بود اگر کسی
بدقت این موزه را ببیند مثل اینست که اغلب ابنیه مشهور عالم و کارهای قدیم چین و
و جاپان و زنار دوزیهای هند و ایران را بیک نظر دیده است علاوه بر اینکه
چشم از دیدن اشیاء محظوظ میشود بر بصیرت شخص هم می افزاید زنار دوزی

وکل دوزی که در این موزه دیده شد تماماً کار قدیم است از قراریکه مدیر موزه می‌گفت در این زمان کوشش زیاد کرده‌اند مثل اینها کار بکنند از عهده برنیامده‌اند سوابق ایام هند و ایران در زنان دوزی و گل دوزی و قالی و شال بافی برتری بر تمام ممالک روی زمین داشتند اگرچه کنون هم کارهای خوب می‌کنند اما مثل کارهای قدیم قوام و دوام ندارد

یکشنبه غره شهر ذیحجه الحرام

امروز صبح هوا ابر و مه غلیظ و تا ساعت یازده خیلی خفه و گرم بود بعد کم کم روشن شد چون امروز هم روز تعطیل انگلیسها است و منهم کسل بودم تا عصر از منزل بیرون نرفتم طرف مغرب قدری سوار کالسکه شده اطراف هید پارک گردش کردم بعد مراجعت نموده تا نزدیک شام بصحبت مشغول شده بعد از شام قدری نشسته خوابیدم

دوشنبه دوم

امروز مستر کمبرلاند که سابقاً هم حیدرآباد آمده بود بدیدن آمد در یک عمل بسیار زبردست و ماهر است و آن این است که اگر دو نفر اشارتاً یا کنایتاً یا بطور نجوا شیئی را نشان کنند یا بیکدیگر بگویند او چشم خود را بسته دست اشاره کننده را به پیشانی خود چسبانده بخط مستقیم میبرد بپهلوی همان شیئی که منظور بوده و آن دست دیگر اشاره کننده را میگذارد روی آن خیلی کار مشکلی است یکی از همراهان سنجاقی را میان جعبه که در اطاق دیگر بود گذارده بدیگری آهسته گفت بعد کمبرلاند دست وی را به پیشانی نهاده بخط مستقیم برد سر جعبه آن را باز نموده دستش را روی سنجاق نهاد از این قبیل کارها زیاد نمود بعد از رفتن مشارالیه با طاق مخصوص خود رفته بخواندن کتاب و امور دیگر روز را بپایان رسانیدم

سه شنبه سیم

تازه که قابل مذاکره باشد رخ ننمود طرف عصر حالم برهم خورد کسالت زیاد دست
داد نتوانستم از منزل چهارشنبه چهارم بیرون بروم
الی شنبه هفتم کسالت مزاج باقی بود هیچ نتوانستم از منزل بیرون بروم کرنل
شرن هیل که چند سال قبل نایب سفیر کبیر دولت بهیه انگلیس مقیم حیدرآباد بود با زن
و بچه اش دو ساعت از ظهر گذشته برای صرف چاشت مدعو بودند در ساعت
مذکور با حالت کسالت حاضر شدم ایشان آمدند بعد از غذا صحبت زیاد در میان
آمد دختر جوانی دارند فرانسه بسیار خوب حرف میزند چهار سال در یکی از مدارس
پاریس تحصیل کرده زبان نمسه خوب میداند خیلی خوب تربیت یافته بعد از صحبتهای
زیاد ایشان رفتند منهم بخوابگاه خود رفته بامور لازمه پرداختم

یکشنبه هشتم

امروز نیز یکی از ایامیست که اهل لندن بعضی بنا زور برخی بگردش در باغات
خارج شهر روز خود را شام می کنند دو سه روز است هوا تغییر کرده قدری
خنک شده گاه گاهی هم باران میاید صبح مه غلیظی در هوا بود تا یکساعت
بظهر مانده هوا تاریک و تنگ و خفه بود بعد کم کم روشن شد

دوشنبه نهم

طرف غربی لندن ایالتی است موسوم به ورستر در هفت میلی آن قصبه مختصری است
معروف به ورسترشیر قرب قصبه مذکور چشمه آب گرمی است از آن چشمه جوئی کنده

آب گرم به حمامهای متعدد که در مهمانخانها ساخته اند میسر ند بیاران و ناخوشان از اطراف واکناف باین قصبه آمده سی چهل روز دریکی از مهمانخانها توقف می کنند و هر روز باآب گرم بدن شوئی مینمایند رفع مرضشان هرچه باشد میشود بسیار اشخاص شل ولنگ و نزله دار از آب مزبور شفا یافته اند چون بنده هم اکثر از ضعف معده و غلبهٔ بلغم شاکی بوده ام انسب دانستم چندی به قصبهٔ مذکور رفته باآب گرم بدن شوئی کنم شاید رفع درد شود لهذا طرف عصر بموقف کالسکه بخار رفته سوار شده راه افتادم همراهان همه بودند سه ساعت و نیم راه بود شب بمنزل رسیدم چون خسته بودم زود خوابیدم منزل در مهمانخانه ایست موسوم به زیال هتل و متعلق به همبرزک که سابقاً مذکور شد

سه شنبه دهم

امروز عید سعید اضحی یکی از اعیاد معتبر که است صبح بعد از شست و شوی بدن موافق معمول مسلمانان چند گوسفند قربانی آورده ذبح نمودند بعد علی الرسم هندوستان همراهان ادای نذر کرده مبارکباد و تهنیت گفتند منهم باهمه عید مبارکی کرده با صحبت ایشان روز را شام کردم امروز بعد از شست و شوی بدن در آب گرم درد استخوانی که چند سال قبل در پایم پیدا شده بود و اطبا چند دفعه معالجه کردند و باز عود نمود کمی رفع شد

چهارشنبه یازدهم

امروز صبح باز بحمام آب گرم رفتم رفته رفته دیدم درد پا التیام یافته بعد از چند روز بکلی رفع درد شد فهمیدم که این آب گرم خالی از خاصیت نیست چند نفر از اطبای حاذق آب را تجربه کرده دواهای نافع ممزوج به این آب یافته اند جز و بیشترش نمک است

وشوره خلاصه تا روز سه‌شنبه هفدهم از منزل بیرون نرفتم تازه که قابل تذکار باشد
روی نداد

روز سه‌شنبه هفدهم

بعد از نهار رفتم به ورستر انواع اقسام چینی‌های خوب و مرغوب در کارخانه‌جات
اینجا ساخته میشود اول رفتم به چینی‌سازخانه بسیار کارخانه بزرگی است ظروف چینی
ابتدا مثل ظروف گلی خام است یک جا میبرند یکجا قالب می‌کنند یکجا لعاب میزنند
و یکجا رنگ آمیزی می‌کنند خیلی تماشا داشت قیمتشان هم بسیار مناسب بعد رفتم
به کلیسا زیرا که مدم البانی این جا آمده در این کلیسا میخواند مدام از بهترین خواننده‌های
فرنگستان است قریب چهار هزار نفر جمعیت از زن و مرد بزرگ و کوچک وضیع
و شریف حضور داشتند و همچنین از سیصد نفر خواننده و نوازنده بودند گاهی همه یکجا
همه با هم میخواندند و گاهی مدم البانی تنها میخواند اما صوت مدم البانی در آهنگ
و غزل برابری میکرد با آواز تمام این سیصد نفر واقعاً بسیار خوب میخواند صدایش
مثل زنگ در کلیسا می‌پیچید چهار ساعت از ظهر گذشته مجلس برهم خورد به منزل
معاودت کردم

روز چهارشنبه هجدهم

امروز نهار را مهمان مستر اورت شریف پرمنکام هستم ساعت دوازده با کالسکه
بخار مخصوص راه افتادم همراهان همه بودند بیست و پنج دقیقه راه بود بعد از
ظهر رسیدم به استیشن نهار در مهمانخانه که جنب استیشن است صرف شد جناب
شر طماس مورلو حاکم پرمنکام نیز مدعو بودند بعد از معرفی با ایشان و صرف نهار
بواسطه مشغله که داشتند تشریف بردند صحبتی از پلتیکی و غیر پلتیکی با ایشان داشت

نذا این شهر دارای کارخانجات متعدد است برای ساختن آلات فلزی از قبیل تفنگ و طپانچه و سرقلم و سوزن و سنجاق و مداد و مفتول و لوله‌های برنجی وغیره بعد از نهار اول رفتم بتماشای کارخانه تفنگ سازی قریب هزار نفر عمله کار میکردند هر جزء تفنگ از یک دستگاه علیحده بیرون می آید مثلاً یک دستگاه فقط لوله میریزند در دیگری سوراخ می کنند جائی خانها ریها مینند یکجا پرداخت می کنند از آنجا جای دیگر برده رنگ می کنند دستگاه دیگر چخماق دیگر سنبانک و در دیگری قنداق میسازند و قس علی هذا بسیار قابل تماشا بود وقت یکه خواستم بیرون بیایم کتابی آورده نام خود را در آن نوشتم همراهان من نیز اسم خود را درج کردند روزی دویست قبضه تفنگ از این کارخانه بیرون می آید بیست و چهار قبضه تفنگ هم من خریده بیرون آمدم از آنجا رفتیم بکارخانه برنج سازی از قبیل مفتولهای باریک و کلفت چرخهای برنجی پیچ و مهره و لوله‌های برنجی و مس وغیره همه درکمال سهولت و پاکیزگی از زیر چرخهای بخار بیرون می آیند از آنجا رفتیم بکارخانه سرقلم سازی تمام عملجات دخترهای جوان بودند معدودی مرد در پای مستحفظ چرخ بخار بودند کار آنها منحصر باین است که تخته‌های آهن نازک به عملجات برسانند قریب دویست منگنه بود در هر منگنه یک دختر با دست کار میکرد در منگنه اول شکل سرقلم اما مسطح و پهن بریده میشد در منگنه دیگر اسم کارخانه با مالک آن بجای دیگر مقعر میشد و جای دیگر قطع میزدند درکمال چالاکی و زرنگی خیلی تماشا داشت پس از تماشا بیرون آمدم مدیر کارخانه که زن معمره بود چند سرقلم بطور یادگار

تعارف کردند هم بمنت قبول کردم از این جا باز رفتیم مهمانخانه چای صرف کرده بخط مستقیم رفتیم
ورسستر که شب را بروم تماشاخانه بعد از ورود به ورسستر رفتیم به مهمان خانه موسوم به ستاره
هتل تغییر لباس داده رفتیم تماشاخانه پرده های خوب نشان دادند دریا و تپه و کشتی و موج
و طوفان و پارو زدن ملاحان و صدای آب دریا که بساحل میخورد چنان خوب و پاکیزه
بود که فی الحقیقه مثل این بود که همه طبیعی اند نه مصنوعی تا نصف شب طول کشید
بعد منزل آمدم **پنجشنبه نوزدهم** سوپه خوردم و خوابیدم
امروز در شهر ورسستر توقف کردم بعد از ظهر باز رفتیم کلیسا به استماع صوت مدم البانی امروز
روز آخر است که میخواند فردا خواهد رفت سه روز است این جا است زنی است معمره
و کوتاه قد بهترین آوازه خوانان فرنگ محسوب میشود تمام ممالک فرنگ و ینکی دنیا اکثر
مشارالیها را دعوت می کنند بلا حرف آهنگی که از حنجرش بیرون می آید روح را قوتی
علیحده می بخشد قابل شنیدن است علی ای حال پس از اتمام مجلس رفتیم مهمانخانه چای خورده
بطرف ورسستر حرکت کردم در راه خیلی سرد بود هوای این جا خنک تر است از لندن
امشب را در خانه میستر اورت مهمان هستم هر چند زیاد خسته بودم ولی بملاحظه دوستی
که با معزی الیه داشتم نخواستم رد دعوت کنم با این حال به محض ورود بورسترشیر تغییر
لباس داده راه افتادیم همراهان سه نفر مدعو بودند هفت میل مسافت داشت متجاوز
از یکساعت در راه بودیم هوا هم سرد بود خلاصه ساعت نه رسیدیم خانه و باغچه و اثاث
البیت بسیار باسلیقه دارند شام مفصلی صرف شد بعد از شام صبایای معزی الیه
قدری پیانو زدند خیلی خوش گذشت سه دختر دارند و چهار پسر دو دختر بزرگش

که هفده و هیجده ساله بنظر آمدند بسیار با کمال بار آمده اند هم ساز و رقص خوب میدانند
و هم دست خیاطی بسیار قابلی دارند و هم صاحب دو سه زبانند نقاشی هم خوب
تعلیم یافته اند تا دو ساعت از نصف شب گذشته مجلس طول کشید یعنی چندی باستماع
ساز و قدری بصحبت و قدری ببازی بیلیارد مشغول شدیم خدا حافظ کرده بمنزل آمدم

روز جمعه بیستم شهر ذیحجة الحرام

برحسب معمول امروز بنوشتن خطوط و جواب کاغذجات هند روز را گذراندم
تازه رخ نمود از بعد از ظهر هوا ابر شد بنا کرد بباریدن

شنبه بیست و یکم و یکشنبه بیست و دوم

بواسطهٔ باران و رطوبت هوا از منزل بیرون نرفتیم بخواندن و صحبت این دو روز را گذراندم

دوشنبه بیست و سیم

دو ساعت بظهر مانده برای تماشای کارخانجات دیگر باز رفتیم پرمنگام یکساعت
راه بود همراهان همه بودند اوّل رفتیم بکارخانه سنجاق سازی قریب صد و هفتاد منگنه
کوچک بود همه با چرخ بخار در حرکت بودند پهلوی هر دستگاهی یک حلقه مفتول بطول
سی چهل پنجاه میلی گذاشته بودند سر مفتول از میان سوراخی داخل دستگاه میشد فوراً ذرع روسی
یک چکش کوچکی بسر مفتول خورده مدورش میکرد در این ضمن آلت دیگر قطعش میکرد در هر دقیقه
از هر دستگاهی قریب دویست سنجاق بیرون می آید همینقدر یکنفر عمله لازم بود سنجاق ها را
از این جا حمل کرده بکارخانه دیگر میبرد آنجا دختران متعدد همه را مرتب بکاغذهای طویل
نصب کرده در قوطی ها جای میدادند نه اینکه سنجاق را یک یک بکاغذ فرو کنند

بلکه بتوسط دستگاهی که با چرخ بخار میچرخید یکنفر با یک آله مثل پیل درنا و دان مانندی میریخت
دیگری با آله بهمان ترکیب پیش می کشید کاغذ خالی زیر دستگاه میرفت از طرف دیگر پر از
سنجاق بیرون میآمد خیلی تماشا داشت از آنجا بیرون آمده رفتیم بکارخانه زرگری اینجا زنجیرهای
طلا و نقره و برنج و فولاد و اسباب دیگر زرگری میسازند دختران خورد سال در این کارخانه
زیاد بودند اکثر زرگرها ریزه و بسیار نازک از زیر دست اینها بیرون می آید قراضه‌های
ریزه را در کمال مهارت و تردستی با آلات دیگر جوش میدادند یا دم میدمیدند قوه برقیه از
چراغ بیرون میآمد و با دست کار میکردند یکنفر دو کار میکرد دیگر لازم نبود یکی دم بدمد دیگری
کار بکند الحق خوب و جلد کار می کنند از آنجا بیرون آمده رفتیم بکارخانه که جمیع آلات کوچک را
از قبیل پیچ و مهره و میخ و حلقه و چرخهای برنجی و آهنی کوچک و قلاب و سگک و غیره
میسازند در تمام این کارخانجات تمام آلات و اسباب از زیر چرخ بخار بیرون می آید
خیلی کم احتیاج بید استادان دارند از این جا بیرون آمده رفتیم بمهمانخانه برای صرف
غذا ناهار حاضر بود صرف شد یکساعت بعد از نهار باز سوار کالسکه شده رفتیم بکارخانجات
دیگر اول رفتیم بکارخانه بلور سازی و مفرغ و برنج ریزی در این کارخانه چهل چراغ و شمعدان
دیوارکوب و گلدان و ظروف طلا و نقره و برنجی و مس و منقش و قوطیهای سیگار
و اسباب چای خوری و کارد و چنگال و سینی و غیره میسازند تمام آلات فلزی را در
کمال سهولت با منگنه میسازند مثلاً یک تخته آهن مسطح زیر منگنه می گذارند مقعر میشود دیگری
منقش میکند بعد در حوض میریزند منقش میگردد در همین کارخانه بلور هم میسازند بعضی ساده اند
و برخی رنگینه باشند در تراشیدن بلور استادی لازم است چرخی شبیه بچرخ الماس تراش

بتوسط بخار پیچ خورده و بلور تراش بهر قسم که میخواهد بلور را لب چرخ گذارده حرکتش میدهد
قریب دویست چرخ الماس تراش در کار بودند قدری اسباب بلور و نقره از این
کارخانه خریده رفتیم بکارخانه آهنگری در این جا تخته های آهن مسطح درست می کنند برای
پشت بامها و بخاری دانها و ناودان و دودکش وغیره اولا یک تکه آهن بی شکل و ترتیبی
از کوره بیرون آورده میگذارند روی یک سندان بزرگی چکشش بسیار بزرگی متصل
بلند میشود و میخورد روی آهن فقط یکنفر عمله لازم است آهن را با گاز این رو و آن رو بکند
تا بشکل مربع مستطیل بشود بعد آن را زیر منگنه دیگر میگذارند مستطیل ترش میکنند همین طور
از این منگنه به منگنه دیگر میبرند تا بنازکی کاغذ کلفتی بشود یعنی آن قطعه آهن مجزی میشود به
ده دوازده تخته آهن مسطح یکی روی دیگری بعد همه را با گاز از یکدیگر جدا کوتیا کرده میان
یک صندوق بزرگ چدنی روی هم می چینند پانصد خروار آهن در صندوق مذکور
میکنند آنوقت صندوق را تا بیست و چهار ساعت در کوره گرمی میگذارند حرارت
کوره این تخته های آهن سخت را مثل موم نرم می کند که بهر قسمی بخواهند تا کنند بعد میبرند
بجائی که حوضهای بزرگ متعدد هست آب میدهند از آنجا بجای دیگر برده مشجر
می کنند بعد بعضی را بحال خود مسطح میگذارند و برخی را مثل ناودان گود و برجسته
می کنند خیلی تماشا داشت آن صندوق آهن وزین را دو نفر عمله باعانت زنجیری
بیرون آورده بجای دیگر حمل میکنند اگر بمدد چرخ بخار نبود حتی پنجهزار نفر هم نمی توانستند
آنرا از جای خود حرکت بدهند از آنجا بیرون آمده رفتیم به مطبع روزنامه وضع
باسمه جدید با قدیم تفاوت کلی دارد اولا یک تخته مقوای بزرگی را بحروفی که میخواهند

قالب می کنند بعد آنرا روی منگنه گذارده قلع گداخته روی آن میریزند قالب قلعی
درست میشود بعد این قالب قلعی را زیر منگنه دیگر می گذارند پشت منگنه یک طومار
کاغذی است بطول هزار و پانصد ذرع از نقطه دیگر منگنه مرکب به قالب قلعی میرسد
متصل لوله باز شده زیر منگنه می آید و فوری چاپ میشود میریزد روی زمین ساعتی چهل و

باندازه بریده شده

ده هزار نسخه چاپ میشود مدیر روزنامه میگفت برای امشب شصت هزار نسخه طبع میکنیم
برای اینقدر شش ساعت وقت منتها لازم است ازین جا که چاپ میشد یکنفر عمله بزحمت
در منگنه دیگر انجا همه تا میشد و جای دیگر میریخت زحمت آدم هیچ لازم نیست جز اینکه
هرچه چاپ شود از دستگاهی به دستگاه دیگر ببرد در واقع این دار الطبع بهتر از همه جا
تماشا داشت مهمانخانه خیلی نزدیک به این جا است همین طور پیاده رفتیم منزل شب
رفتیم تماشاخانه قصه ورنی بود که حکایتش معروف است پرده های خوب نشان دادند
دخترهای خوشگل میان بازیگران بود تا ساعت دوازده شب طول کشید بعد
منزل مراجعت کرده سه شنبه بیست و چهارم سوپه خوردم و خوابیدم
امروز رفتیم تماشای موزه اشیاء قدیمه از قبیل چینی آلات و اجزای شکسته کاشی و
ساده و اسلحه مختلفه و تماثیل چدنی و سنگی و گچی خیلی دیده شد صورتهای آبی و رنگی
کار نقاشان قدیم و جدید خیلی زیاد دیده شد از آنجا بیرون آمده رفتیم به گالری یعنی
تصویرخانه تصاویر و پرده های آبی و روغنی ساده و رنگین اکثر کار استادان این عصر
که همه قابل و خوب بودند زیاد دیده شد صورت علیا حضرت ملکه معظمه را سوار کشیده
بودند قیمتش را پرسیدم دوازده هزار لیره انگلیسی میخواستند خیلی خوب کشیده بود مثل

این بود که مجسم است خلاصه چند پرده خریده بیرون آمدم چون جائی که نزدیک و قابل
باشد دیگر نبود تا شام از منزل بیرون نرفتم شب رفتم به کنسرت یعنی مجلس رقص و ساز
و آواز زن بلند بالای حسینیه بسیار خوب خواند تا نصف شب طول کشید بعد از
اختتام منزل **چهارشنبه بیست و پنجم** آمده خوابیدم
دیروز آلدرمان جاکسن حالم ولورهامپتن رقعهٔ بمستر رکت نوشته خواهش کرده بود
امروز نهار را با ایشان صرف کرده بعد از نهار بعضی کارخانجات قابل را ببینیم
لهذا ساعت نیم بظهر مانده سوار کالسکهٔ بخار شده راه افتادیم دوازده میل مسافت
داشت طرفین راه تا هر قدر چشم کار میکرد کارخانه دیده میشد تلال خاکستر چون
تپه های مسلسل در عرض راه دیده شد که همه را از کوره ها بیرون آورده روی هم انباشته
کرده بودند حسنش اینست که روی همین رماد نیز سبزه و گیاه زیاد روئیده بود اشتعال
آتش متصل از دودکش های کارخانجات بالا میرفت از دور مثل این بود که تمام این
امتداد در التهاب است اصل سرچشمهٔ دولت و ثروت انگلیس منوط و مربوط به
همین کارخانجات است زیرا که معادن ذغال سنگ و آهن همه قریب و جنب یکدیگر
در این امتداد زیاد است بی زحمت هر دو دولت مذکور را بکارخانجات مختلفه برده
آلات و ادوات مختلف بتمام ممالک روی زمین میفرستند از چرخ بخار و انجین گرفته
تا سنجاق و سوزن از این کارخانجات بیرون میآید خلاصه ظهر وارد استاسیون
شدیم حاکم شهر رئیس پلیس را با دسته کالسکه موقف کالسکهٔ بخار فرستاده بودند پیاده
شده اول رفتیم بدار الحکومه حاکم نشان حکومتی زده بودند با هم دست داده تعارف

کردیم ایشان اجزای خودشان را معرفی کردند منهم همراهان خود را آشنا ساختم
بعد از قدری صحبت و شنیدن سرود و صورت سر نهار رفتیم نهار خوبی صرف شد نهار را در بالا
خانه چیده بودند پائین بالاخانه قریب دو هزار نفر از زن و مرد غنی و فقیر کبیر و صغیر
جمع شده آناً فآناً هورا می کشیدند و از آمدن من باین شهر اظهار شادمانی و فرحت
مینمودند بعد از نهار با حاکم جلو بالاخانه رفته حاکم مرا بایشان معرفی نمودند من نطق مختصری
کرده گفتم ای برادران دولتخواهان از دیدار شما نه فقط خرم و خوشنود شدم بلکه از
اظهار محبتی که نسبت بمن نمودید کمال افتخار و مباهات برای من حاصل شد چند روز
قبل که به ورستر رفتیم شخص روستائی به محض اینکه مرا دید گفت اگر انگلستان و هندوستان
دست بدست هم بدهند کدام دولت یا ملتی زهرهٔ این را خواهد داشت پنجه در
پنجه ما بیفکند منهم با روستائی مذکور متفق الرای و متحد القول هستم انشاء الله اتفاق
و اتحاد ما دائم و برقرار و پایدار خواهد بود آنها در جواب نطقی به آواز بلند کرده مبنی
بر تهنیت ورود من و اظهار یگانگی نمودند بعد پائین آمده حاکم و من در یک درشکه
و باقی همراهان در کالسکه‌های متعدد عقب سر آمده رفتیم اول بکارخانه آهنگری این
کارخانه تقریباً مثل همان بود که در بیرمنگام دیده شد اما خیلی مفصل‌تر چرخهای این جا
بزرگتر و عدد دستگاه‌ها بیشتر است آهن گداخته را از کوره‌ها بیرون آورده مثل
آب در قالبها میریختند تمام عملیات کفش و حلقه های آهنین داشتند زمین کارخانه
نیز از آهن بود از هر گوشه و کنار آهن های گداخته بود که از یک کوره بکورهٔ دیگر یا از
یک منگنه به منگنهٔ دیگر برده میشد مثل جهنم کارخانه‌ها گرم بود خیلی تماشا داشت

ازآنجا بیرون آمده رفتیم به گالری تماشا ویرو پرده های بسیار زیبا دردیوارها نصب کرده بودند درهمین گالری نیز موزهٔ هم هست که خالی از تماشا نیست بعد بیرون امده رفتیم به هتل چای خورده بتوقفگاه راه آهن شتافتیم حاکم شهر نیز محبت نموده به استاسیون همراهی کردند ساعت شش که قریب مغرب بود کالسکه راه افتاد با حاکم و دیگران خداحافظ کرده رفتیم شب چون خسته بودم بعد از صرف شام زود خوابیدم

روز پنجشنبه بیست و ششم شهر ذیحجه

امروز هوا بسیار مرطوب بود باران هم گاه گاهی می بارید بعضی از مسافرینی که چندی بود در مهمانخانه برای رفع امراض خود منزل کرده بودند رفتند خیلی خلوت شد منهم از منزل بیرون نرفتم چون چاپار بطرف هندوستان میرود امشب دانستم کار از پیش برداشته امروز نوشتجاتی را که باید نوشت بنویسیم زیرا که فردا خیال دارم بلندن مراجعت کنم و میترسم وقت پیدا نشود تا عصر مشغول تحریر بعضی خطوط لازمه شدم تازهٔ که قابل تذکار باشد روی نداد

جمعه بیست و هفتم

صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده رفتیم به موقف کالسکه بخار بعد از دو سه دقیقه تکت سوار شده بطرف لندن روانه شدیم اکسفورد که در حقیقت تحصیل گاه اطفال خارجه و داخله و صاحب چندین مدارس و معلم خانه است سر راه بود چای را در استاسیون آنجا صرف کردیم یکساعت بظهر مانده وارد شهر لندن شدیم زمین هیدپارک قبل از رفتن به درویت و یچ خشک و بی طراوت بود بواسطهٔ چند روز باران مثل مورد سبز و خرم شده بود دو ساعت از ظهر گذشته

پرفسور ماکسمولر وغیره آمده با ایشان نهار صرف شد بعد از غذا صحبتهای متفرق و شیرین
درمیان آمد تا عصر آنجا بودند بعد خدا حافظ کرده رفتند منهم با طاق تحریر رفته
بقیهٔ نوشته جاتی که بایست بهندوستان بفرستم تمام کردم

روز شنبه بیست و هشتم

امروز صبح در هوا مه غلیظی بود کم کم بقدری تاریک شد که در اطاقها و راه روها
چراغ روشن کردند از طرفی بوی گاز هوا را خیلی بدبو وخفه کرده بود می گویند
بعضی اوقات بشدتی تاریک میشود که در کوچه و برزن چراغها را روشن می کنند خلاصه
تا ظهر تاریک بود بعد بتدریج روشن شد
از منزل بیرون نرفتم تازهٔ هم که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد

یکشنبه بیست و نهم

دوشنبه سی ام

بتماشای باغ نباتات رفتم بسیار جای با صفائی است آثار از هار و اشجار زیرا که
با زحمت زیاد از اطراف و اکناف عالم جمع کرده در گلدانها و گرمخانهای این جا
کشته اند همه در صحاری و جبال هندوستان و ایران خود رو میرویند بعضی از نباتاتی
که با وجود زحمت ممکن نیست در این آب و هوا بروید چیده خشک کرده پشت
آینه ها چیده اند نباتاتی دیده شد شبیه به شب پره و ملخ و سیکو و هم جانورهای
کوچک که شباهت تام به نباتات داشتند در شیشه های متعدد جای داده اند
با اسم آن و نام ملکی که در آنجا پیدا میشود بعد از گردش رفتم به شهر لندن اگرچه دروازه
و برج و باروئی درمیان نیست لیکن حالم این جا جداست دکاکین خوب پاکیزه

دارد ولی بعضی کوچه ها کم عرض است اگر از یک طرف کوچه کالسکه داخل شود از طرف
مقابل هم یکی دیگر بیاید یکی از آنها لابد باید عقب عقب بروند تا از کوچه خارج شوند
جمیع تجار معتبر و بانکها و ادارات عمده همه در خود شهر لندن است

روز سه شنبه غره شهر محرم الحرام

شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام را لازم است
در این ایام عزا لباس ماتم پوشیده نوحه ولابه نمایند برای مظلومی که جان و مال و عیال
در راه شیعیان خویش داد هزار سال گذشت از حکایت مجنون هنوز مردم
صحرانشین سیه پوشند اگرچه نوعی که مقصود من و همراهان بود بواسطهٔ اقامت در لندن
و عدم اسباب نتوانستیم عزاداری نمائیم لیکن تا روز دهم که روز قتل است به نشستن در
منزل و ترک آمد و رفت و مهمانی و ضیافت قناعت کردیم

روز پنجشنبه یازدهم

چون زمان حرکت از لندن نزدیک است بعضی اشخاص را که لازم بود بازدید کردم شب
رفتم به تماشاخانه موسوم به پرنسیس تماشای بسیار خوبی درآوردند قصه دختری بود که از
پدر ارث زیاد به او رسیده بود چون صغیره بود و مال او به یک نفر تاجر یهودی سپرده بودند
که پس از حد بلوغ به وی ارزانی دارد طمع یهودی بواسطه کثرت مال بحرکت آمده به دزد
دیگری آنرا بدریا انداختند اتفاقاً دختر را شخصی پیدا کرده بعد از آنکه بحد بلوغ
رسید از تفصیل خویش آگاهی یافته بعقد ناجی خود درآمده مال خویش را از یهودی بدکیش
ادعا نموده تا دینار آخر را گرفت بسیار تماشا داشت پرده های بسیار اعلا نشان دادند

بخصوص پرده که صورت دریا و جهازات و آسمان و ماه و ستاره بود خیلی محکم کشیده
بودند تا نصف شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز جمعه دوازدهم

امروز به نوشتجات لازمه مشغول شدم شب جمعی مهمان بودند بعبارت اخری
برای آخرین وداع خواستیم دوستان محرم و محبان همدم در یکجا جمع شده باشیم
منجمله کاپیتان کلارک و زوجه اش کاپیتان سوترلاند و زوجه اش مستر رک و زوجه اش
وغیره بودند مجلس خیلی طول کشید و بحمد الله هم خوش گذشت از نصف شب گذشته
بود مدعوین رفتند منهم منزل رفته خوابیدم امروز عصر میرزا محمد علی خان منشی سفارت
دولت علیه ایران از جانب جناب جلالتماب میرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر
کبیر دولت بهیه ایران یک جلد گلستان و دو سه جلد کتب دیگر که بحروف
مقطعه مخترعه خودشان بطبع رسیده بود بطور یادگار بتعارف آورده بود منهم بجان
و دل قبول کرده اظهار امتنان نمودم این قسم خط برای آموختن مبتدیان اسهل و
انسب است از خطوط معموله مروجه انشاء الله رواج کلی خواهد یافت

روز شنبه سیزدهم

صبح دل درد غریبی دست داد فرستادم طبیبی حاضر کردند خیلی قابل بود بیک جزئی
دوا دفع شد اما سینه درد و سرفه که از یکماه قبل عارض شده بود هنوز باقی است انواع
و اقسام سفوف و حبوب و ادویه خورده ام هنوز رفع نشده امیدوارم بواسطه تغییر آب و هوا
رفع بشود تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاده دکتر صابون جی مؤلف روزنامه انجمن

برای نهار مدعو بودند آدم بسیار خوبی هستند حسباً و نسباً عربست چندین زبان حرف میزنند
از جمله انگلیسی و فرانسه و جرمنی و ترکی و عربی بعد از غذا قدری با ایشان صحبت شد
بعد با طاق خود رفته   یک شنبه چهاردهم   با مور لازمه پرداختم
صبح از خواب برخواسته چای صرف نمودم بعد لباس پوشیده مستعد حرکت شدم یک ساعت و
نیم به ظهر مانده سوار شده راندیم بسمت توقفگاه کالسکه بخار موسوم به وکتوریا نیم ساعت
راه بود جمیع هندیان متوقف لندن که برای تحصیل آمده بودند سر استیشن حاضر بودند
با همه وداع کرده راه افتادیم طرفین راه همه جا سبز و خرم بود از شهرهای چستر
و چاتام که مخزن آلات نظامی است و کانتربری که بواسطه کلیسای منقش معروفست
گذشتیم میگویند کانتربری اول شهری است که انجیل حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام را
برای خلق وعظ کرده مذهب عیسوی را رواج دادند یک ساعت از ظهر گذشته رسیدیم
به بندر دور کشتی حاضر بود نشسته راه افتادیم بواسطه قلت عرض دریا اغلب
جهازات در معرض خطر بند و گاهی شدت هوا را مه بگیرد که مسافرین کشتی یکدیگر را نمی بینند
البته در چنین وقت کشتی خالی از خطر نیست ممکن است به تل یا تپه خورده خورد شود اما
الحمد لله امروز از سعادت بخت هم هوا روشن بود و هم دریا صاف ولی انقلاب
اگرچه ابتدا که بکشتی نشستیم قدری تموج داشت اما بعد خیلی آرام شد دو ساعت و
نیم از ظهر گذشته وارد بندر کاله شدیم این بندر متعلق است بدولت فرانسه اینجا
یکدفعه رنگ و لباس و وضع و لسان و رفتار و کردار تغییر کرد عالمی شد جداگانه
مهمانخانه خوبی بود غذا صرف شد بعد از نیم ساعت کالسکه بخار حرکت کرد طرفین راه

تمام پر از حاصل بود بعضی از غلات سنه ورسبز بود و برخی را درو کرده بودند از این بندر
تا پاریس کمتر جائی دیده شد که سبز و شاداب نباشد معلوم میشود این قطعه زمین بسیار
حاصل خیز است اگرچه اغلب خاک فرانسه همین طور است اما بواسطه کثرت آب در این
امتداد کشت و زرع زیاد میشود ساعت هشت شب رسیدیم بپاریس کوچه و برزن دکان
و بازار از کثرت الکتریسیته و کاز تا لی روز روشن بود همراهان همه بودند باستثنای میستر
فرون که روز پنجشنبه متصل خواهند شد میستر راک همراهی کرد تا این جا بخط مستقیم رفتیم بهتل
کنتیننتل بزعم بسیاری بهترین مهمانخانهای پاریس است تمام نیم کت و صندلی از مخمل و پرده‌ها
همه پارچه های ابریشمی نفیس غذای خوبی صرف شد چون خسته بودم و گذشته از آن بواسطه
روز یکشنبه تمام تماشاخانها بند بود دیکساعت بعد از شام خوابیدم

Hotel Continental.

دوشنبه پانزدهم

پس از صرف نهار رفتیم بتماشای دورنمائی که در وسط شهر پاریس است دورنمای شهر
اسلامبول بود بسیار پاکیزه و خوب کشیده اند با صورت اصلی شهر اسلامبول ابداً تفاوت
ندارد آب بسفور چنان موج میزد که گوئی فی الواقع آب است جای پرده بود منظر شهر
پاریس در حینی که شلیک می کردند یک کلوله بدیواری خورده خراب کرده بود
و اطراف آنرا دود احاطه کرده بعینه مثل این بود که همان آن کلوله خورده زنی بچه خود را
بغل گرفته فرار میکرد و یکنفر کالسکه چی متحیرانه نگاه می کرد بپای اسبش که کلوله خورده و
خون میریخت همان بخاری که از خون گرم بر میخیزد پیدا بود پس از تماشا و حظ بسیار رفتیم
بخیابان و جنگلی که موسوم است به بوادوبولن آبشار خوش نمائی آنجا است مقابل آبشار

قهوه خانه با صفائی است چای صرف شد در ضمنیکه چای صرف می شد دیدم جمعیت
کثیری در کالسکه های متعدد می آیند معلوم شد تشریفات عروسی یکی از اهل شهر است
عروس و داماد با مهمانان متعدد برای گردش آمده اند چون رسم است هر کسی
تعارفی بعروس میدهد هر چند من معرفتی نداشتم لیکن محض خوشنودی ایشان و تبعیت
دیگران انگشتری برای عروس فرستادم بعد عروس و داماد آمده اظهار تشکر نمودند با
آنها تعارف رسمی بعمل آمده بطرف شهر راه افتادم شب را منزل شام خوردم بعد
از غذا رفتم بتماشا خانه گراند اپرا اگرچه از زبان فرانسه با اطلاع نبودم اما قشنگی پرده ها
و بازی و رقص هندی و بت خانه و غیره چنان خوش نما و پاکیزه بود که بشرح و بیان
نمی آید الحق بهترین تماشائی بود که در ممالک دیگر دیده بودم رقص و ساز و آواز تا
ساعت دوازده شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز سه شنبه شانزدهم

امروز از جانب کنت برتوی که پارسال بهندوستان آمده بود شخصی آمده استحضار
حاصل نماید که چه وقت از پاریس حرکت میکنم گفتم روز شنبه او گفت معزی الیه که
ییلاق رفته بود تلگراف کرد ایشان نیز محبت نموده طرف عصر بدیدن من
آمدند شب با معزی الیه و برادرشان بسر بردم بسیار مردمان شریف و نجیبی هستند
می گفتند ماه آتیه برای شکار به هندوستان میروند تازه که قابل باشد روی نداد

روز چهارشنبه هفدهم

امروز حالم برهم خورده نتوانستم هیچ از منزل بیرون بردم تمام شب کسل بودم یعنی

همان سینه درد و سنوز باقی است بکلی رفع نشده سرفه بقدری است که شبها نمیتوانم بخوابم

روز پنجشنبه هجدهم

بعد از ظهر حالم بهتر شد چون حالا غیر فصل است اکثر پاریسی ها به ییلاقات رفته اند هر چند هوا خنک است بنوعی که گاهی بخاری روشن میکردم اما هنوز برای مراجعت کردن آنها بشهر زود است سه چهار هفته دیگر مراجعت می کنند افسوس است که من وقت ندارم و باید زود به هندوستان برگردم پنجسال قبل که بفرنگستان آمدم تمام اماکنی را که قابل تماشا بود از قبیل مقبرهٔ ناپلیون اول و موزه و باغ وحش وغیره همه را بدقت دیده ام همراهان را گفتم بروند تماشا کنند خود در منزل ماندم امروز مستر فردن از لندن بیرون آمده بود شب رسید

روز جمعه نوزدهم

بعد از نهار سوار کالسکه شده قدری در شهر و حول و حوش گردش کردم اغلب جاهای شهر بخصوص در هر چهار راه چمن و باغ و حوض فواره دار است شهر پاریس از حیثیت جمعیت و وسعت از شهر لندن خیلی پست تر است اما از بابت لطافت و عمارت و خوبی منظر و تعداد چراغهای گاز و برقیه بهترین شهرها محسوب میشود شبها از کثرت قنادیل گاز و الکتریک چون روز روشن است تمام قهوه خانها و اکثر دکاکین تا طلوع فجر باز ند اغلب فرانسوی ها برای خرج کردن در قهوه خانها و میخانه و ضیافت دست و دلشان باز است من حیث المجموع مردمان عیاش خوش گذرانی هستند پس از گردش مفصل به مهمان خانه معاودت شد ساعت هشت و نیم شام خورده سوار شده رفتیم بطرف استاسیون کالسکه بخار حاضر بود سوار شده راه افتادیم

شب را استراحت خوابیدم هوا تاریک بود چیزی دیده نشد

روز شنبه بیستم

تا ظهر در خاک فرانسه میراندیم طرفین راه سبز و خرم بود نیم ساعت از ظهر گذشته داخل
تنل شدیم که اطول غارهای مصنوعی عالم است تقریباً و از نیم ساعت طول کشید تا
از سوراخ کوه گذشتیم در اواخر سوراخ منافذ متعدد برای کسب روشنائی تعبیه
کرده اند از میان آنها قلل جبال پوشیده از برف یکی بعد دیگری دیده میشد مثل نوری
بود که گاه گاهی در ظلمت پیدا شود عالم خیلی غریبی داشت از قرار منقول یک نفر
مهندس فرانسوی از طرف خاک فرانسه و یکنفر ایطالی از سمت ایطالیا بنا کردند به
شکافتن و سوراخ کردن وقتی که هر دو مهندس مرکز کوه رسیدند نوک متهٔ شان یک
وجب با یکدیگر اختلاف داشت چون سوراخ شد هر دو دست بیکدیگر داده مبارکباد
گفتند معلوم میشود هر دوی ایشان مهندس بسیار قابل و ماهری بودند دو ساعت و
نیم از ظهر گذشته وارد شهر تورین شدیم این جا کالسکه بخار چهار ساعت و نیم توقف
می کند اجزای گمرک احمال و اثقال مسافرین را می بینند که هر کدام گمرک دادنی است
حق خاک بگیرند من چون خسته و کسل بودم در کالسکه خوابیدم همراهان رفتند بتماشای
شهر می گفتند اگر چه کوچک است اما نسبت بگنجایشی که دارد قشنگ و پاکیزه است
جلو تمام دکاکین ایوانهای مسقف است که هم از آفتاب و هم از باران محفوظ می باشند
در اکثر جاهای شهر تماثیل چدنی و سنگی مال سلاطین و بها دران معروف نصب است بعضی عمارات
خوش منظر نیکو دیده شد تمام دیوار و ستونها از سنگ مرمر بود روی در و دیوار اکثر

عمارات مجسمه های مرمر دیده شد بسیار خوب حجاری کرده بودند جمعیت شهر سیصد هزار نفر است بعضی کوچه ها برای کاری کم عرض است شوارع عریض نیز زیاد دارد که دو سه کالسکه از پهلوی یکدیگر می توانند عبور و مرور کنند ساعت شش غذا در مهمانخانه که در استاسیون است صرف شد یکساعت بعد بکالسکه نشسته راه افتادیم چون شب بود چیزی دیده نشد از سوراخهای زیاد و پلهای متعدد گذشتیم ساعت یازده دراز کشیدم این قطار کالسکه خیلی تکان داشت درست خوابم نبرد

روز یکشنبه بیست و یکم

صبح که از خواب برخاستیم دیدم دست چپ دریای آدریاتیک است معلوم شد سه چهار ساعت است از کنار آن می گذریم دست راست اکثر باغستان و تاکستان بود خانه های دهاتی زیاد در این امتداد دیده شد بسیار پست و بدنما گویا اهل اینجا چندان استطاعت نداشته باشند استاسیونها کوچک و بی سقف بودند نهار ماکولی پیدا نشد بیک استاسیونی که بالنسبه بزرگتر از همه بود رسیدیم قدری مرغ پخته و گوشت پیدا شد گرفته آوردند در کالسکه خواهی نخواهی صرف شد شب نیز چندان غذای ماکولی پیدا نشد ساعت ده شب رسیدیم به برندیزی که خاک ایطالی است این جا شراب و انگور مشهوری دارد از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه اسبی شده رفتیم به اسکله کشتی پنج ذرعی ساحل لنگر انداخته بود معلوم می شود ساحل بسیار عمیقی دارد که کشتی باین نزدیکی می ایستد جمعی کثیر در کشتی بودند بعضی بمصر و بعضی به هندوستان میروند صد و شصت و سه نفر مرد و زن در اول درجه مسافرند شام

حاضر بود چون در راه فی الجمله شام غیرماکولی صرف شده بود این جا به شوربا و میوه
قناعت کردم بواسطه آمد و شد مسافرین تا چهار ساعت از نصف شب گذشته
نشد بخوابم یکساعت به سحر مانده کشتی لنگر کشیده راه افتاد

روز دوشنبه بیست و دویم

صبح از خواب بیدار شده دیدم هوا صاف و دریا آرام است امّا قدری گرم بعد از
شست و شوی بدن بالای عرشه رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهان روز را
شام کردم

روز سه شنبه بیست و سیّم

امروز نیز باید وقت را در کشتی گذراند البته در چنین جائی که بجز آب و مسافرین چیز
دیگر دیده نمیشود چیزی هم که قابل مذاکره و تحریر باشد نیست قریب مغرب از نزدیکی
جزیره کاندیا که متعلق بیونان است گذشتیم سه چهار ساعت بعد از جزیره در کشتی آتش بازی نمودند
هرچند این جزیره تمامش کوهستان است ولی از دور سبز و شاداب بنظر می آمد در
وسط جزیره معلوم شد چیزی مشتعل است سببش معلوم نشد احتمال دارد از مشاهده کشتی
آتشی افروخته باشند یا ممکن است سبب دیگر داشته باشد علی ای حال امروز هم
چون دیروز بسر رفت هوا رو بگرمی است دیروز از غروب آفتاب هوا بقدری
گرم و خفه شد که گوئی چلهٔ تابستان است شب را از شدت گرما نشد در حجره بخوابم
گفتم رخت خواب به عرشه کشتی بردند یکساعت از نصف شب گذشته کم کم باد
خنکی وزیده خواب غلبه کرد خوابیدم همراهان اکثرشان در حجرات خوابیده بودند
از گرما خیلی گله کردند علاوه بر گرما از طلوع فجر مگس زیادی پیدا شده اسباب اذیت شد

روز چهارشنبه بیست و چهارم

امروز از دیروز گرمتر است نه ممکن است بالای عرشه رفت و نه میشود در حجره ماند عرق
متصل از بدن جاری است بخصوص هنگام غذا که از عرق خیس شدم اصبح من الشقوق
آن دیدم که در حجره رفته بگویم بادزن بکشند همین طور کردم فی الجمله تغییری در مزاج
پیدا شد والا اگر ما نزدیک بود هلاک شوم خلاصه فردا روزی است که باید
به اسکندریه برسیم اگر چه میدانم آنجا هم گرم است ولی چاره نیست باید سفر را از پیش
برد این کشتی موسوم است به صورت ساعتی دوازده میل طی میکند روز اول از چهار
ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی ظهر هفتاد و پنج میل حرکت کرد تا ظهر روز دوم
دویست و هفتاد و پنج میل تا ظهر روز سیم دویست و هشتاد و هشت میل این چند
روزیکه در کشتی بودیم نه باد شرطه وزید که بسرعت کشتی بیفزاید و نه باد مخالفی دمید
که از سرعت آن بکاهد بهمان میزانی که معین شده است رفت کاپیتان کشتی
مدعی براین بود که ساعتی سیزده میل می پیماید ولی ساعتی دوازده میل بلکه کمتر بیشتر نرفت غذائی
که در این کشتی دادند بخوش مزگی همان غذائی است که در جهاز پیشاور دادند بعضی
از مسافرین زمزمه میکردند که پیشخدمتها زرنگ و چابک نیستند ولی حق نداشتند
زیرا که عدد پیشخدمتشان معدود و عدد مسافرین متعدد بود دیگر البته بیش از این نمیتوان
از اینها مترصد بود زیرا که یک شخص واحد ممکن نیست در یک آن خدمت بیست و
پنج یا سی نفر را بکند مگر بتدریج و به نوبه باالجمله امروز را چون روز قبل بسر بردم

روز پنجشنبه بیست و پنجم

یکساعت و نیم بظهر مانده بخشکی رسیدیم کالسکه بخار حاضر بود بعد از نیمساعت نشسته
بطرف سویس راندیم طرفین راه تا مسافت زیادی بجز گرد و غبار و بیابان شوره
زار چیز دیگر دیده نشد همین طور میرفتیم دو ساعت از ظهر گذشته از روی پل
عبور شد آبش بسیار گل آلود و در کمال طغیان بود سه ساعت از ظهر رفته وارد ذاکا
زیک که یکی از منازل سر راه است شده نهار خوبی صرف شد بعد از نهار باز
سوار کالسکه شده راندیم در بعضی جاها تک تک سبزه و حاصل بنظر می آمد دو ساعت و
نیم از مغرب گذشته وارد سویس شدیم قایق دودی حاضر بود جمعیت کثیری نیز که همه به
ولایات مختلف هندوستان میرفتند بودند در قایق نشسته راندیم بطرف کشتی موسوم
به ویکتوریا که در دو میلی لنگر انداخته بود از شدت عظمت و بزرگی از دور چون
قصبه منوری بنظر می آمد این کشتی بزرگترین جهاز پیانو و کمپانی است و اول دفعه ایست
که بطرف هندوستان میرود تمام اطاقها و راهروها و بالا و پائین کلاً با چراغ
برقیه روشن میشود سفره خانه تماماً از چوب شمشاد منبت است اطاق سیگار کشی
اطاق بلیارد اطاق تحریر اطاق راحت اطاق ساز و آواز گرمخانه و غیره هر کدام
دو دو در کمال نظافت و آراستگی است فی الحقیقه عمارت ملوکانه متحرکی است
طولش ۴۸۳ عرضش ۵۲ و عمقش سی و هفت پا است قوت هفت هزار اسب
دارد و ساعتی هجده میل مسافت طی می کند عملجات کشتی از کاپیتان گرفته تا ذغال
انداز دویست و شصت و نه نفر ند چند روز قبل که از اسکاتلند حرکت کرده حامل
نهصد نفر مسافر برای انگلستان و ایالات دیگر فرنگ بود بالجمله یکساعت از

نصف شب گذشته راه افتادیم دریا مثل کف دست صاف و هیچ باد و طوفان نبود
که از سرعت آن بکاهد فقط چیزیکه باعث کسالت مسافرین شد هوای حار بحر احمر بود و بس

جمعه بیست و ششم

امروز هم هوا مثل دیروز گرم است تا ظهر ۱۵۸ میل مسافت طی شد

شنبه بیست و هفتم

دیشب هوا بشدتی گرم شد که ما فوق آن متصور نبودی شب بالای عرشه خوابیدم
تا امروز ظهر ۳۷۴ میل را پیموده شد دو ساعت بظهر مانده جهازی دیده شد
که بطرف هندوستان میرفت این جهاز ده ساعت قبل از کشتی ما راه افتاد کشتی ما بآن
رسیده و گذشت مثل باد صرصر میرفت ابدا حرکتی محسوس نمیشد مثل این بود که در خانه ساکن
نشسته باشیم

یکشنبه بیست و هشتم

امروز نیز بجز آب و کشتی چیز دیگر دیده نشد تا ظهر ۳۵۴ میل راه پیمودیم

دوشنبه بیست و نهم

سه ساعت و نیم از ظهر گذشته وارد لنگرگاه عدن شدیم کشتی لنگر انداخت
بعضی از مسافرین کناره رفته شهر را تماشا کنند منقول است دو دریاچه مصنوعی در
این شهر هست یکی بالای دیگری تاریخ بنا شان معلوم احدی نیست از قرینه میگویند
متجاوز از هزار سال می بایست تاریخ بنای آنها باشد زیرا که شبیه به بناهای
آن زمان است چون من حال رفتن این جا پیاده شدم میل نکردم دوباره بخشکی بروم
زیراکه علاوه بر حرارت هوا که مانع رفتن بود چندان اهمیتی هم شهر عدن ندارد که قابل

زینت و تماشا باشد امروز اتفاق عجیبی شنیدم مدد کارخانه کشتی بواسطهٔ کثرت مخارج
و قلّت مداخل از ابوالجمعی خود باقی دار شده از ادای آن عاجز بود یکی از توله های انگلیسی
مرا که با او زیاد مانوس گشته بود در آغوش گرفته خود را پرت کرد توی دریا صاحب
عیال و اطفال بود مسافرین کشتی و من مبلغی توجیه نموده بتوسط کاپیتان کشتی موسوم به
کاپیتان جورج فردریک کیت که سی و شش سال است در خدمت این کمپانی است
و شخصی است بسیار ماهر در عمل ملاحی برای بازماندگان وی فرستادیم از دیروز ظهر تا
نصف النهار امروز سیصد و پنجاه و چهار میل مسافت پیموده شد بواسطه تلاطم دریا و
شدت باد از سرعت متداوله کشتی قدری کاسته شد

روز سه شنبه سی ام

دیشب چون لیالی گذشته گرم نبود چونکه داخل اقیانوس هند شده ایم هوا خنک است
و باد پرزور می آید تا امروز ظهر کلیتاً ۲۵۴ میل راه طی شد باد مخالف مانع سرعت
کشتی بود نتوانست با آن تندی که مقصود بود برود نزدیک غروب آفتاب ماهیهای
متعدد در یک قطار از آب بیرون جسته بفاصله یک یا دو ذرع باز در آب غوطه میخوردند
یکی بعد دیگری همه سفید مثل نقره مصقل از دور برق میزد خیلی تماشا داشت

روز چهارشنبه غرّه شهر صفر المظفر

دیشب هوا خیلی خنک و دریا بسیار صاف و آرام بود تا امروز ظهر سیصد و هشتاد و
چهار میل راه طی شد مسافرین جهاز امشب مجلس رقصی فراهم آورده بودند تمام خواتین
البسه لطیف پوشیده آرایش زیاد بخود بسته بودند دو ساعت مجلس طول کشید خیلی خوش گذشت

روز پنجشنبه دویم

دیشب هوا بسیار سرد بود بشدتی که دم صبح محتاج به لحاف شدم اواسط شب قدری باد مخالف وزید بقدر دیروز راه طی نشد سیصد و شصت و نه میل رفتیم با وجود باد باز خوب رفت این قدرها از سرعتش کاسته نشد چرا که چرخ بخار بقدری بزرگ است که در کمال استقامت مقاومت این نوع ریاح را میکند شش کوره و سی و شش دیک بخار دارد دو کوره یدکی نیز هست که اگر اتفاقاً سانحه روی بدهد یدکی ها را توی کار می آورند جائیکه کوره ها را کار گذاشته اند صد و سی درجه حرارت دارد اگر بقدر دو ذرع از کوره ها دور شوید هوای خنک بواسطه بادگیر داخل میشود کارخانهای متعدد در این جهاز است از قبیل دستگاه چراغ برقیه و یخ سازی و آهنگری و نجاری و غیره

روز جمعه سیم

از پریشب هوا خنک شده اما باز نمیتوان در حجرات خوابید زیرا که قنادیل برقیه متعدد تمام حجرات را خیلی گرم میکند آنها که بطرف دریا منافذ دارند فی الجمله خوب اند و آنها که هیچ پنجره ندارند بجز در بسیار گرم و خفه اند جهازاتیکه در این ابتدا آمد و شد میکنند لازم است تمام حجرات پنجره دار باشند فقط عیبی که در این کشتی متصور است خفگی و گرمی حجرات آن است و الا از همه بابت متمم و مکمل است تا امروز ظهر سیصد و شصت میل مسافت طی شد طرف مغرب بفاصله سی چهل قدمی نهنگ بزرگی دیده شد مثل فیل آب را حرکت میداد این تماسیح برای جهازات شراعی و گاهی هم برای دودی کوچک خطرناکند

شنبه چهارم

چهار ساعت بظهر مانده وارد لنگرگاه بمبئی شدیم قایق دودی حاضر بود سوار

شد درفتم مهمانخانه گریت وسترن که سوابق ایام عدالتخانه بود تازه یکی بهتر و بزرگتر و پاکیزه‌تر ساخته‌اند این جا را مهمانخانه کردند علی ای حال بعضی از همراهان و نوکران که مدتی بود از خانه و عیال دور افتاده بودند اجازت حاصل نموده بحیدرآباد رفتند بجای آنها دیگران از حیدرآباد آمدند بهم یک هفته اینجا اقامت نموده بعد سیر دوم حیدرآباد انشاء الله تعالی هوا بسیار گرم و خفه است می‌گویند چند روز قبل خنک بود ولی هر وقت که من ببمبئی آمدم (یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه) هوا را گرم یافتم نوشتن خطوط و مطالعه کتب و آمد و شد با دوستان و صحبت با همراهان و گردش کنار دریا وغیره گذرانده‌ام

روز پنجشنبه نهم

شب منزل جوج بلی قاضی عدالتخانه بمبئی دعوت بود خیلی خوش گذشت تا نصف شب آنجا بودم بعد منزل معاودت شد

جمعه دهم

شب سر فرانک سوتر رئیس پلیس بمبئی و مستر بلی بنده منزل آمده شام باهم صرف نمودیم تازه که قابل تحریر باشد روی نداد

شنبه یازدهم

مزاجم قدری برهم خورد از منزل بیرون نرفتم

یکشنبه دوازدهم

نهار را منزل سر فرانک سوتر موعود بودم خانه بسیار عالی دارند از دو طرف مشرف بدریا است اطراف خانه همه غلام گردش است کف ایوانها مفروش است با سنگ مرمر بسیار مصفا و خنک است طرف عصر اظهار نمودند برویم دخمهٔ زردشتیان را ببینیم اگرچه من یکدفعه دیده بودم اما محض رفاقت با ایشان این دفعه نیز رفتم ولا موضع

دخمه ها بسیار جای مرتفع با صفائی است در حقیقت قابل امنیت اینجا را عمارت ولی
بسازند در این محوطه که باغی است خوشنما پنج برج است همه شبیه بیکدیگر شرح یکی از اینها
مجملاً برای اینکه آگهی بدست بیاید کفایت می کند اولاً قریب سیصد پا محیط داخلی هر
برج است و همه مفروش شده با تخته سنگهای عظیم القیمتی درزگیری کرده اند که ابداً قطره آب
بزمین فرو نمیرود دور تا دور قطار جاها ساخته اند که هر یک معروفست بنامی بنا
مذهب زردشتیان اعمال نیک و اقوال نیک و افکار نیک قطار اول
مال ذکور دویم مال اناث سیم مال اطفال است وقتیکه جسد مرده را در یکی از دخمه
های مذکور جا میدهند او را بکلی برهنه می کنند مستندند باین معنی که چون ما برهنه خلق
شده ایم باید برهنه از دنیا برویم در وسط هر برج چاهی است صد و پنجاه پا کفش
مفروش است از سنگ که در آنجا عظام مردگان را بعد از آنکه لاش خورها گوشتشانرا میخورند
میریزند وقتیکه جسد آدم را در یکی از دخمه ها جای میدهند بفاصله یک یا دو ساعت
لاش خورهای متعدد که در همین جا توطن گزیده اند تمام پوست و گوشت آن را کنده میخورند
چند روز بعد استخوانها را در چاه وسط برج میریزند بواسطه هوا و باران بتدریج خاک
میشوند تمام عظام اجساد وضیع و شریف بزرگ و کوچک اناث و ذکور باید مخلوط
شوند که امتیاز و اختصاصی فیما بین غنی و فقیر باقی نماند در کف چاه چهار نقب
چهار طرف زده چهار چاه دیگر حفر کرده در همه شن و ذغال ریخته اند آب باران اول
روی استخوانهای گرد شده ریخته از آنجا داخل نقب میشود و تصفیه میشود بعد بزمین فرو
میرود بنا به عقیده زردشتیان این همه کارها برای آن است که زمین ملوث نشود ایت

که ابتدا تصفیه می‌کنند و میگویند چون مرده را در قبر میگذارند چندین کرور حشرات الارض
جمع شده آنرا بتدریج و بتأنی میخورند اینکه لاش خورها را انتخاب کردیم از این بابت است
که گوشت و عظام لازم نیست تا مدتی زیر زمین مانده متعفن شوند و زمین را هم ملوث نمایند
چون زردشتیان خاک و آب و آتش را از عناصر متبرکه میدانند محض اینکه سه عنصر
مذکور ملوث نشوند نه چون مسلمانان دفن مینمایند و نه چون هنود میسوزانند و نه چون برهمنان
در آب رود می اندازند و حتی الامکان دخمه هاشان را در قلل تلال یا روس جبال میسازند که
آب باران که از روی اجساد مردگان میگذرد بسهولت داخل زمین نشود من گفتم تمام این
زحمات و کارها برای این است که زمین ملوث نشود اما لاش خورها که گوشت مرده
میخورند فضلاتشان بسیار متعفن تر و نجس تر از طیوری است که حبوب میخورند پس آنها
علاوه بر اینکه زمین را ملوث تر می‌کنند نباتات را هم که از آثار آفتاب است نجس
می‌کنند زیرا که عادت آنها بر این جاری شده که روی اشجار بنشینند معتمد دخمه از دادن
جواب و آوردن دلیل عاجز ماند و فی الحقیقه منهم مقصود نداشتم مناظره و مکالمه
کنم هر کس رائی دارد علاحده و مذهبی جداگانه خلاصه بعد از صحبتها و خنده های بسیار بمنزل آمدم

روز دوشنبه سیزدهم شهر صفر

یکساعت و نیم از ظهر گذشته بتوقفگاه کالسکه بخار موسوم به ویکتوریا استاسیون که
بهترین و بزرگترین استاسیون های عالم است رفته سوار کالسکه شده بطرف پونه حرکت
کردیم دو ساعت از شب گذشته وارد شدیم روز قبل آدم مخصوصی برای تدارک و گرفتن
خانه فرستادم همه چیز حاضر بود بورود منزل نشست و شو کرده شام خوردم چون

خسته

خسته بودم — روز سه شنبه چهاردهم — زود خوابیدم

الی جمعه در پونه بودم روز جمعه دو ساعت از مغرب گذشته بطرف حیدرآباد فرخنده بنیاد دکن راه افتاده شنبه عصر بسلامتی وارد شده شکر خدای تبارک و تعالی را بجای آوردم

والسلام

کتاب مسافرت نامهٔ شکین ختامه جناب مستطاب عظمت و جلالت انتساب صدرافزای عزت و جلال مسندنشین عقل و کمال برازندهٔ مسند وزارت و فرازندهٔ مصدر صدارت گوهر پاکش سرشتهٔ هنر و از تمامت علوم با خبر است بکمالات ظاهر و باطن مسلم چنانچه بعلو حالات بر امثال و اقران مقدم تا بر مسند عوارف احکام نشست بنیاد زخارف اعمال از میان برخاست چنین چمن کمال و جویبار اقبال مگر فلک بخواب یا فلک در آب ببیند در فصاحت کلام و حصافت مقام و محامد اشفاق و علو نسب و سمو حسب و انعام بی پایان و احسان بی امتنان و مدارج کمال و معارج جلال طریقهٔ موانست و شیوهٔ مجالست و عقل و کیاست هوش و فراست کسی را با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست با این بلندی درجت و ارتفاع منزلت چنان با غنی و درویش و بیگانه و خویش سلوک و رفتار مینماید و آنان را بداد و دهش و ایثار و بخشش مینوازد که توان گفت آنرا که چشم امیدی است بروی باز باید و هر کرا دست تمنائیست بسوی او دراز آید

اعنی اجل الاکرم افخم نواب مختار الملک عماد السلطنه مدظله العالی که فنون
ادب را دارا و صنوف لطایف را بهار عالم آرا این گوهر عظیم از شرف
همت او و این در یتیم از صدف طینت اوست که رشک چشمهٔ حیوان و غیرت
حور و غلمان است طراوت الفاظ و حلاوت معانیش یاقوت رمانرا خجل
و جواهر عمان را منفعل دارد بتائید ذو الجلال و یمن اقبال سرکار شان این
دولت خواه میرزا محمد ملک الکتاب بزیور طبع در آورده
وضمناً خود را مفتخر و امیدوار حضورش داشته
امید که ظل عاطفتش ممدود باد حرره
فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۰۵
بخط اقل بندگان میرزا
مهدی شیرازی
تمت

